تاریخ اجتماعی
لاهیجان
(لایجان)

تحقیق و تألیف:
محمدحسین قابل‌نژاد سردرودی

تقدیم به:

«آزاد اندیشان»

فهرست:

تعریف تاریخ
کلیّات در خصوص ایران
جغرافیا
نگاهی به تاریخ و تمدن آذربایجان
درباره‌ی لاهیجان
موقعیت جغرافیای آذربایجان
موقعیت جغرافیای لاهیجان
توپوگرافی لاهیجان
لاهیجان در کنار جاده ابریشم (ایپک یولو)
وجه تسمیه لاهیجان – لایجان – لای گان
لاهیجان از نظر آمار و ارقام جمعیت و خانوار و تاریخ تأسیسات
زمین شناسی منطقه
قدمت لاهیجان
آب و هوای لاهیجان
چشمه‌ها، قنات‌ها
چاهها و استخرهای قدیمی لاهیجان
اوزان و مقادیر و مسکوکات در لاهیجان قدیم

آب انبارهای قدیم لاهیجان از جمله آب انبار زیبای قیز قالاسی(قلعه دختر)
آب شرب لاهیجان
بیماریها و نحوه‌ی معالجه در لاهیجان
زبان مردن لاهیجان
دین و مذهب مردمان لاهیجان
لاهیجان قبل از میلاد
گذری به تاریخ خسروشاه
اماکن تاریخی باستانی خسروشاه
گذری به تاریخ سردرود
ایل و طایفه‌ها در لاهیجان
آثار باستانی و بناهای تاریخی لاهیجان
اماکن مذهبی، مساجد و تکایا در لاهیجان
گورستانهای قدیم و جدید لاهیجان
حمله‌هایی که به آذربایجان شده و لاهیجان مانند سایر مناطق مورد تاخت و تاز قرار گرفته است.
برج کبوتران لاهیجان
سنگ‌های خاص در لاهیجان و مناطق دیگر آذربایجان

«بنام آنکه جان را فکرت آموخت
چراغ دل ز نور جان بر افروخت»

«تاریخ عبرت نامه‌ی بشری است.»

تعریف تاریخ:

۱- علم به وقایع و حوادث سپری شده.
۲- علم به قواعد و سنن حاکم بر زندگی گذشتگان.
۳- علم به تحولات و تطورات جامعه‌ها از مرحله‌ای به مرحله‌ی دیگر.

کلیّات در خصوص ایران

جغرافیا:

ابن خلدون و منتسکیو شرایط جغرافیایی را مهم می‌دانند. توماس باکل محقق و مورخ انگلیسی نیز می‌نویسد: آب و هوا، خاک و غذا چهره‌های طبیعت در تاریخ حیات هر قوم مؤثر بوده است. چهره‌ی طبیعی و پرشکوه و جلال هنر مردم هند را متعقد به خرافات بار آورده است. امّا چهره‌ی ساده‌ی اروپا، مردم اروپا را نهراسانیده و آنان را بجای پرستش مظاهر طبیعت، آماده نموده است که بر آن مسلط گردند. پس انسان و طبیعت بعنوان عناصر جامعه بوده و در همدیگر مؤثرند.

ایران مملکتی است آسیایی واقع در مابین ۲۵ و ۴۰ درجه عرض شمالی و ۴۱ درجه و ۳۰ دقیقه تا ۶۱ درجه طول شرقی پاریس.

مساحت آن ۴۷۰، ۴۲ فرسنگ مربع است یعنی بیشتر از سه بار بزرگتر از آلمان.

ارتفاع خاک با اختلاف از ۱۵۰ تا ۵۰۰، ۲ ذرع است.

ولی ارتفاع متوسط ۲۰۰، ۱ ذرع است.

آب وهوا، در شمال و جنوب عموماً مایل به افراط و تفریط است. در حوالی خلیج فارس تابستان بسیار گرم و در شمال غربی زمستان بسیار سرد. ولی در مرکز غربی هوا عموماً معتدل است.

نگاهی به تاریخ و تمدن آذربایجان

آذربایجان سرزمین نور و آتش و مهد حکمت مغان است.

«هر که در تاریخ تأمل کند در هر واقعه‌ای که او را پیش آید نتیجه‌ی عقل جمله‌ی عقلای عالم به وی رسیده باشد.» (ابوالفضل بیهقی)

تاریخ تاریک است. برای سیر و سیاحت در آن و درک نسبی مفهوم و حقیقت آن مشعلی از نور خرد و دانش و تجربه لازم است. طبق نظریه‌ای که مورد تأیید بعضی از صاحب نظران دیگر نیز قرار گرفته حدوداً چهار و نیم میلیارد (۴۵۰۰) میلیون سال از عمر زمین می‌گذرد در این مدّت هر چیز در سیر تکامل خود تکاپو کرده و انسان نیز از زمان پیدایش خود بیش از سایر موجودات در رشد خود اثر گذاشته و هر چه زمان پیش می‌رود، این تأثیر بیشتر می‌شود و بیشتر انسان متناسب ساختار و ژنتیک خود و محیط و آگاهی تکامل می‌یابد و زندگی تاریخیش از زمانی آغاز می‌گردد که نخستین دولت‌ها، در دو منطقه‌ی قدیم- دره‌ی نیل و حوضه‌ی دجله و فرات پدیدار شدند. این دوره، تا آنجا که در نوشته‌ها ثبت شده و در معرض دید ما قرار گرفته، از حدود چهار هزار سال قبل از میلاد آغاز می‌شود. در قرون وسطی تاریخ نویسی به نحو قابل ملاحظه‌ای پیشرفت کرد. در دوران رنسانس نخستین عناصر بیان معقول رویدادهای تاریخی و نقد منابع تاریخی

پدیدار گردید. با این همه، هنوز تاریخ به علم واقعی مبدل نشده است. تاریخ باید چنان بصورت علمی در آید که ریشه‌های اصلی وقایع و رویدادهای تاریخی و دگرگونی‌های اجتماعی را روشن سازد و بر همگان نشان دهد. بیشتر دگرگونی‌های بزرگ اقتصادی و اجتماعی مورخان را بوجود می‌آورد یا آنها را متحول و به تکاپو و نوشتن تاریخ وامی‌دارد و تحریک و تحریص می‌نماید. نقطه‌ی عطف تاریخ همیشه زمان‌های وقوع حوادثات و تحولات بزرگ اجتماعی است. ایران هم سرزمینی است که از بدو تاریخ محل زندگی و ایجاد تمدن‌های متعدد بوده است و همیشه رخدادهای مهمّی در این سرزمین صورت گرفته است. در طلیعه‌ی تاریخ بشری می‌توان از تمدن‌های ایلام و تمدن شهر سوخته در کرمان و سیستان و بلوچستان و همچنین از تمدنهای لولوبی‌ها،ماننا، میکانی، هیتی‌ها، گوتی‌ها، هوری‌ها، اورارتو و... در آذربایجان نام برد. سرزمین آذربایجان از قدیم الایام دارای تمدن‌های درخشان بوده که حتی بسیاری از مورخان، مهد تمدن را آذربایجان می‌دانند. در این سرزمین آثار تاریخی بی‌حد نشانگر آن است که هم زمان با شروع تمدن در بین الانهرین و شاید قبل از آن، در آذربایجان تمدن‌هایی شروع به شکوفا شدن کرده‌اند. قدیمی‌ترین اثر تاریخی انسان‌ها در آذربایجان که تاکنون کشف گردیده است، مربوط به غار آزیق می‌باشد که مربوط به ۵۰۰ هزار سال پیش از می‌باشد. همچنین

در غاری به نام آویداغ محل بزرگی از آتش و اوجاق کشف گردیده است که این کشف نشان می‌دهد که در دوران دیرینه سنگی انسان‌های این منطقه از آتش استفاده می‌کردند. این امر نشانگر این می‌باشد که آتش اوّلین بار در آذربایجان کشف شده است. و تصادفی نیست که به این منطقه اسم جایگاه آتش (آتروپاتگان) داده‌اند و ریشه‌ی نام آذربایجان هم به آن برمی‌گردد. در لاهیجان مانند سایر مناطق کناره‌های دریای چیچست (اورمیه) مانند خسروشاه و سردرود نشانه‌هایی وجود دارد که زندگی انسان‌ها را در زمان‌های دیرینه در این آبادی تأیید می‌کند. و وجود چشمه‌ای به نام (چیچیست گؤلو) در لاهیجان بیانگر ایر امر می‌باشد.

در حقیقت یکی از تمدن‌های باستانی و درخشان بشریت در آذربایجان تکوین یافته و نیاکان بشر در آن زندگی کرده‌اند. این منطقه‌ی زرخیز نمایشگاه فرهنگ، علم و ادب و هنر تاریخ است.

دربارە‌ی لاهیجان

«تاریخ به مردم بصیرت می‌بخشد.»

لاهیجان یکی از کهن دیاران آذربایجان است. تألیف تاریخ لاهیجان آرزوی من و اکثر مردم آن سامان بود که شورای اسلامی فرهنگ دوست آنجا قدم همت برداشته و پیش گذاشته در مورخه ۹۷/۶/۵ قرارداد نوشتن تاریخ اجتماعی شهر لاهیجان را با اینجانب بستند و الحق حق بزرگی بر گردن مردم آن منطقه و یادگاری بس بزرگ از خود گذاشتند و با این اقدام تحسین برانگیز خود نشان نیک نامی را برای همیشه بر سینه زدند. امید است ارزش این کار دانسته شود و از اعضای محترم شورای اسلامی و دهیاری لاهیجان قدردانی بعمل آید تا کارهای فرهنگی و تألیف تاریخ اجتماعی برای هر آبادی مخصوصاً روستاهای لاهیجان رایج شود. لازم بذکر است که عمده مطالب این اثر اطلاعاتی است که پیرمردان و پیرزنان آن کهن دیار و دیگر آبادی‌های همجوار لاهیجان و این منطقه پهناور در طول چند دهه نقل کرده‌اند و نیز تحقیقات بی‌وقفه‌ی چند ماهه‌ای است که بعد از قرارداد کاملاً بصورت میدانی جمع‌آوری و انجام داده‌ام تا این که به دقت تنظیم و به شکل تاریخ اجتماعی لاهیجان درآمده است.

موقعیت جغرافیای آذربایجان

آذربایجان دروازه‌ی مشرق زمین است.

فلات آذربایجان قسمتی از فلات بزرگ ایران می‌باشد که در شمال غرب ایران بین ۳۶ درجه و ۳ دقیقه عرض شمالی و ۴۴ و ۴۹ دقیقه‌ی طول شرقی از نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد و از طرف شمال به رودخانه‌ی ارس و جمهوری آذربایجان و ارمنستان و از شرق به گیلان و از مغرب به ترکیه و عراق و از جنوب به کردستان و زنجان محدود می‌باشد.

موقعیت جغرافیای لاهیجان

تشکیل دهنده‌ی بنیان اصالت و کم و کیف و نحوه‌ی زندگی یک قوم و قبیله و یا مردم یک آبادی وضع اقلیمی و نوع آب و هوا و خاک، مقدار باران و برف و روشنائی و گرمای خورشید و موقعیت جغرافیایی، که سرزمینشان در کجا واقع شده و قرار گرفته است، در کوهستان، یا در کنار دریا، جنگل، کویر و... و اتفاقات طبیعی و انسانی که در آن ناحیه صورت گرفته و می‌گیرد می‌باشد. و تصمیم‌گیران (حاکمان) و قانونگذاران باید به تاریخ اجتماعی، سیاسی و بافت اقتصادی و فرهنگی آن اقلیم (منطقه) آگاهی کامل داشته و جغرافیای طبیعی و انسانی آن را بشناسند و بند بند قانون را بر اساس آنها وضع کنند و بنویسند و با تغییر آنها بلافاصله قانون را عوض نموده و تغییر دهند. لاهیجان در ۱۹ کیلومتری جنوب غربی شهر تبریز و ۵ کیلومتری خسروشاه و ۸ کیلومتری سردرود واقع شده است. زمین‌های لاهیجان از طرف شمال به ینگی کند، از طرف شمال غرب به بارانلو، از طرف غرب به خسروشاه، از طرف جنوب غرب به کلجاه، از طرف جنوب به اسفنجان و شهر جدید سهند، از طرف جنوب شرق به اسفهلان، از طرف شرق به صد بَی و از شمال شرق به شیخ حسن منتهی است.

ارتفاع لاهیجان از سطح دریا ۱۳۶۲ متر می‌باشد و مجموع مساحت دهستان ۶۸ کیلومتر مربع و مساحت خود لاهیجان ۲۰ کیلومتر مربع

است و طبق آخرین سرشماری مورخه ۱۳۹۵ جمعیت دهستان لاهیجان ۱۵۶۹۴ نفر و خود لاهیجان ۵۴۲۹ نفر بوده است. جاده‌ی ترانزیتی تبریز- مراغه از کنار این شهرک و از میان املاک و مزارع و باغات و کارخانجات لاهیجان می‌گذرد و راه‌آهن تبریز به تهران نیز از میان باغات و مزارع زیبا و بهشت آسای این آبادی عبور می‌کند. لاهیجان یکی از مناطق کهن آذربایجان و در میان دو شهر باستانی (سردرود و خسروشاه) قرار گرفته و قدمت چند هزار ساله دارد. چنانچه از کتاب‌های تاریخی از جمله تاریخ ماد، آذربایجان در سیر تاریخ ایران جلد ۱، تاریخ مردم اورارتو، ایران تورکلری‌نین اسکی تاریخی جلد ۱ برمی‌آید آبادی و قلعه‌ی اولو (اوللو، الهویا اولخو) که دارای کاخ‌ها، سیلوها، انبارها و باغات و چشمه سارها و... در کوه اولو (اوللو- اولو- اوللو داغی- اولو- اوللو قلعه‌سی). لاهیجان در سال ۷۱۶ قبل از میلاد مورد حمله‌ی قشون جرار سارگون دوم پادشاه آشورها قرار گرفته و با خاک یکسان گردید که هنوز نشان‌هایی از آثار آن آبادی و قلعه در لاهیجان باقی است و جای استخر مقدس آن آبادی که پنج هزار متر مساحت داشته دیده می‌شود. از کتاب‌های مذکور و غیره استنباط می‌شود شهر اولو (اوللو) را بنام اوللوسونی پادشاهماننا در نزدیکی ساردوری (سردری) احداث نموده و در آن قلعه‌ای محکم بنا نهادند. ولی آسوری‌ها قلعه‌های خسروشاه، اسکو، لاهیجان، سردرود و تبریز و

۱۱۵ آبادی پیرامون این قلعه‌ها را ویران نمودند. قدمت لاهیجان و قلعه‌هایش به هزاره‌های قبل از میلاد می‌رسد. اشیای بدست آمده از زیر خاک مخصوصاً از دره‌ی لایان (لایان دره‌سی) و قیز قالاسی (قلعه دختر) و اولو (اوللو) قلعه‌سی و پیرایچی و جنت آباد و لوله‌های سفال انتقال آب و شیر نشانگر آن است که لاهیجان یکی از کهن‌ترین محل‌های سکونت انسان‌های متمدن عهد باستان در آذربایجان و کنار دریاچه‌ی اورمیه (چیچیست) بوده است. کارخانه‌های کوچک و بزرگ زیادی در لاهیچان وجود دارد که روز به روز به تعداد آن‌ها افزوده می شود. آب و هوای خوب و خاک مرغوب و زمین‌های زیادی که اهالی سخت کوش و پرتلاش در اختیار دارند و بیشتر آن زمین‌ها را در فلاحت بکار می‌برند، می‌تواند در اقتصاد استان و ایران مؤثر واقع شود.

توپوگرافی لاهیجان

بیشتر مناطق آذربایجان بوسیله سنگ‌های آذرین و توفهای آتشفشانی تشکیل شده، همچنین تشکیلات قدیمی دگرگونی و بطور پراکنده رگه‌ی نفوذی بیرون زدگی دارند. رسوبات دونین تا کرتاسه در کوه‌های شمالی یک سیستم ضخیم آهکی بوجود آورده که حاوی شیت، کوارتزیت و توده‌های نفوذی گابروگرانیت می‌باشد و کوهستان‌هایی با ارتفاعات متعدد بوجود آمده که مابین این ارتفاعات را جلگه‌ها و دشت‌های کم وسعت پوشانده است که امروزه بستر فعالیت‌های اقتصادی در استان به شمار می‌روند.

لاهیجان در کنار جاده ابریشم (ایپک یولو)

جاده‌ها مانند رگ‌های خون در بدن هستند. روزگاری راه‌های نقل و انتقال به جاده‌های نفر رو و مال‌رو خلاصه می‌شد که در اثر رفت و آمد شکل راه بخود گرفته‌اند. پیشرفت‌های اقتصادی و افزایش ارتباطات و تجارت بوسیله‌ی ارابه‌ها و کاروان‌های بزرگ باعث گردیده تا راه‌ها تعریض و صاف و سطح شوند. ایرانیان از نخستین کسانی بودند که به این فکر افتاده و به این مهم دست یافتند و راه‌هائی در خور این امر در آن روزگار بنا نهادند. چنانچه مورخین دوران کهن از جمله هرودوت پدر تاریخ و پلو تارک شرح داده‌اند، این راه‌های عظیم چنان طراحی و احداث شده‌اند که بعد از هزاران سال قسمت‌هایی از این آثار باستانی با سنگ فرشهای زیبایش در بعضی از مناطق ایران مخصوصاً در آذربایجان تا اواخر دوره‌ی قاجار مانده و هنوز هم نمونه‌های آن باقی مانده است. از جمله اطراف قافلانتی، نزدیک قیز قالاسی و چنانچه از پیرمردان مخصوصاً چارواداران آن زمان شنیده بودم که قبل از تعریض راه تبریز مراغه بدستور رضا شاه که به طراحی مهندس جبرئیل بارین اجرا می‌شد، قسمت‌هائی از جاده‌ی ابریشم با سنگ فرش‌های صاف و بزرگ آن راه (ایپک یولو) در سربالائی فخر آباد سردرود (دامنه‌ی کوه گیروه) و در «کؤوشن نبات علی» لاهیجان قدیم کاملا نمایان بود و خلاصه‌ی تاریخ این راه بدین شرح است که جاده‌ی ابریشم مدیترانه را

به چین شرقی مرتبط می‌کرد. شبکه‌ی راه‌های به هم پیوسته‌ای با هدف بازرگانی در آسیا بود که خاور و باختر و جنوب آسیا را بهم و به شمال آفریقا و خاور اروپا پیوند می‌داد. این جاده‌ی قدیم و طولانی تا سده‌ی پانزدهم میلادی به مدت ۱۷۰۰ سال، بزرگترین مسیر و شبکه‌ی بازرگانی دنیا بود. این راه از شهرستان توان هوانگ در چین به ولایت کانسو می‌آمد و از آنجا داخل ترکستان شرقی می‌شد و از درون آسیای مرکزی می‌گذشت و از راه «بئش بالیق» و «آلمالیق» و «اترار» به سمرقند و بخارا می‌رسید. در بخارا قسمت اصلی آن از راه مرو، سرخس، نیشابور، گرگان به ری می‌آمد و از ری به قزوین و زنجان و اردبیل و تبریز و سردرود و لاهیجان و خسروشاه و... و ایروان می‌رفت و از ایروان به ترابزون یا به یکی از بندرهای شام رسیده و پایان می‌گرفت. قسمت فرعی این راه از سمرقند به ارزروم و از خوارزم به هشترخان و از آن جا به رودخانه‌ی دن و بندرهای دریای آزوف پایان می‌یافت. بعضی امتعه‌ی نفیس مشرق زمین از جمله ابریشم، سنگ‌های قیمتی، ادویه و.. از این راه به مغرب حمل می‌شد. اما تسمیه‌ی آن راه به مناسبت این است که ابریشم بالاخص و بیشتر از اجناس دیگر خواستار داشت و حتی باعث حمله‌ی اسکندر به ایران شد. چون مردم قلمرو او سخت عاشق و طالب ابریشم بودند و ایرانیان ابریشم چینی را ارزان می‌خریدند و به قیمت گزاف به مردم مغرب

می‌فروختند و در زمان ساسانیان تجارت کلی ابریشم مشرق در دست تجار ایرانی قرار گرفت. چون تازیان (مسلمانان) به ایران حمله کردند آن امتیاز و راه درآمد آن مانند صدها منبع درآمد و منافع دیگر قطع و به روی ایرانیان بسته شد. راه اصلی جاده ابریشم که از تبریز می‌گذشت به طرف سردرود از جلوی جواز خانه‌ی رواسان (یاواسان)، حسین خان باغلاری، امام جمعه باغی، روستای فخرآباد رد شده به سردرود می‌رسید و از کنار گیروه باغی، جورابچیلار باغی، اردبیللی‌لر باغی، حاج میرزا باقر باغی، قاضی باغی، بگیم باغی، حاج کاظم باغی، به سلام دکانی و پیوست آغزی، کهنه یول (کهنه بازار)، بؤیوک بازار (اؤرتولو بازار) بازار سرپوشیده عبور کرده و از روی پل باستانی (کهنه کؤرپو) رد شده وارد بالا بازار و از کنار مقبره‌ی قیس ابن اشعث ابن قیس، ثلث باغی، بورجولو باغی، یهود باغی، نخودچی باغی، هشترودیلر باغی، چینارلی باغ، زرگر باغی، مدینه‌لی باغ، به بئش توتلار می‌رسید و از روی پل یاقوتلار چایی گذشته و از کنار دمیری باغی، قلعه‌چه آلتی، اسبوس آلتی، اسفهلان آلتی و از میان مزارع و بادام‌زارها و خانه‌های مسکونی لاهیجان قدیم و کنار کاروانسرای تخریب شده واقع در کؤوشن پندامای لاهیجان گذشته به طرف خسروشاه ادامه می‌یافت. در کنار این راه از هر یک آغاج (شش کیلومتر) یک سنگ نشان(علامت) بعنوان مشخص کردن طول مساحت راه از نقطه‌ای به نقطه دیگر

گذاشته بودند. به رنگ نخودی به بلندای یک متر و از هر شش آغاج (سی و شش کیلومتر) به بلندای یک متر و منیم که در روی (پهلوی سمت راه) آن سنگ‌ها شماره و علامتی نوشته بودند به رنگ قرمز که کاروانیان و مسافران حرفه‌ای با آن علامت‌ها و نشان‌ها میزان راه رفته و مانده به محل مقصد را می‌دانستند. که چند تا از آن سنگ‌ها تا قبل از انقلاب در کنار راه‌های قدیمی این منطقه (سردرود، لاهیجان و...) دیده می‌شد. جاده‌ی ابریشم از مشهورترین و پراهمیت و پرترددترین جاده‌های آن روزگار بود که دولت‌های بزرگ در تعمیر و امنیت آن می‌کوشیدند. چین اولین دولتی بود که پیشنهاد تعمیر و نگهداری و امنیت جاده ابریشم را به ایران داد و دو طرف پیمانی در این رابطه بستند و عهده‌دار این امر بزرگ شدند. چون چین تنها کشوری بود که ابریشم تولید می‌کرد و رمز و راز این کار را غیر از آن‌ها کسی و کشوری دیگر نمی‌دانست و برای صادرات آن پیش قدم در تامین امنیت و نگهداری این جاده بود. مردم نیز در امنیت جان و مال خود در راه‌ها تدبیرهایی می‌کردند در دوره‌ی قرون وسطی، جمعیت زیادی از مسافرین و سوداگران، تشکیل کاروانی بزرگ می‌دادند و تحت نظم و قواعد معینی، به راهپیمایی و طی طریق می‌پرداختند. در کاروان‌های مهم، عده‌ای سوار و پیاده‌ی مسلح، برای حفظ امنیت همراه بودند و کالاً وسیله‌ی حمل و نقل چهارپایان بودند. مانند شتر، اسب، قاطر و

الاغ. از شش آغاج (سی و شش کیلومتر) که یک منزل بود، در کاروانسرایی برای استراحت و رسیدگی به خورد و خوراک و وضع خود و حیوانات اوتراق می‌کردند. در این کاروانسراها و آبادی‌های بین راهی عده‌ی کثیری بودند که از نگهداری این چهارپایان بنام (مکاری) امرار معاش می‌کردند و عده‌ای از راه طبابت چهارپایان بنام (بطار) و عده‌ای از راه فروش خوراک چهارپایان بنام (علاف) و پالان‌دوز، نعلبند و تیمارچی و.... کاروانسراها نیز نقش مهمی در حفظ جان و مال مسافران داشتند که در دوره‌ی صفوی، شاه عباس کبیر تعداد ۹۹۹ باب بنام کاروانسرای شاه عباسی بر تعداد کاروانسراها افزود. وقتی از شاه عباس پرسیدند: چرا هزار تا بنا نکردید؟ گفت: اگر هزار تا بود مردم فقط در یک کلمه می‌گفتند: هزار! ولی حالا می‌گویند: نهصد و نود و نه! و این در نظر مردمان عادی زیاد می‌آید و بیشتر جلوه‌گری می‌نماید لاهیجان نیز زمانی در کنار جاده ابریشم قرار گرفته بود و در دو طرف و کنار جاده‌ی ابریشم قرار گرفته بود . در دو طرف و کنارهای این جاده‌ی پر کاروان و راه بین‌المللی که بزرگترین جاده ارتباطی و تجاری و اقتصادی ایران و کشورهای دور و نزدیک بود تجارتخانه‌ها، کاروانسراها، بازار، محل داد و ستد و آب انبارها، چشمه‌ها و باغات بودند.

وجه تسمیه لاهیجان – لایجان – لای گان

لاهیجان (لایجان، لای‌جان) جایی که در فصول گرم شدن هوا در اثر ذوب شدن برف‌ها بصورت انبوه و کلان و یا بارندگی‌های شدید باران و تگرگ (دولو) و به راه افتادن سیلاب‌های عظیم ناشی از آن و کنده شدن خاک و رسوبات کوه‌ها و دامنه‌های وسیع و آمدن آن گل و لای (له) به این منطقه (لایجان) و ته‌نشین شدن و ایجاد یک ورق (لای) شده و از تکرار آن به جایگاه گل و لای (جای لای – جایگاه لای) لایجان و در بعضی از فرهنگ‌ها به سیل‌گاه (سئله‌گاه) نیز معنی شده است.

لاهیجان از نظر آمار و ارقام جمعیت و خانوار و تاریخ تأسیسات

طبق آمار سال ۱۳۹۵ شمسی تعداد جمعیت دهستان لاهیجان (لاهیجان، اسفهلان، اسبوس، ینگی کند، قلعه‌چه و نیروگاه حرارتی) ۱۵۶۹۴ نفر بوده و جمعیت خود لاهیجان ۵۴۳۰ نفر که ۲۸۹۷ نفر مرد و ۲۵۳۳ نفر زن و ۱۶۶۳ خانوار بوده است.

در سال ۱۳۶۹ دهداری لاهیجان ایجاد شده است.

در سال ۱۳۸۳ دهیاری لاهیجان ایجاد شده است.

در سال ۱۳۷۹ اولین نقشه‌ی طرح هادی لاهیجان ابلاغ شده است.

در سال ۱۳۸۲ گاز کشی لاهیجان انجام شده است.

در سال ۱۳۸۴ لوله کشی و واگذاری آب زرینه‌رود به لاهیجان صورت گرفته است.

در سال ۱۳۵۴ تیر گذاری و برق کشی لاهیجان عملی گردید.

زمین شناسی منطقه

از نظر دیرین شناسی، در منطقه‌ی آذربایجان، فشارها و چین خوردگی‌ها مربوط به زمین شناسی متعلق به دوره‌ی پرمین دوران اول و دوره‌ی ائوسن دوران سوم است. بخش اعظم فلات آذربایجان در اوایل دوران سوم زمین شناسی پوشیده از آب دریایی بزرگ بوده، که تستیس نامیده شده است، که بعدها به واسطه‌ی حرکات کوه‌زایی پوسته‌ی زمین و فعالیت‌های آتشفشانی شدید، کوه‌های بلندی چون آرارات، قفقاز، زاگرس، سبلان و سهند و کوه‌های دیگر آذربایجان شکل نهایی خود را گرفت، و اعصار یخبندان متوالی دوران چهارم، مخصوصاً در شکل بخشی سیمای کوه‌ها و دامنه‌ها تأثیر تعیین کننده گذاشتند. به طور کلی چین خوردگی‌های اساسی آذربایجان از گروه آلپی بوده، و بعدها در دوران چهارم سطح آنها به واسطه‌ی عوامل خارجی مانند: پیشروی یخچال‌های طبیعی از قلل کوه‌ها تا دامنه‌ها باعث به وجود آمدن دره‌های عمیق در دامنه‌ها شده‌اند. در دوره‌های گرم شدن هوا نیز برف‌ها ذوب شده، و سیلاب‌های ناشی از آن و بارندگی‌های شدید، کوه‌ها و دامنه‌ها را کنده و به صورت رودهای کوچک و بزرگ به وجود آورده، و با به جا گذاشتن رسوبات (لای) خود در گودال‌های بین ارتفاعات، جلگه‌ها و دشتهای کم وسعت و یا پهناور تشکیل داده‌اند. که در زمین‌های شهرک لاهیجان این روند کاملاً

صادق و برای کشاورزی و کشت و زرع مساعد و مناسب است و از آن جهت است که گندم و سایر غلات، حبوبات، آجیل و گل و گیاه و میوه‌جات لاهیجان مقوی، خوب و با کیفیت است.

قدمت لاهیجان

«تاریخ حقایقی است که سرانجام افسانه می‌شود.»

از وجود قیز قالاسی، اولو یا اوللو داغی و قالاسی و مسنه و پیر ایچی و ویرانه‌های نبات علی، جنت آباد، پیر ائولری و گورستان‌های متعدد از جمله گورستان مهریان، گورستان گبریان، گورستان مسیحیان و گورستان قدیم (مسلمانان) و غار و کانال‌های زیر زمینی و لوله‌های سفال باستانی (آب راهها و شیر راههای لوله‌کشی) و اشیاء و وسایل شکسته مانند تکه‌های شیشه‌ی (دوره‌ی اول و دوم)، سفال، استخوان انسان، زغال، خاکستر، ظروف و وسایل دیگر سنگی و نمونه‌هائی از تنور، اجاق، پی و دیوار و غیره که از زیر خاک جای جای دهستان لاهیجان بیرون آمده و آثار بناهای دوران‌های کهن در اوللو (اولهو- اولخو) داغی، لایان دره‌سی، قیرخ ائولر و... نشان دهنده‌ی این است که لاهیجان در هزاره‌های قبل از میلاد مسیح وجود داشته و دارای تمدن و آبادان بوده و اگر درست کارشناسی شود لایجان بیش از هفت هزار سال قدمت دارد و یکی از وجه تسمیه‌ی لایجان جایگاه سیل (سله‌گاه) است و در فرهنگ غفاری جلد هفتم و دایرالمعارف مصاحب و... نیز به همین معنی آمده است. و لاهیجان فعلی لااقل پنجمین لاهیجان است. اولی در کوه قیزقالاسی و کوشن و دامنه‌های آن، دومی در لایان دره‌سی (پیر ایچی)، سومی در پنداملار (فنداملار) کنار جاده ابریشم،

چهارمی در نبات علی کؤوشنی کنار جاده ابریشم و پنجمی لاهیجان کنونی می‌باشد. و احتمال دارد لایجان در اثر سیل‌های عظیم زیر خاک مانده یا بلایای دیگر موجب ویرانی آن‌ها شده مانند وبا، طاعون و... و یا در اثر حملات و قتل و غارت طومه حریق یا ویران گشت و مردمانش قتل عام و آبادی‌ها خالی از سکنه شدند. مانند اسکندر مقدونی، اعراب مسلمان، چنگیزخان مغول، و سیل‌های سال ۱۲۱۱ هجری قمری و سال ۱۲۸۸ هجری قمری و سال ۱۳۱۸ شمسی. آخرین آن‌ها در سال ۱۳۵۰ شمسی آمده و ده‌ها کشته بجا گذاشت و صدها خانه و رباط ویران یا آسیب دید و احشام بسیار از بین رفت و باغات و بادام‌زار و مزارع خیلی زیاد در زیر گل و لای مانده خراب شدند.

آب و هوای لاهیجان

آب و هوا نقش مهمی در سلامتی و زیبایی مردمانی که در آن منطقه زندگی می‌کنند همچنان در خوبی و کیفیت محصولات دامی و کشاورزی آن محل دارد.

لاهیجان به علت موقعیت کوهستانی و قرار گرفتن در دامنه‌ی باصفای کوه‌های سهند از آب و هوای پاک و تمیز و نسبتاً سرد در فصول سرما برخوردار است که ممکن است در زمستان دمای هوا به بیش از ۲۲ درجه زیر صفر و در تابستان به ۳۴ درجه بالای صفر برسد و به جهت خوش هوایی و سالم بودن آب چشمه‌هایش و مساعد بودن زمین و مرغوب بودن خاکش برای درختکاری و کشاورزی مناسب است و حاصل باغات و بادم‌زارها و مزارع خوب و پربرکت می‌باشد این شهر بعلت بهتر بودن آب و هوا در فصول بهار و تابستان تبدیل به منطقه‌ی بهشت آسا می‌شود و درختان و گل و گیاه و مخصوصاً گندمش سالمتر می‌باشد. کوه‌ها و کوهپایه‌های لاهیجان در فصل بهار از طروات خاص برخوردار است و حیوانات گوشتی و تخمی و شیردهش ممتاز و سالم است و از همه مهمتر انسانهایش زیبا، قوی، سالم، با اخلاق، بانشاط و از عمر نسبتاً طولانی بهرمندند. سالم بودن آب و هوا به تنهایی با جمیع نعمت‌ها برابری می‌کند. چون هزاران نعمت در مقابل صحت و سلامتی وجود ما ناچیزند و صحت و سلامتی روح و جسم ما مستقیماً

بسته به چگونگی آب و هوا دارد. پس ما وظیفه داریم قدر آن‌ها را بدانیم و نیز موظفیم در پاکیزه نگهداشتن آن‌ها و طبیعت و محیط زیست بکوشیم و با جان و دل محافظشان باشیم تا از زندگی بهتر برخوردار شویم.

چشمه‌ها، قنات‌ها

چاهها و استخرهای قدیمی لاهیجان

آب مادر مخلوقات و سرور نوشیدنیهاست.

آب و آبادانی

آب زندگانی همه چیزهاست.

کریختن پرتس می‌نویسد که در نقاطی از انگلستان آثار و نشان‌هایی از آب پرستی و چاه پرستی وجود داشته و چاه پرستی در سال ۱۱۰۲ میلادی در آن کشور قدغن شد. و این اهمیت آب را می‌رساند که تا حد ستایش ارزش پیدا کرده است. چنانچه در آیین مهر پرستی به خورشید (مهر) و آب ستایش می‌کردند و در معبدهای مهری چشمه‌ی آب و در بالای آن روزنه‌ای بود برای افتادن نور و روشنایی خورشید به آب آن چشمه. به آن مکان که نور آفتاب و آب چشمه جمع می‌شد مهر و آب «مهرابه» می‌گفتند و همه‌ی حاضرین در معبد در صف ایستاده متواضعانه رو به آن دو «مهر و آب» کرده ستایش خورشید و آب کرده سجده می‌نمودند که اعراب مسلمان (ه) مهراب را تبدیل به (ح) نموده و آن مکان (سجده‌گاه) را که مهر مظهر و نماد روشنایی و دانایی و آب مظهر و نماد پاکی بود حرب‌گاه کردند و پیشنماز تازی در مهراب (محراب) شمشیر بدست گرفت که مظهر نماد جنگ و خونریزی است. در آذربایجان مخصوصاً در لاهیجان احترام خاصی به آب قائلند به آن

حد که دور چشمه‌ها حریم پاکی قایلند. آن حدود را پاک و تمیز نگه می‌دارند. آب دهن به آب نمی‌اندازند، به آب شاش نمی‌کنند، زباله و چیزهای کثیف به آب نمی‌اندازند، به آب قسم می‌خورند که این مرتبه‌ی بزرگی و عظمت آب را در باورهای مردم لاهیجان می‌رساند. درد دل و اسرار خود را به آب، چشمه و چاه می‌گویند و مشهور است که حضرت امام علی درد دل و غم و غصه‌های خود را به چاه می‌گفت. باور بر این است که صبح هنگام به سر چشمه رفتن شگون دارد و در چهارشنبه سوری از روی آب چشمه و جوی می‌پریدند تا بختشان گشوده شود. دختران دم بخت می‌گفتند: «آخر چرشنبه گلیب آی منیم آنام، آی منیم خالام، گل گئدک چشمه باشیندا آتیلیم بختیم آچیلسین» قدیم در لاهیجان ده‌ها چشمه‌ی کلنگ آباد وجود داشت که یکی پس از دیگری به مرور زمان از بین رفته‌اند و آنکه هنوز باقی و جاری است و یا اهالی دیده و از آبشان خورده‌اند حدوداً سی تاست. اکثر این سی چشمه باستانی‌اند و بعضی از آن‌ها را نیاکان مردم لاهیجان و نخستین ساکنان این آبادی با دست (کلنگ) کنده و آب از آن جاری کرده‌اند. پیرمردان نحوه‌ی طراحی و تعیین مسیر و شناسائی رگ‌ها، شچم‌ها زینه‌ها و منبع آب (زینه‌لر، گؤزلر، دامارلار، دامجیلار) و کندن و کار کردن در زیر زمین و ادامه دادن مسیر با مهارت و استادی و رساندن کانال به مکانی که شناسایی شده بدون اینکه منحرف شوند و هدایت

کردن آب کانال‌های فرعی به کانال اصلی که در اواخر کانال بعضی از چشمه‌های باستانی لاهیجان ده‌ها کانال فرعی کنده شده و موجود است که در بعضی از آن کانال‌های فرعی فقط قطرات آب است که از سقف کانال‌ها می‌چکد و مانند باران به کف کانال افتاده و یک زینه شده و حرکت و بطرف کانال اصلی جاری می‌شود و از کانال‌های فرعی دیگر که طول بعضی از آن‌ها بیش از صد متر است به نحوی و کم و بیش آب بطرف کانال اصلی می‌آیند که در جمع مقدار قابل توجه آب می‌شود و در اکثر چشمه‌ها آخر کانال اصلی منتهی به منبع آب می‌شود که با پیوستن آب کانال‌های فرعی زیادتر شده و این کانالها را آنقدر ادامه می‌دادند و به منبع‌های آب می‌رساندند که صدها بلکه هزاران سال آب چشمه جاری است و ادامه خواهد یافت و تا آب کافی نمی‌یافتند دست بردار نبودند که نمونه‌های زیاد از آن‌ها بدون منقطع در لاهیجان جاری است و مورد استفاده برای شرب و کشاورزی قرار می‌گیرد. چون کندن کانال بطول چند کیلومتر در عمق زمین با وسائل دستی به مدت چند سال باید نتیجه مطلوب داشته باشد. لذا ناچار آخر کانال را بطرف کوه‌های بلند (زیر دامنه‌های کوه‌های سهند) که منبع آب اکثر چشمه‌های این منطقه مخصوصاً لاهیجان همان جاست و هر چه عمق و طول کانال چشمه زیادتر است کمتر وابسته به میزان بارش برف و باران است. از آن جهت است که عمق آخرین چاههای

چشمه‌های این منطقه زیاد و بعضی از آن‌ها بیش از صد متر است مانند چشمه‌ی یاقوتلار سردرود که عمق آخرین چاه آن بیش از یکصدو ده آرش (آرشین) است و طول آرشین در عرف این محل بیشتر از طول متر است اگر چشمه‌ها بسته به بارش برف و باران باشند در خشکسالی چشمه نیز خشک و باغات از بین می‌روند و با خشک شدن چشمه‌ها درختان نیز خشک می‌شوند. ولی اگر به منبع‌های زیر زمینی وصل و آب چشمه از آن‌ها بیاید خشکسالی تأثیر چندانی در کاهش آب چشمه نمی‌تواند داشته باشد. بسیاری از چشمه‌های آذربایجان جزء مهمترین آثار باستانی‌اند. بعضی از این کانال‌ها در زیر زمین با کانال دیگر بصورت ضرب‌دری است. مانند زیرگذر و روگذرهای امروزی که یکی از آن‌ها سه چهار متر پایین‌تر و دیگری سه- چهار متر بالاتر رد شده و بعضی از این‌ها در زمان‌های بسیار دور کنده شده‌اند بطول چندین کیلومتر و قرن‌ها آب از آن‌ها جاری و مورد استفاده قرار گرفته است. بعداً بعلتی سطح آب زیرزمینی آن منطقه پایین رفته و آب آن کانال (چشمه) نیز خشک شده و مردم سخت کوش آن زمان چند متر پایین‌تر از کانال اول خشک شده دوباره کانال دیگری حفر نموده و کنده‌اند و تمام طول چندین کیلومتر کانال قبلی رفته تا به آب رسیده‌اند و دوباره به منبع آب دست یافته‌اند، ولی چندین متر پایین‌تر. یکی از چشمه‌های لاهیجان در قیز قالاسی به همان صورت دو طبقه

است یعنی کانال قبلی بی‌آب شده بعداً چند متر پایین‌تر کانال جدید حفر و آب به آبادی آورده‌اند و نگذاشته‌اند باغات لاهیجان نابود و درختان خشک شود. کندن این کانال‌ها بدین صورت امکان داشت که برای تخلیه خاک‌های کنده شده تعداد زیادی چاه در طول مسیر کانال حفر نموده، هر چاهی که حفر می‌کردند بایستی چنان با مهارت و استادی می‌بود که ته چاه درست به کانال کنده شده در زیر زمین برسد و این طرف و آن طرف نباشد. این چاه‌ها بعنوان هواکش نیز می‌باشد. در بعضی از این چشمه‌ها تعداد چاه به ده‌ها عدد می‌رسد که اولین چاه‌ها عمیق و فاصله‌ی چندانی ندارند ولی رفته رفته عمق چاه‌ها زیاد و فاصله چاه به چاه بعدی زیادتر می‌شود و آخرین چاه عمیق‌ترین آن‌هاست. من باب نمونه آخرین چاه یکی از چشمه‌های سردرود ۱۱۶/۴۸ یکصد و شانزده متر و چهل و هشت سانتیمتر می‌باشد که با سه چرخ جداگانه در آن کار می‌کردند. از هر چهل متر یک چرخ که در تاریخ اجتماعی سردرود کاملاً شرح داده‌ام. گویند یکی از پیرمردان سردرود بنام رضا عمو (کن‌کن رضا عمو) مقنی استاد کار دوره ناصری گفته بود: «یکی از چشمه‌های لاهیجان را با همکاری یک مقنی دیگر از اهل خود لاهیجان شروع و دو نفره چند سال کار کرده و به اتمام رساندیم و آبش را جاری نمودیم.» همین رضا عمو گفته بود: «در دوره‌ی فتحعلی شاه جوان بودم ولی در کار خود استاد. با یک استاد و

مقنی کهنه‌کار و یک کمک دیگر سه نفری هفت سال تمام در یک چشمه‌ی سردرود کار کردیم و حدوداً چهارهزار متر حفر کردیم که شامل کانال اصلی و کانال‌های فرعی. در اواخر کانال اصلی چاه‌های متعدد بود و همه‌ی آنها را سنگ‌چینی نمودیم و آب زیادی داشت. بعضی از چشمه‌ها به منبع بزرگ آب زیرزمینی عمیق می‌رسید که خشک سالی دو سه سال در آن تأثیر نمی‌گذاشت. ولی اگر خشک‌سالی بطول می‌انجامید بر همه‌ی چشمه‌ها اثر گذار می‌شد. چنانچه در تاریخ طبری آمده که کشور ایران در زمان فیروز، هفت سال متوالی، به بلای قحطی باران گرفتار آمد. رودخانه‌ها و قنوات و چشمه‌سارها خشک گردید و باغ‌ها و درختان بی‌ثمر گشت و رستنی‌های بیشه‌ها و دشت‌ها و تپه‌ها بکلی از میان رفت و حتی پرندگان و درندگان نابود شدند و چهار پایان و دواب بحدی ناتوان شدند که قدرت باربری نداشتند. فیروز دستور داد از هیچ کس باج و خراج (مالیات و غیره) نگیرند و نامه‌ای به همه‌ی ولایات نوشت، هر کس هر چه قابل خوردن دارد باید در اختیار عموم قرار دهد و با مردم مساوات کند و اگر دانسته شود داشته و نداده به شدیدترین مجازات خواهد رسید و با این تدبیر توانست مردم و مملکت را در طول مدت آن هفت سال قحطی اداره کند. در تاریخ ری باستان آمده در ری و طبرستان در سال ۲۸۰ قمری آسمان بخیل شد و ابرها زفت گشتند آب‌ها بخشکید و چنان شد که هر سه رطل (هر رطل

۱/۲۷۹۵ کیلوگرم) آب را به یک درهم (هر درهم مساوی قدرت خرید ۲۵ ریال) می‌فروختند و قیمت‌ها فزونی گرفت. از این رو چشمه‌ها را مقدس شمارند و حریم (هفت قدم دورادور) آن‌ها را پاک نگه می‌دارند. مخصوصاً اهالی لاهیجان که خود اهل تمیز و آدم‌های پاکی هستند و در این موارد دقت بیشتری دارند. چشمه در لاهیجان زیاد بوده که در دگرگونیهای طبیعی و غیره نابود شده‌اند که نشان و علامت‌هایی از کانال‌های قدیمی و باستانی متروکه و مخروبه در حفاری‌ها دیده شده و در حال حاضر نیز چشمه‌های زیادی دارد از جمله:

۱- علی باغبان چشمه‌سی و گؤلو (چشمه و استخر علی باغبان)

۲- پیر ایچی چشمه‌سی یا پیر ایچی‌نین بالا سویو و چشمه‌سی و گؤلو (چشمه و استخر پیر ایچی)

۳- بالا سو، علی باغبان سویو (آب و چشمه‌ی علی باغبان)

۴- دیب گؤلو و دیب چشمه

۵- دلمه چشمه‌سی در بؤیوک دره. آب درمانی شفا سویو (چشمه و استخر دره‌ی دلمه)

۶- محمود آغا چشمه‌سی و گؤلو (چشمه و استخر محمود آقا)

۷- چپلجه چشمه‌سی و گؤلو (چشمه و استخر چپلجه)

۸- تک سؤیود چشمه‌سی و گؤلو (چشمه و استخر تک بید)

۹- بالا گؤل (استخر کوچک)

۱۰- باغ چشمه‌سی مشهور به جعفر آباد که آب آن به باغ منوچهر دیبا می‌آمد.
۱۱- اسد آباد چشمه‌سی و گؤلو مخصوص دیبا (چشمه و استخر اسد آباد مخصوص آبیاری باغ ارباب دیبا)
۱۲- علی چشمه‌سی و گؤلو (چشمه و استخر علی)
۱۳- چشمه کربلا علی عمو مشهور به علی آباد و رحمان دره‌سی (چشمه و استخر علی آباد مشهور به دره‌ی رحمان)
۱۴- قیز قالا گؤلو، قیز قالا چشمه‌سی (باش گؤل چشمه و استخر قلعه دختر)
۱۵- قیز قالا چشمه‌سی و اورتا گؤل (چشمه‌ی قیز قالا و استخر میانه، وسط)
۱۶- بگیم خان اوغلو چشمه‌سی و گؤلو در قیز قالاسی، گؤر قیزی گؤلو (چشمه و استخر بگیم خان اوغلو دختر گبر در قلعه‌ی دختر)
۱۷- بایرام آباد چشمه‌سی و گؤلو (چشمه و استخر بایرام در قلعه دختر راه سهند)
۱۸- سالمان آباد چشمه‌سی و گؤلو (چشمه و استخر سلمان آباد در قلعه دختر راه سهند)
۱۹- نائی (نقی) قیزی چشمه‌سی و گؤلو در ساری بورون (چشمه و استخر نقی قیزی (دختر نقی) در کوه دماغ زرد)

۲۰- چیچیست چشمه‌سی و گؤلو (چشمه و استخر چیچیست در قلعه دختر)
۲۱- مشهدی جائی (مشهدی حاجی آقا) چشمه‌سی و گؤلو (چشمه و استخر مشهدی حاجی آقا)
۲۲- حسن آباد چشمه‌سی و گؤلو (چشمه و استخر حسن آباد)
۲۳- آغاجان سویو یا آغاجان کوره‌سی یا آغاجان چشمه‌سی واقع در قورد دره‌سی که آبی سرد و گوارا داشت (چشمه و آب و کانال آقاجان در دره‌ی گرگ)

اوزان و مقادیر و مسکوکات در لاهیجان قدیم

«همه چیز نیازمند علم است و علم نیازمند پول.»

انجام داد و ستد و صورت یافتن معاملات کالا در مرحله‌ی اول بسته به معلوم شدن دقیق وزن و مقدار کالاست.

آنگاه که پول وجود نداشت خرید و فروش و معاملات اجناس کالا به کالا بود. مثلاً فلان مقدار گندم را با فلان مقدار لوبیا و... عوض می‌کردند. بعد از آن دوره‌ی نمک با سنگ‌های خاص (قیمتی- گوهر و...)، جو، صدف، طلا، نقره و... در مقابل کالا داده می‌شد (بجای پول). اولین پول را فینیقی‌ها بنام فلوس (پلوس- پول) ضرب کردند. داریوش در ایران اولین بار سکه ضرب نمود بنام دریک. بعداً سکه‌هایی از طلا، نقره، مس، برنج رایج شد. در ایران اولین پول کاغذی (اسکناس) را مغول‌ها و ایلخانیان چاپ نمودند بنام (چاو). هر دوره کاغذی مخصوص بنام حواله با مهر تجار و اشخاص معتبر و نامی بخرج می‌رفت و در مقابل جنس (کالا) سند حساب می‌شد. مانند چک‌های امروزی و پول‌های محدودی در مناسبت‌ها ضرب و چاپ می‌نمودند. مثلاً در تاج گذاری که آن‌ها از سکه‌های طلای تمام عیار گرفته تا نیکل کم بهاء که مدت زمانی در بعضی از ولایات بجای پول بکار می‌رفت. پول‌ها (سکه‌ها) ی طلا و نقره در عیارهای مختلف در دوره‌های مختلف ضرب می‌شد که عیار ثابتی نداشتند. در اوایل دوره‌ی ناصرالدین شاه

قاجار وزن قران ۲۸ نخود و عیار نقره‌ی خالص آن ۹۵ درصد بوده با اعتبار کامل و موجب شد وضع پول و معاملات خوب شود. ولی بعداً اجازه دادند حکام ولایت با منگنه برای ولایت تحت حاکمیت خود سکه ضرب کنند. و پول معین (درصد) در مقابل به رئیس کل ضرابخانه‌ی مرکز بپردازند. عیارها کم، وزن‌ها متفاوت و معاملات مختل شد. ناچار ناصرالدین شاه به حسن علی خان گروسی که سفیر ایران در پاریس بود نوشت که دستگاه جدید ضرب سکه خریده به ایران بفرستد و چنین شد. در سال ۱۲۹۴ سکه یکنواخت ضرب شد و در سال ۱۲۹۵ سکه‌ای ضرب نمودند بنام قران امین السلطانی و علاوه بر سکه‌ی امین السلطانی قران چرخی و قران تازه (تازا قران) ضرب شد که در یک طرف آن شیر و خورشید و در دور آن یک حاشیه‌ای که نصف آن برگ بلوط و نصف دیگر برگ خرزهره و در بالای آن تاج کیانی و در پایین مبلغ و تاریخ ضرب و در طرف دیگر آن اسم و رسم شاه در وسط یک حاشیه ای از برگ بلوط و محل ضرب (تهران) بود. پول‌های اشرافی طلا و پول‌های معمولی نقره و پول‌های خرد مس بود. تا به امروز پول نام‌های مختلف و زیادی بخود گرفته است از آن جمله:

۱- پول

۲- سکه

۳- قران

۴- تومن

۵- ریال

۶- باجاقلی

۷- آل دینمه (بگیر مگو).

این پول (آل دینمه) بفرمان نادرشاه افشار از پوست شتر (قسمتهای سخت پوست شتر) ضرب و به بازار آمد و در تبریز بیشتر رایج شد هر کس می‌خواست از قبول آن سرباز زند و امتناع نماید، می‌گفتند: «آل دینمه!» یعنی بگیر و حرف نزن و هیچ مگو فرمان نادرشاه است که سر پیچی از آن سرت را بباد می‌دهد. ناچار همه قبول کردند و در معاملات بخرج رفت.

۸- فلوس

۹- مانات

۱۰- دینار

۱۱- درهم

۱۲- شاهی

۱۳- عباسی

۱۴- بیتی

۱۵- جندک

۱۶- قره یا قرا یا قارا پول
۱۷- قاز
۱۸- قازبک
۱۹- خدابنده
۲۰- کشورستان
۲۱- لاری
۲۲- محمودی
۲۳- مهر اشرفی
۲۴- نادری
۲۵- پیتی
۲۶- تنبل
۲۷- اشرفی
۲۸- قزبی
۲۹- اسکناس
۳۰- عزیز
۳۱- پناباد

اساس پول ایران نقره است. و واحد پول قران.
یک قران بیست شاهی
هر شاهی پنجاه دینار

چهل شاهی یک عباسی
ده قران یک تومن (تومان)
یک قران هزار دینار
ده شاهی یک پناباد
یک شاهی دو پول
یک پول دو گاز و نیم

و اما وزن

۴ گندم ۱ نخود

۲۴ نخود ۱ مثقال

۱۶ مثقال ۱ سیر

۱۰ سیر ۱ چارک

۴ چارک ۱ من تبریز

۱۰۰ من تبریز ۱ خروار

۱ من تبریز ۶۴۰ مثقال

من شاه دو برابر من تبریز ۱۲۸۰ مثقال

اما مساحت راه

یک فرسنگ ۶۰۰۰ ذرع شاه معادل ۶۰۷۲ کیلو متر

یک جریب در اراضی معادل ۱۰۶۶ ذرع مربع

هر ذرع ده قفیز

واحد طول ذرع یا گز سه نوع می‌باشد:

۱ ذرع شاهی تبریز معادل ۱/۱۲ متر

۲ ذرع مقعر معادل ۱/۰۴

۳ ذرع نیشابور دو برابر و نیم ذرع شاهی علاوه بر اینها که در شمال غرب مخصوصاً آذربایجان (لاهیجان) متداول است آرشین است.

اما قیراط در جواهرات... معادل ۱/۲۳ مثقال قرابه

در گلاب و آب لیمو... معادل ۱۳/۶ لیتر پیمانه در دارو و هاجام در شراب... شیر، گندم

انواع پیمانه‌ها

کؤمچه در حبوبات، آجیل و و و

مشت در تخم آفتاب گردان...

اووج در بادام

بیر اووج: کف دست را مانند پیاله‌ی کوچک می‌کردند هر چه در داخل آن جای می‌گرفت یک مشت می‌گفتند. قوچ اوغوج (قوشا اووج) کف دو دست را بهم می‌چسبانیدند، مانند کاسه‌ی کم عمق می‌شد (نیم کاسا). هر چه در داخل آن جای می‌گرفت، آن مقدار را قوچ اوغوج (قوشا اووج) می‌گفتند.

بارماق، بیر بارماق مقداری که به فرو بردن انگشت شهادت به عسل، دوشاب، و... قدیم به بچه کاسه‌ای داده می‌گفتند برو از بقالی ماست یا مربا و.. بخر و بیاور. در راه رهگذران ران می‌گفتند ببینم چه خریدی از کجا خریدی به چه قیمت خریدی و یک انگشت می‌زدند و خود بچه به تقلید از آنها تا رسیدن بخانه به محتوای آن کاسه انگشت می‌زد و کاسه به نصف می‌رسید به آدم کوتوله هم می‌گفتند: «بیر بارماق بویو وار!» یعنی یک انگشت قد دارد یک انگشت به چیز اندک اطلاق می‌شد.

دیرناق، بیر دیرناق بمقدار نیم جو آن مقدار چیزی که در میان لبه ناخن تا مایه‌ی انگشت جا می‌گیرد.

سیخما در شاه دانه.

بیر سیخما بمقدار یک مشت بسته. آن مقدار که در داخل مشت بسته جای می‌گرفت.

ملاغه در آش

مشقفه در آب

پیاله در شراب، شربت و غیره

دانه در تخم مرغ

اتک (دامن) قوز (گردو)

سایی(عدد) در تخم مرغ، گردو و و و

جیب در سنجد

کیسه در پول، حنا که معمولاً وزنش یک کیلوگرم بود

آب‌خوری در آب و غیره

استکان در چای دم کشیده و قهوه و...

سیف یا سیبر (وزن هشت من تبریزی) در چای خشک

چتور یا کدورانه از در خرید و فروش چای خشک

قاب و شیشه در عرق (چاخیر)

انبار در گندم و بسیار چیزها

دسته در گل، یک دسته گل یا یک چیز دیگر که در دست حمل شود.
سله در گیلاس، سیب، گل، گلابی و...
طبق در هلو و بسیار چیزها در وزن متفاوت
توپ در پارچه طول، متر متفاوت
اصله در درخت، تینگ
رأس در اسب و گوسفند
باش و نفر در شتر
جعبه در باسلوق و...
دوجوم در کبریت... ۱۲ عدد
جین در جوراب...
بوکس در سیگار معادل ۱۰ بسته
پاکت در تنباکو، توتون...
نفر در آدم (انسان)
باتمان (من) در زمین، یک من زمین (بیر باتمان یئر). یک من زمین در قره داغ هزار متر مربع که در آن مقدار زمین یک خروار دن (دانه) گندم می‌توان کاشت.
قطعه، یک قطعه زمینی که در هر آبادی مقدار و متر آن مختلف است. مثلاً در سردرود ۱۹۲ متر مربع در لاهیجان ۱۵۷ متر و در باغ معروف ۲۵۰ متر عباسی

قوطی در برنج... وزن ۹ من تبریزی. قدیم برنج را در قوطی‌های بزرگ محکم حمل می‌نمودند.

قوطی در کبریت و و و

خیک در روغن، ماست، پنیر... وزن ۱۰ من تبریز. خیک را با توبره و کیریش درست می‌کردند. بدین شرح توبره را پر از پهن و کاه کرده رویش کیریش می‌مالیدند کیریش گیاهی است در جنگل‌های ارسباران که ریشه آن گیاه را خشک کرده و آسیاب نموده بکار می‌بردند.

تای (تلیس- گونی بزرگ) بؤیوک تای وزن ۲۰ من تبریز

تور در کاه، هندوانه‌ی دیمی، خربزه و...، وزن تور پر در عرف (تور پر از کاه) ۳۰ من تبریزی

سبد در میوه‌جات، سبد بزرگ در میوه‌جات، سبد گرمه‌شو در انگور... وزن ۱۰ من تبریزی. گرمه‌شو درختی است در جنگل‌های ارسباران که میوه‌دار است. داخل گل سفید آن درخت که به اندازه‌ی نعلبکی است وقتی گلبرگ‌های آن گل ریختند، دانه‌های سرخ که بعداً سیاه می‌شوند به اندازه‌ی دانه‌های انار بسیار خوردنی که انسان و حیوانات از جمله خرس و روباه دوست دارند از شاخه‌های نازک آن (گرمه‌شو) قلاب، سبد عسل و سبد بزرگ (سبد گرمه‌شو) می بافند.

دست در بشقاب، و بسیار چیزهای دیگر که معادل ۶ عدد است

باغ در یونجه، ولیم (چوب‌های شاخه‌ی درخت)، خار، تره (سبزیجات) وزن یک باغ (بسته) ولیم ۴ من تبریز، وزن یک باغ خار ۸ من تبریز

قبضه در شمشیر، قمه، اسلحه و...

زنبیل در خرما... وزن یک من تبریز

تولوق در یاغ (روغن)... وزن ۲۰ من تبریز

صندوق در قند وزن ۲۴ من تبریز (اولین بار از روسیه به تبریز آورده شد)

باب در خانه، رباط...

قطعه در زمین و فرش و...

پارچه در زمین و فرش...

قالب در صابون و آجر و...

چتول یا چدول در عرق یک چهارم قاب

درم در وزن کردن در ترازو و یک درم دو درم هفت درم

مشک در آب و...

آرپا در مساحت زمین

لاسما در پالچیق (ملات)، خمیر و...

قوجاق در علوفه، هیزم و آن نصف جمه است چون جمه یک بسته نسبتاً زیاد و سنگینی و بسته که بر فرد و جمه بار کنند یا یک جمه را

انسان در پشت می‌برد و بر زیر بغل نمی‌گنجد ولی نصف جمه یک قوجاق است و آن می‌تواند بسته نباشد و بر زیر بغل می‌گنجد.
قولتوق در هیزم، علوفه در زیر بغل کمتر از قوجاق
قالاق در درست کردن تل از فضولات حیوانات، چهارپایان به قد آدمی روی هم می‌گذارند ذخیره برای سوخت زمستان به بلندی یک متر و هشتاد سانتیمتر
سال مقداری که از دیوار خاکی (مهره‌ای) که جدا شده باشد از دیوار بوزن ده من، ۲۰ من، ۳۰ من و...
تولوق: چوبی، سفالی (ساخسی)، یا از پوست کامل گاو و یا گوسفند یا بز بنام نهره که در آن ماست و آب را آنقدر بهم می‌زنند تا کره‌ها از دوغ جدا شود.
جمه در هیزم یا علوفه و مقداری نسبتاً زیاد که در پشت یا شانه و در راه نزدیک روی سینه (قوجاق) حمل می‌شود. جمه مقدار گندم یا جو یا علوفه که بعد از درو جمع و بسته می شود.
دسته در بیل و کلنگ، هاونگ و دیبک
ال در آب، مقدار آب جاری در رودخانه موقع آمدن آب یا سیل در رودخانه پیرمردان میرآب اندازه آب جاری را می‌دانستندو اظهار نظر می‌کردند. ۵ ال، ۱۰ ال، یا بیشتر

قولتوق یک چهارم جمه و دسته یک چهارم قولتوق است. چهار جمه یک باغ و هشت باغ بار یک قاطر یا اسب است.

یوک در هیزم (اودون – ولیم) و غیره

کوپ در قیمه (قووورما)، شراب، عرق (چاخیر) و غیره. کوپ مقدار چهار برنی است. چهار برنی یک کوپ.

کاسه در آش، تیلیت (تیلته)، شیر و غیره مقدار چهار پیاله یک کاسه است. یک کاسه چهار پیاله است.

دادیم، در دانستن مزه‌ها و مقدار خیلی کم برای چشیدن مزه. (بیر دادیم دوز)

ایچیم در آب و غیره (بیر ایچیم سو). سرکشیدن یک بار آب و غیره

خورتوم، مقدار یک بار از گلو فرو بردن آب و غیره

آغیز، خوردنی که یک بار به دهن گذاشته و خورده می‌شود (بیر آغیز، بیر آغیز دولوسو)

تایا، فضله گاو، گاومیش که در یک بار به زمین می‌ریزد یا می‌اندازد.

تایا، تل مانندی که از فضولات چهارپایان روی هم می‌ریزند و چیزهای دیگر (یونجا تایاسی، اوت تایاسی) مقدار یونجه یا علوفه که در لایجان و دیگر روستاها روی هم انباشته می‌کنند تا به بلندی ده پانزده متر معمولاً تایا را در بام درست می‌کنند. تایا اگر کمتر باشد به آن بردک می‌گویند.

سری، در ظروف و لوازم خانه (بیر سری بوشقاب، کاسا) و غیره
چیمدیک، میان سر دو انگشت (بیرچیمدیک دوز)، ادویه و...
منقل در خاکستر (بیر منقل کول)، یک منقل (مجمر) خاکستر.
گچ قابی (استانبولی) در گچ، سیمان، مالات و...
وعده (بیر وعده یئمک)، یک وعده غذا
سوماق پالان، بیر سوماخق پالان گؤی (یک آبکش سبزی خوردنی)
مجمعی، در خونچا، نهار و شام و...
لگن، در شستن دست و پا یا لباس
گیلاس در خوردن می (چاخیر) بیر گلاس عرق
یوخو آلماق در خواب قیلوله. خواب نیم ساعته
قاتار در شتر (دوه‌لر قاتار- قاتار)
دولچا در کندن چاه یا تخلیه چاه (بیر دولچا توپراق)
تشت در جهیزیه می‌گذاشتند که عروس و داماد به نوبت در آن نشسته و عسل کنند و در شستن لباس و غیره هم بکار می‌رفت.
لای در بافتن فرش یا چیدن آجر در دیوار، بیر لای کرپیج، بیر لای ایلمک بیر لای له (توپراق) یک لایه ته‌نشین گل و لای، سیل لای- لای (لایه‌های متعدد). لایجان جای لایه‌ها و لای‌های روی هم
قاشق در خوردن غذا، دارو یا چیزهای دیگر
بایدا در شیر و آب که مقدار چهار کوزه معمولی ظرفیت دارد.

زره مقدار معین نیست ولی خیلی کم در نمک و ادویه و دارو و عسل و معجونات و... بکار آید

سورو، بیر سورو، ایت سوروسو، قویون سوروسو

توربا، توبره، کیسه‌ی بزرگ از جنس پارچه معمولاً سفید که گدایان با خود دارند و به دوش اندازند و هر چه مردم به آنها دهند از قبیل نان و میوه و...

ایلخی، اسب بی‌شمار یا بسیار یا گوسفند زیاد و غیره (ایت ایلخی‌سی، کؤپک سوروسو)

باغلی، پارچه‌ی چهار گوش به اندازه‌های مختلف بمراتب بزرگتر از بوقچا که به آن لباس، لحاف. تشک و...

پالتار باغلی‌سی، یورغان- دؤشک باغلی‌سی در بستن لباس‌ها و لحاف و تشک جهیزیه بکار می‌برند.

بوقچا یا بوخچا در بستن لباس بکار می‌برند (حمام بوخچاسی). بوقچه‌ی حمام، قدیم یک نفر بنام بوقچاچی (بوقچا بر) بوقچه‌ی حمام اعیان و اشراف را به حمام برده و برمی‌گردانند.

دستمال در رنگ‌ها و جنس‌ها و اندازه‌های مختلف و نام‌های مختلف مثلاً نیشانلی دسمالی (دستمال نامزدی)، جلمان دسمالی (دستمال جلمان) در رقص دسته جمعی، عزادار دسمالی. دستمال سیاه که عزاداران با آن اشک چشم خود را پاک می‌کنند. جیب دسمالی

(دستمال جیبی) که از جنس ابریشم برنگ قرمز که به آن قیز قایتاران می‌گفتند. در جیب همه‌ی مردان بود که به آن ات دسمالی (دستمال گوشت) نیز می‌گفتند و هر چه از بازار و دکان‌ها می‌خریدند به آن دستمال می‌بستند. مخصوصاً از قصاب گوشت خریده به آن می‌بستند تا نادارها نبینند.

نفس بیر نفس یک دم

باخیم بیر باخیم یک نگاه

گؤروم، بیر گؤروم، گؤز گؤرن قدری، بیر باخیش، چند ثانیه، بقدر یک بار نگاه کردن.

آنی بیر آنی یک چشم بهم زدن کمتر از ثانیه

اتک، بیر اتک (دامن) قدیم هر چه از بازار می‌خریدند فروشنده می‌گفت: «آچ اته‌یینی.» یعنی: «دامن خود را باز کن.» و میوه، سبزی، خشکبار و... را به داخل آن می‌ریخت.

آبگردان در دیگ برنج موقع پختن بکار می‌رفت.

دویوم بیر دویونجا. مقدار خوردنی که آدم معمولی در یک وعده غذا می‌خورد و سیر می‌شود.

توء (توع) یک چهارم دور یک کرسی زمستانی مقدارجای خوابیدن یک انسان

وراق (ورق) دو صفحه

قاچ، بیر قاچ مقدار یک چهارم یا کمتر از آن در خربزه و غیره
شیریق، بیر شیریق یک چهارم قاچ خربزه و غیره یا کم و زیاد
ائو، بیر ائو، بیر ائو قوناق، یک اتاق مهمان، اتاقی که در آن ۳۶ نفر در سر سفره براحتی غذا بخورند.
بیر گؤز یاشی قورویونجا،
هن‌هونده، در مختصر مجال
بیر قرآن، مین قرآن، هزار قرآن با تو حرف زدن، یک قرآن با او سخن گفتم.
گؤز قیزیمی، دووشان یوخوسو، به مقدار خواب خرگوش، بیر نازک دستمال گون قاباغیندا قورویانا قدر، گوندن کؤلگه‌یه کئچه‌نه قدر.
قالاق، بالا قالاق بهاری از فضله چهار پایان که بعد از خشک شدن بؤیوک قالاق (قالاق زمستانی) درست می‌کنند.
قیرخ، «قیرخ دفعه سنه دئدیم.» یعنی زیاد گفتم. قیرخ عدد نسبتاً زیاد چند بار گفتم، ده‌ها بار گفتم، بسیار گفتم.
هزار، هی سای، یعنی بشمار، بشمار باز هم بشمار، مدام بشمار (خیلی زیاد) هزار بار گفتم.

آب انبارهای قدیم لاهیجان از جمله آب انبار زیبای قیز قالاسی(قلعه دختر)

آب اولین چیزی است که در دنیا وجود داشته، چنانچه حکیم تالسی ملطی گوید: ابداع اول آب است. زیرا آب صلاحیت دارد که باز نمایاندن صورت‌ها را در اعلا مدارج کمال بپذیرد. تمامی اشیاء با آب زنده‌اند. چنانچه حکیم طرخیس گوید: اصل مرکبات آب است. خلاصه آب نقش مهم و اساسی در صحت و سلامت و بهداشت و پاکیزگی و زیبائی انسان دارد. کمبود آب در خاورمیانه بحدی بوده که مردم برای نزول باران گاه به نماز و دعا و ذکر و اوراد متوسل می‌شدند. چنانکه نماز استسقاء برای طلب باران است. ابن خلدون نیز در کتاب مقدمه‌ی خود جلد یکم صفحه‌ی ۴۳۴ از آن نماز نام برده است. و در تاریخ کرمان آمده آلپ‌ارسلان که از کوبنان عازم خراسان بود در اثر کم بود آب در راه روی بر خاک نهاده دعای استسقاء خواندند. در ایران به علت کم آبی سد بندی‌ها کرده و آب انبارها احداث می‌نمودند که آثار و نشانه‌های زیادی از آن اب انبارهای زیبای زمان‌های گذشته هنوز در تمام نقاط ایران و آذربایجان و لاهیجان باقی است. از جمله در قیز قالاسی و... اهمیت آب بدان قدر بوده که سابق دیوان آب و سازمان‌های تقسیم و توزیع آب و میرآب‌خانه تأسیس شده بودند و امور آب‌ها توسط میراب‌ها اداره و مدیریت می‌شد. حتی در بعضی مواقع

وزراء، ولیعهدها و خود پادشاه دخالت می‌کردند و نوشته‌های زیاد و دست خط‌های آن‌ها موجود و مؤید این مطلب است و چندین نمونه از آن‌ها که در آرشیو اینجانب بود، بصورت امانت به موزه‌ی مردم شناسی سردرود و خسروشاه داده‌ام. در تاریخ اجتماعی ایران جلد سوم مرتضی راوندی آمده و در تاریخ قم و کتاب حدودالعام بیشتر شرح داده شده است.

خراج بعضی از شهرهای ایران به میزان آب باران بود و علت اینکه سابقاً مردم ایران از یک مقام دولتی، کارمند و نظامی حتی از یک سرباز عادی و ساده می‌ترسید و احترام بیجا و زیاد از حد به آن اقشار می‌نمود این بود که آب و تقسیم و توزیع آن بین کشاورزان و نیز آب شرب میان مردم عمدتاً در دست دولت بود. برای جبران کم آبی به حد امکان افراد خیّر و خیرخواه اقدام به احداث آب انبارهایی می‌نمودند که تنها قصدشان رفاه و آسایش و راحتی مردم بود و آن آب انبارها بقدری زیبا و از استحکام بنا برخوردار بودند که مردم زمان‌های طولانی از آنها استفاده می‌نمودند و سهل و آسان به آب دسترسی پیدا می‌کردند. این آب انبارها برای احسان و اجر معنوی و حفظ جان انسان‌ها و همنوعان در آن منطقه بنا می‌گردید و انواع و شکل و اندازه‌های مختلف داشتند. معمولاً در قلاع مانند قلعه‌ی هولاکوخان در جزیره‌ی شاهی (اسلامی) و قلعه‌ی ضحاک عجب‌شیر، قلعه‌ی بابک کلیبر و قیز قالاسی در

کؤوشن لاهیجان و صدها قلعه‌ی دیگر در آذربایجان آب انبارهای قلاع در تخته سنگ‌های یکپارچه یا صخره‌های سنگی یکپارچه بودند که حوضچه‌ها و چاه‌ها در آن‌ها کنده و ایجاد می‌نمودند و آب راه‌هایی از هر طرف به آنجا تعبیه می‌نمودند که موقع باریدن باران و آب شدن برف و یخ آب به آن حوض‌ها و چاه‌های حفاری شده هدایت شود و مواقع لزوم مورد استفاده و بهربرداری قرار گیرد و نیز برف‌ها را در زمستان به انبارهای بزرگ کنده شده پارو می‌کردند که در فصل بهار بتدریج آب می‌شد و در تابستان هر روز برداشت می‌کردند و اگر جای آب انبارها و چاه‌ها خاکی بود کف و دیوارهای آنها را با ملات ساروج صاف می‌کردند چنانکه مانند ورق مس شفاف می‌شود و آب از آن نفوذ نمی‌کرد و هدر نمی‌رفت و اگر نامحکم بود دور آنها را با سنگ‌های تراشیده دیوار کشی و کف را سنگ چینی کرده بعد ملات ساروج مالیده و صاف می‌کردند و آنقدر ماله می‌کشیدند که براق و لغزان می‌شد و مانند دیگ مس آب را نگه میداشت و آب پاکیزه می‌ماند. و آب انبارهایی که در مناطق مسکونی شهرها و روستاها، بازارها و کاروانسراها بنا می‌کردند، جالب توجهند. ریچاردز که در زمان قاجاریه از ایران دیدن کرده می‌نویسد: «با شکوهترین آثار معماری ایران آب انبارها هستند. آب انبار در زیر زمین واقع شده و راه دخول به آن یک ردیف پلکان طولانی است. این مخازن آب هر سال در فصل زمستان

پر می‌شود و در تابستان بمرور مورد استفاده قرار می‌گیرد و آب در آنها بطور شگفت‌انگیزی خنک می‌ماند و بعضی از آب انبارهای بزرگ بوسیله‌ی قنات از راه دور پر می‌شد و بتدریج اهالی آن محل از آب آن برداشت می‌نمودند. لاهیجان نیز چنانکه از پیرمردان و پیرزنان آنجا سینه به سینه نقل شده دارای آب انبارهای متعدد بود. از جمله آب انبار خیلی زیبا و باستانی در قیز قالاسی. دومی در داخل آبادی. سومی در کاروانسرای عباسی (شاه عباس) که در کنار ایپک یولی بین کؤوشن نبات علی و لاهیجان فعلی و چهارمی در مسنه که فقط نشان‌هایی از آب انبار قیز قالاسی باقی مانده و بقیه افسوس که از بین رفته‌اند. طرز معماری و استحکام بنای آن آب انبارها اعجاب انگیز است و نیاز به استادی و علم و هنر و تبحر خاص و ویژه بود و مصالحی که در بنای آنها بکار می‌رفت توسط معماران آن انتخاب می‌شد و مورد توجه و نظارت قرار می‌گرفت که اگر شرح دهم یک کتاب هزار صفحه‌ای می‌شود. بناچار فقط به ملات مالی (رویه کشی) روی دیوارها و کف آن اشاره می‌کنم. برای اندود کردن و صیقلی نمودن داخل آنها، از الک کرده (پودر) آهک تازه و خاک رس، و قزیل و موی بز و پشم بز و لوئی (لوکه) و الیاف گیاه مخصوص بنام مالات اوتی و الیاف (تارها و رشته‌های نازک) پوست درختی بنام (تولکو آغاجی) که بر اثر کوبیدن بدست می‌آید و رشته و تارهای پوست درخت انگور (مو) با آب قاطی و

بصورت ملات در می‌آوردند بنام (چینی مالاتی). آن ملات را یک روز تمام آب پاشیده بهم می‌زدند تا کاملاً رسیده و پخته شود و مانند ماست سفت در می‌آمد. بعد مانند گچ با ماله می‌مالیدند و آنقدر صیقل و مالش می‌دادند تا صاف و صاف مانند آئینه و مثل چینی سفید و شفاف و لغزنده می‌شد. تا به هیچ وجه نم به دیوار و پشت دیوار نفوذ نکند و اصلا ترک نمی‌خورد و غیر از آن آب انبارها، آب انبارهای بسیاری احداث می‌شد. مثلاً آب انبارهای محلات و خانگی. چون در قدیم اهل مذاهب ساده و خرافی بودند و برای زنان و دختران خانواده‌ی خود بدبین (قلبی قارا) سیاه دل بودند که با وجود چشمه‌ها و آب انبارهای متعدد در حاشیه آبادی اقدام به احداث آب انبارهای کوچک در جای جای آبادی، در نزدیکی خانه‌های مسکونی حتی در داخل حیات خود می‌نمودند. تا زنانشان برای آوردن آب به بیرون از آبادی، محلات و خانه نروند. زنانی که آزاد و مانند مردان بودند برای شستن رخت و لباس به کنار رودخانه می‌رفتند و برای آوردن آب کنار چشمه‌ها دور و نزدیک می‌رفتند و زنان خانواده‌های نیمه متعصب فقط از آب‌انبارهای محلات آب می‌آوردند و کنار چشمه‌های داخل روستا می‌رفتند و اگر خرافی و متعصب بد دل بودند در خانه‌ی خود آب‌انبار می‌ساختند و زنانشان بیرون از خانه نمی‌رفتند و لباس‌ها را در داخل خانه (حیاط) می‌شستند و بقایای زیادی از آن آب‌انبارهای کوچک خانگی موجود یا

در حفاری‌ها نمایان می‌شود و معلوم می‌شود که در دوره‌های صفویه و قاجاریه و اوایل پهلوی اکثر آبادی‌ها، محله‌ها و بعضی از خانه‌ها مسکونی دارای آب انبار بودند. و نیز احداث و بنای آب انبار قبل از آنکه آب شبکه‌ای (لوله کشی) جدید معمول شود کار خیر و احسان شمرده می‌شد و آدم‌های خیّر و خیرخواه اقدام به چنین کارهای نیکو می‌کردند. و یا وصیت می‌نمودند بعد از فوت ایشان از ثلث مالشان راه‌ها تعمیر یا پل و آب‌انبار و حمام و... ساخته شود و برای رسیدگی به آب انبارهای بزرگ بازارها و کاروانسراها و... شخصی را بنام آب انباردار تعیین و بر می‌گذیدند تا از انبار و آب آن محافظت نماید و ماهانه برای او تعیین می‌کردند.

آب شرب لاهیجان

آب شرب لاهیجان از قدیم‌الایام همان آب چشمه‌ها بود که تعداد آن‌ها به بیش از سی عدد می‌رسید. همه‌ی آنها کلنگ آباد است که با حفر کانال زیر زمینی از زیر کوه‌های سهند به استخرهای خصوصی خود می‌ریخت. چند چشمه در داخل آبادی (لاهیجان) و بیشتر آن‌ها در اطراف و حاشیه و میان باغات و مزارع بودند. تعدادی از آن چشمه‌ها تخریب و قریب به سی عدد آن‌ها هنوز سالم یا نیمه سالم و آب آن‌ها کم و بیش جاری و مورد استفاده است. مردم لاهیجان از آب همه‌ی این چشمه‌ها می‌نوشیدند و بهترین آن‌ها را آب چشمه‌ی دلمه دره‌سی می‌دانستند. بلکه آب آن چشمه را شفابخش و به همان باور مورد استفاده قرار می‌دادند. چون اجداد آن‌ها آن آب را با آب‌های دیگر لاهیجان مقایسه و بر اساس تجربه‌ای که در طول قرن‌ها بدست آورده بودند، به آن چشمه و آب آن امتیاز داده بودند و در آزمایشات سال ۱۳۷۸ معلوم گردید که آن آب از همه‌ی آب‌های دیگر لاهیجان بهتر و سبکتر است و کاملاً سالم و دور از هر گونه آلودگی و ناخالصی است. لذا آن آب را از دلمه دره‌سی با لوله‌کشی و زحمات و مخارج زیاد به داخل لاهیجان آوردند و نه تنها اهالی لاهیجان بلکه از روستاهای اطراف و شهرهای نزدیک آمده و بوسیله‌ی گالون از آن آب می‌بردند و بیشترین استفاده را از مردن تبریز و سردرود و رادار و رستاهای همجوار

می‌بردند. بعد از لوله گذاری شرکت آب و فاظلاب در سال ۱۳۸۴ و تأمین آب زرینه رود (جیغاتی سویو) که از میاندوآب به تبریز می‌آمد و واگذاری امتیاز آن به تک‌تک خانه‌ها لوله‌کشی آن آب (آب دلمه دره‌سی) برهم خورد و برچیده شد.

بیماریها و نحوه‌ی معالجه در لاهیجان

در گذشته عرفا شاگردی را برای تربیت نمی‌پذیرفتند. مگر اینکه علم ابدان را بداند. یعنی به علم طب کاملاً آشنا باشد. این اهمیت علم طب و طبابت را می‌رساند. علم نعمت بسیار بزرگی است و عاقل کسی است که دل خود را به نور دانش روشنائی دهد و علم طب در میان علوم از اهمیت بیشتری برخوردار است. از آن زمان که بشر به بلاغت فکری رسیده همیشه در فکر صحت و سلامت خود بوده و در تلاش مداوم بود که از درد و بیماری و رنجوری دور بماند و در اندیشه‌ی دستیابی به شادابی و زیبایی و طول عمر بیشتر بوده و در این راستا گل‌ها و گیاهان و میوه‌ها بهترین و فراوانترین وسیله برای تجربه و آزمایش و رسیدن به آن آرزوها بودند بدین جهت برای شناختن خاصیت شفابخش آن‌ها دقت و تحقیق می‌نمودند و تجربیات خود را به دیگران انتقال داده‌اند. هزاران انسان اندیشمند مانند جالینوس و سقراط و بقراط و بوعلی سینا و حکیم رازی عمر خود را در این راه گذاشتند. خوشبختانه در آذربایجان هزاران نوع از این داروها فراوان است. گل و گیاه و عسل و... دامنه‌های کوه سهند بالاخص یک قسمت آن از سردرود تا مراغه که لاهیجان نیز در این میان است به علت نحوه تابش آفتاب و تماس نور خورشید با زمین و تأثیر معجزه آسای آن از ویژگی اسرار آمیز برخوردار است. چنانچه دانشمندان اروپا در فصول

مربوط خود به این مناطق آمده و آن‌ها را با قیمت بالا خریده با خود می‌بردند. لاهیجان در دامنه سهند قرار گرفته و از آب و هوا و موقعیت آب و خاک بهره‌مند است و گیاهان داروئی زیادی دارد. چنانچه سینه به سینه به ما رسیده زمان قدیم همیشه در لاهیجان ده‌ها پیرمرد و پیرزن مانند طبیب حاذق و حکیم بیماران را با علم و تجربه‌ای که از پدرانشان به آن‌ها رسیده بود معالجه می‌کردند. با گل و گیاهانی که در خود خاک لاهیجان و کوهپایه‌های اسرار آمیزش می‌روئید و تمام امراض را با عصاره و ترکیب گیاهان داروئی لاهیجان طبابت می‌نمودند مانند:

۱- برای تقویت مغز، خوردن مغز گردو، بادام، زعفران و سنجد را سفارش می‌کردند.

۲- برای تقویت حافظه، خوردن یک حبه کندر ناشتا.

۳- جلوگیری از ریزش مو، زرده‌ی تخم مرغ را با حنا مخلوط کرده به سر می‌مالیدند.

۴- قارچ پوست سر، آب سیر ده دقیقه بر سر مالیده بشویید.

۵- فلج صورت، با جوشانده کاکوتی روزی دو بار صورت فلج شده را می‌شستند.

۶- دفع بیت سر (شپش و تخم آن)، سرکه، سر را با سرکه می‌شستند.

۷- سرطان مغز و سینه، دم کرده تاک خدا، داغداغان، قاصدک و خوردن مغز هسته‌ی زرد آلو و چغندر قرمز جداگانه

۸- سکته‌ی مغزی، آب ماست (زرد آب ماست) را بخورند.

۹- فراموشی (آلزایمر)، جویدن کندر ناشتا و زعفران

۱۰- کچلی سر، پودر گلبرگهای ختمی، برگ چغندر، گل ارمنی را با سرکه مخلوط و سر را با آن می‌شستند.

۱۱- افسردگی، بادام تلخ هر روز دو عدد، ترشی انگور شانی (شاهانی) سیاه یک خوشه و یک پیاله از آبش هر شب

۱۲- کند ذهنی، مصرف گرمی‌ها، مغز گردو، گل سرخ، زعفران و سنجد

۱۳- مالیخولیا، دم کرده‌ی افنیتون

۱۴- صرع (نوعی سردرد)، روغن سیاه دانه روزانه یک بار به سر می‌مالیدند.

۱۵- تب، دم کرده عناب

۱۶- تشنج، آب انار، شلغم پخته، زیره و زعفران و آب لیمو همراه غذا (نهار و شام) خورده شود.

۱۷- روان پریشی، عادت کردن به حمام کردن یک روز در میان با آب سرد ملایم

۱۸- هذیان، کم خوردن شام

۱۹- کابوس، گلبرگهای گل رز و پوست خربوزه کنار بالش خواب گذاشتن
۲۰- سرسام (ساییل باییل) خوردن میوه‌های زرد رنگ
۲۱- غش به دورش خط (جیزیق) می‌کشیدند و روی سینه‌اش دو گربه را به چنگ هم می‌انداختند.
۲۲- عصبانیت، تغییر مکان، شستن دست و صورت با آب سرد و حمام کردن و خوردن آب سرد ملایم، آبیاری گل‌ها
۲۳- وحشت شبانه، با داستان‌های مخصوص دلیرانه و حماسه‌های دلیران معالجه می‌کردند.
۲۴- غم و غصه، خوردن انگور سیاه
۲۵- وسواس، خوردن انار و خون بز را بر سرش می‌ریختند.
۲۶- سردرد، پودر پوست خشک نارنج (ناریش) را نم کرده به پیشانی می‌مالیدند، پوست تازه‌ی ترپ را به پیشانی می‌چسباندند، سرکه‌ی تند می‌بویانیدند.
۲۷- زکام، روغن بنفشه به بینی می‌انداختند (یک قطره)، سیاه دانه بو می‌کردند.
۲۸- سرگیجه، خوردن ترنجبین و خوردن سنجد آجی نبات و خوردن گردو جداگانه

۲۹- تنبلی چشم، سرمه، هر روز ده بار صورت خود را با آب ملایم شستن

۳۰- خشکی چشم، از شیر زنی که دختر زائیده چند قطره به چشم می‌انداختند.

۳۱- حساسیت چشم به نور، سرمه‌ی بادام

۳۲- شب کوری، خون خرگوش بر چشم مالیدند و خون کبوتر وحشی (کبوتر چاه) گؤیرچین به چشم می‌مالیدند جداگانه

۳۳- دوبینی (احولی)، خون خروس سیاه بر پیشانی می‌مالیدند.

۳۴- درد چشم، چشم‌ها را بسته روی آن‌ها له شده‌ی سرگین گردان می‌مالیدند.

۲۵- زردی سفیدی‌های چشم، عسل یا گل‌قند یا نبات یا مربا

۳۶- درد گوش، مالیدن شیره‌ی خشخاش بر پشت گوش

۳۷- ضدعفونی کردن دهان، با دم کرده کاکوتی یا عرق آن قرقره کردن در هر ساعت یک روز تمام

۳۸- خوش بو کردن دهان، خوردن سیب یا خربزه

۳۹- زخم لثه، قرقره کردن با آب غلیظ دم کرده‌ی گلبرگ‌های گل خطمی سفید چندین بار در روز

۴۰- گرفتگی صدا، دم کرده‌ی تخم ریحان و خوردن آب ولرم و خوردن تخم مرغ نیم پز آب پز ولیم (ولیوم)

۴۱- سفت شدن پستان زنان، زدن دست بریده‌ی گرگ بر پستان یا زدن لنگه کفش کسی که از رودخانه آجی چای (تلخه رود) رد شده و گذشته است.

۴۲- زیاد کردن شیر زنان، دم کرده رازیانه یا انسیون یا بادیان رومی

۴۳- «قوش ووردو، قوزغون ووردو، آنا بوغدو، آل آروادی آپاردی. اؤلدوردو گئتدی.» بچه‌ی تازه متولد شده اگر دهانش سیاه شده می‌مرد. عوام می‌گفتند: «گوش ووردو یا یئل ووردو و...» در این مورد حرف‌های زیادی می‌زدند. بعضی‌ها می‌گفتند: پرنده‌ی خفاش (شب پره) یا پرنده‌ی سیاه دیگر به اندازه یک دست که منقار بلند و نازک و تیز دارد بوی خون نفاس را از دور رد یابی کرده به داخل خانه می‌آید و همان بوی (نفاس) بلکه شدیدتر از آن از دهان تازه متولد شده می‌آید و آن پرنده دقیق جای آمدن آن بوی که وسط سقف دهان بچه است می‌یابد و با منقار دراز خود آن قسمت را سوراخ می‌کند. برای مکیدن خون و از آن قسمت سیاه آغاز و بعد کل دهان به صورت و در آخر همه‌ی بدن کودک سیاه شده و می‌میرد و بعضی‌ها معتقد بودند که جن‌ها این کار را می‌کنند و نیز می‌گفتند که اگر زائو و نوزادش در اتاقی که دو هوا دارد یعنی باد از طرفی می‌آید و از روی آن‌ها رد شده و از طرف دیگر از خانه بیرون می‌رود بخوابد دو هوائی (ایکی هوالی) شده و مریض می‌شوند. لذا اتاق زائو را از دو هوائی حفظ می‌کردند و

اسپند دود می‌کردند که تمام بوی‌ها از بین بروند و اتاق را روشن نگه می‌داشتند، و زائو بچه‌اش را تنها نمی‌گذاشتند، کندر می‌سوزاندند، لباس و ملافه‌ها تشک و بالش‌ها را هر روز عوض می‌کردند، چاقوی باز را به پیاز بزرگ فرو برده کنار یا زیر بالش زائو می‌گذاشتند. به نوبت کسان زائو شب‌ها در کنار زائو بیدار می‌ماندند.

۴۴- گؤی اؤسگورمه (سیاه سرفه)، از زیر تفنگ نظامی رد می‌کردند، از وسط دو پاچه‌ی زن ولگرد رد می‌کردند، بر قوچ سنگی سوار می‌کردند، لنگه کفش مسافری که از روی تلخه رود (آجی چای) گذشته بر گلویش می‌زدند و یا غبار کفش آن مسافر را بر گلوی صاحب سرفه‌ی سیاه می‌مالیدند، در بهار صبح هنگام به کوه می‌بردند، دم کرده‌ی پولک‌های درخت قره آغاج نعلبند و پوست درخت کولونبور و پوست درخت چنار می‌دادند، چاغاله‌ی بادام در اوایل بهار می‌دادند.

۴۵- تنظیم روده، زرد چوبه

۴۶- زخم معده، ریشه شیرین بیان (دم کرده‌ی آن)

۴۷- تنظیم معده، قاصدک (رم کرده)

۴۸- سرد مزاجی، زنجبیل، دارچین

۴۹- تنظیم بدن، عسل

۵۰- تقویت و استحکام استخوان‌ها، کلم سنگ (داش کلم)، انجیر، شیر، آناناس

۵۱- تنظیم رنگ صورت، خرما، امن‌کؤمنجی (پنیرلی دویمه)

۵۲- بواسیر (وجئه یئلی)، قوجا باشی، ازوای، ملکای، تره (سووزو)

۵۳- تقویت بنیه بدن، گوشت تازه‌ی تازه‌ی گوسفند نر

۵۴- لک‌های صورت، عرق شاه‌تره

۵۵- مسمومیت، خوردن ماست با آب لیمو

۵۶- صفرا، با آبغوره خوردن دفع می‌شد

۵۷- ترس، دل گاو و گوسفند و بز نر خوردن

زبان مردن لاهیجان

زبان تورکی یکی از زبان‌های خانواده‌ی التصاقی می‌باشد که در طول تاریخ زبان اقوامی مانند سومر، اورارتور، ماننا، گوتی، لولوبی، کاسی‌ها (ایلیت‌ها، ساکاها)، هون‌ها و گؤک (گؤی) تورک‌ها بودند. زبان تورکی در کل به سه شاخه‌ی بزرگ ترکی شرقی یا اویغور و تورکی غربی یا اوغوزی و ترک شمالی یا قیپچاقی تقسیم می‌شود که زبان تورکی آذربایجانی از شاخه‌ی غربی یا اوغوزی می‌باشد و زبان اهالی لاهیجان نیز از شاخه‌ی سوم زبان تورکی است. (اوغوزی)

دین و مذهب مردمان لاهیجان

دین رایج در این منطقه قبل از زرتشتیگری میترایسم (آئین مهر) و بعد از آن اسلام (سنی‌گری) و از اوایل دوره‌ی صفویه مذهب شیعه جعفری اثنی عشری است. مردم مذهبی لاهیجان نیز کلاً پیرو شیعه امامی (دوازده امامی) هستند. وجود گورستان‌های مهریان، گبریان و مسیحیان و مسلمانان (سنی و شیعه) حاکی از این است.

لاهیجان قبل از میلاد

«هیچ گذشته‌ای بی‌تأثیر در حال ما نیست.»

بقایا و نشان‌های تمدن چند هزار سال قبل از میلاد در گوشه و کنار آذربایجان مخصوصاً در این منطقه و زندگی اقوام متعدد از جمله میکانی‌ها، هیتی‌ها، گوتی‌ها، هوری‌ها، لولوبی‌ها، اورارتوها، ماننا‌ها و... حاکی از این است که قبل از میلاد محدوده‌ی خسروشاه، لاهیجان و سردرود مانند سایر مناطق سرزمین آذربایجان آباد بوده و مرکز منطقه‌ی استراتژیک ایالت دالیان بود. دیاکونف روسی در کتاب تاریخ ماد می‌نویسد: «مهمترین قلعه‌های ایالت دالیان عبارت بودند از اوشکایا (اسکو) آیناشتانیا (خسروشاه)، تاروئی تارماکیس (تبریز)، ساردور (ساردور دوم) (سردرود) و قریب به صد و پنجاه قلعه‌ی کوچک در اطراف و حوالی این قلعه‌ها ساخته شده‌بود. ارتفاع دیوارهای این قلعه‌ها ۵ الی ۷ متر و عرض دیوارها ۳ الی ۴ متر بوده است و برج‌های متعدد برای دیدبانی نیز در فواصل مختلف در دورا دور دیوار قلعه‌ها وجود داشتند. قلعه‌ها دارای دو درب ورودی برای عبور و مرور و یک راه مخفی (گریز راه) زیرزمینی بود. احداث بعضی از این قلعه‌ها به چند هزار سال قبل از میلاد می‌رسد. از جمله قیز قالاسی (قلعه دختر در لاهیجان که در میان سردرود و خسروشاه واقع شده است که اولین و قدیمی‌ترین و مادر قیز قالاهائی است که در اقصی نقاط آذربایجان و دیگر جای‌ها

ساخته شده بود. از ساخت و معماری مرموز این قلعه باستانی معلوم می‌شود دوره‌ای که مهرپرستی (میترائیسم) در این منطقه رواج داشته، احداث شده است. چون از زمان رسمی شدن دین زرتشتی در این سرزمین به مهریان مجال فعالیت در هیچ زمینه داده نشده است. مگر اندکی در زمان بنی اشکان از قرار معلوم قیز قالاسی آبادی‌های زیادی نیز در دور و بر خود داشت. چون قیز قالاسی کؤوشنی اراضی وسیع و زیادی را در برمی‌گیرد و بقایای آثار و ابنیه‌ی باستانی در حول و حوش قلعه و وجود قلعه‌ی کوچکی بنام اولو قلعه یا قلعه‌ی اولو داغی در حوالی قیز قالاسی و غارها، کانال‌های زیرزمینی، استخرها که تنها جای یک استخر که هنوز باقی و معلوم است در اولو داغی (کوه مقدس) هزار متر مربع است و چشمه‌های زیاد در قلعه و اطراف آن از جمله:

۱- چشمه‌ی چیچیست (چیچی – چیسچی) و استخر آن در قره بؤرک کؤوشنی که عمده باغات و بادام‌زارهای اطراف قیز قالاسی را آبیاری می‌کرد.

۲- چشمه و استخر حسن آباد

۳- آشاغی چشمه و استخر آن

۴- اورتا چشمه و استخر آن

۵- باش چشمه و استخر آن

پس همه و همه این موضوع را تأیید می‌کند. در صورتی که یک چشمه و یک آب انبار برای ساکنین خود (داخل) قلعه کافی بود، آن همه چشمه و استخر و آب انبار در پیرامون آن حتماً برای آبادی‌های وسیع آن محل (کؤوشن قیز قالاسی، آن قسمت از لاهیجان) بوده و نیز در حفاری‌های آن منطقه پاره‌های سفال، شیشه، تنور و خاکستر، زغال، استخوان‌های انسان و حیوان‌های اهلی، و دیگر لوازم خانه و زندگی آن عصر و ویرانه‌هایی از در و دیوار، کانال‌های آب، لوله‌های سفال آب (آب‌راه‌ها) و شیر راه‌های سفالی (لوله‌های باریک سفالی شیر) و... بیرون آمده بی‌شک نشانگر قدمت زیاد لاهیجان و سکونت انسان‌های متمدن در این منطقه قبل از میلاد است و به احتمال زیاد و قریب به یقینی لاهیجان (لایجان اول) موقع احداث قیزقالاسی وجود داشته و آبدان بوده است.

گذری به تاریخ خسروشاه

اماکن تاریخی باستانی خسروشاه

یانیق تپه: تپه‌ای باستانی در روستای تازه‌کند خسروشاه با قدمت حدود هفت هزار سال که این منطقه چهار راه تمدن‌ها شناخته شده است.

سئیران تپه: در لغت به معنای گردشگاه است که ترمینال مدنیت قبل و بعد از اسلام می‌باشد و آثار زیادی از دوران ماقبل تاریخ در آنجا یافت شده است.

پردیزه: از این واژه بر گرفته شده: پردیس فارسی، معادل لغت پارادیزیوس یونانی، پارادایس انگلیسی و پارادای فرانسوی و فردوس عربی

قیز قالا: یکی از قدیمی‌ترین قیز قالاهای، موجود در آذربایجان واقع در این منطقه

کاروانسرای‌ها:

از هشت کاروانسرای دوران قدیم خسروشاه تنها یکی از آن‌ها برای دوران ما باقی مانده است که معروف به کاروانسرای صفوی می‌باشد.

مسجد جامعه (جوما مچید)

مسجدی که به دست همسر جهانشاه حقیقی (جان بگیم خاتون) مرمت گردیده است. بنای اولیه‌ی این مسجد به دوره‌ی سلجوقی باز می‌گردد.

یازیلی مسجد (مسجد صفوی)

مسجد از دوران شاه سلیمان صفوی که روی ستون‌های این مسجد آیات قرآن و احدایث منبت کاری شده بود و شمس نگاری‌های بس زیبایی در آن موجود بود.

ایده مچید (ایگیدلر اوجاغی):

اوجاقی که بعد از اسلام به مسجد مبدل شده است.

سلطان داغی:

در روستای دیزه‌ی خسروشاه مقبره‌ی سلطان امیر مضربن عجیل عموزاده‌ی حضرت محمد (ص) واقع است که این کوه و اطراف آن در زبان اهالی معروف به سلطان داغی گردیده است.

باغ و آسیاب‌های چهارگانه‌ی صاحب دیوان جوینی:

باغ و عمارت شمس‌الدین محمد جوینی صاحب دیوان هلاکو و آباقاخان واقع در خسروشاه (معروف به صَب دووان)

مشاهیر خسروشاه:

خاندان سیصد ساله‌ی علم و فقاهت خسروشاهی‌ها:

خاندان برجسته و پر بار روحانی، علمی خسروشاه:

از سادات حسینی که نسبت آنان با ۳۶ واسطه به امام حسین می‌رسد.

جداعلای این خاندان آیت‌الله سید ابوالحسن حسروشاهی است و همین طور از این سلاله است در عصر معاصر

دانشمند برجسته‌ی جهان تشیع و اسلام استاد سید هادی خسروشاهی برادر آیت اله حاج سید احمد آقا خسروشاهی و و و

بابا حاضر یا بابا گازر خسروشاهی:

یکی از باباها و اولیاء الله که مدتی بسیار وارسته بوده است. از وی دیوانی به نام دیوان بابا حاضر در منابع یاد شده است.

حکیم شمس الدین خسروشاهی:

حکیم و فقیه شافعی قرن شش و هفت هجری.

ایشان در منطق و فلسفه و کلام و اصول فقه استاد زمان خود بودند و مراودت و پرسش و پاسخ‌هایی نیز با خواجه نصیر داشته‌اند. تحت عنوان پرسش‌های خواجه نصیر از شمس‌الدین.

هر دو فیلسوف و دانشمند از شاگردان فریدالدین داماد بودند.

در برخی منابع حتی حکیم شمس‌الدین را استاد فلسفه‌ی خواجه نصیر طوسی عنوان نموده‌اند.

شمس‌الدین محمد صاحب دیوان جوینی:

صاحب دیوان هلاکوخان و آباقاخان، سه شخصیت و سه رأس مثلث عملی، فرهنگی در زمان ایلخانان مغول و دوران پایتختی مراغه:

حکیم شمس‌الدین خسروشاهی، شمس‌الدین محمد صاحب دیوان جوینی و خواجه نصیرالدین طوسی بوده‌اند.

بابا فقیه احمد اسبستی:

یکی دیگر از باباها و اولیاءالله‌ها، صاحب فضایل و کمالات صوری بوده خصوصاً در علم فقه تبحر تمام داشته، مجمع‌اولیاء زمان خود را مشارالیه مفتی بوده.

ماما عصمت اسبستی:

بانویی از خاندان بابا فقیه احمد اسبستی. از زنان صوفی قرن هشتم و نهم هجری و از بانوان شاعره و عارفه و دارای کراماتی نیز بوده است. طبق برخی منابع مدتی دایگی جهان‌شاه حقیقی را نیز نموده است.

شیخ شرف‌الدین یعقوب رومی:

از مشایخ بسیار برجسته و به نام که ایشان جزء خلفای میر سید علی همدانی بوده اند.

شیخ سالار دیلمی: اولین فقیه شیعی. مقبره‌ی این شیخ در قبرستان قدیمی خسروشاه واقع شده است. دکتر غلامعلی حداد عادل درباره‌ی آرامگاه او در خسروشاه می‌گوید: وجود مقبره‌ی شیخ سالار دیلمی در خسروشاه تبریز سندی‌ست بر قدمت تاریخ تشیع در آذربایجان.

مرحوم حاج جلیل خسروشاهی (فرزند مرحوم حاج غفار خسروشاهی):

حاج جلیل خسروشاهی گمنامترین و بزرگترین خیر و مدرسه ساز ایران متولد ۱۲۹۸ شمسی در خسروشاه. از جمله اقدامات ایشان: ساخت بیش از چهار صد و پنجاه (۴۵۰) مدرسه در سراسر کشور ایران حتی در مراغه و روستاهای آن تا سال ۸۶، مدیر کارخانه‌ی پارچه بافی

آذربایجان، تجارت خانه‌ی فرش در هامبورگ آلمان، سرپرستی ده‌ها خانواده‌ی بی‌سرپرست، تأسیس چندین موسسه‌ی درمانی برای بیماران نیازمند و و و

حاج علی خسروشاهی:

برادر حاج جلیل خسروشاهی، حاج علی خسروشاهی بنیان گذار اقتصاد نوین در ایران و مؤسس گروه صنعتی مینو می‌باشد. مالک باغ جماران که حضرت امام بعد از پیروزی انقلاب تا آخر عمر در آن ساکن گردیده و زندگی کردند.

گذری به تاریخ سردرود

سردرود (سردری) شهریست کهن و باستانی که از زمان اورارتوها به بعد بنام بان قلعه‌ی بزرگ ان شهر (قلعه سلاسل، سلسائیل، بطارالجبر، نارین قلعه، ساردور قالاسی) ساردور یا سردور دوم از پادشاهان اورارتو (ساردوری- سردری) نامیده می‌شود. این شهر از نظر موقعیت جغرافیایی در استان آذربایجان شرقی و جنوب غربی تبریز، در ۴۶ درجه و ۸ دقیقه طول شرقی و ۳۸ درجه و ۳ دقیقه عرض شمالی از نصف‌النهار گرینویچ واقع شده و جزء شهرهای بخش مرکزی شهرستان تبریز محسوب و نزدیکترین شهر به مراکز استان به شمار می‌رود. ارتفاع آن از سطح دریا حدود ۱۳۷۶ متر بوده دارای آب و هوای پاک و نسبتاً کوهستانی است و جمعیت این شهر بالغ به چهل هزار نفر می‌باشد. ساختار شهر و تأسیس شهرداری سردورد به سال ۱۳۲۴ شمسی زمان حکومت ملی می‌رسد. با پیروزی انقلاب اسلامی انجمن‌های شهر منحل و بعد از ۲۰ سال وقفه همزمان با سراسر ایران انتخابات دوره‌ی اول شورای اسلامی شهر سردرود در سال ۱۳۷۷ اجرا گردید. ایپک یولو (جاده ابریشم) از وسط طولی سردرود و نیز از داخل هر سه قسمت از بازار شهر (کهنه بازار، بؤیوک بازار که سرپوشیده بوده و بالا بازار) عبور می‌کرد در دوره‌ی صفویه دارای ۴۸ روستا، ۴۰ کاروانسرا، ۴۰ مسجد، حداقل ۵ برج کبوتر، ۲ برج خاموشان (برج

مردگان)، ۵ حمام، ۱۵ آب‌انبار، ۳۰ چشمه کلنگ آباد با استخر، ۱۵ آسیاب آبی، ۱۱ مکتب‌خانه، ۱۴ یخچال طبیعی، ۳۲ قهوه‌خانه، ۱ ویرانه‌ی آتشکده، ۲ خانقاه، ۳ مقبره به نام‌های (۱ بابا حامد حسین سردرودی، ۲ سلطان پیر، ۳ پیر بابا و پیر داشی، پیر داغی، خضر داشی، قره داش، قمچیلی داش (قمچی قیه) مصلی داغی (کوه مصلی، کوه مقدس، کوه عبادت، جای طلب باران، استسقاء) و داش کؤرپو (پل سنگی) کهنه کؤرپو (پل باستانی، هخامنشی) و آثار و ابنیه‌ی تاریخی زیاد در ادوار مختلف از جمله شهره توله (شهر زیرزمینی) که ورودی آن از پایین بابا پیر (پیربابا) و خروجی آن از بهلول دره‌سی بود، غار بزرگ و عظیم که بنام کاشف آن نام گذاری شده (غار قابل‌نژاد)، اژدها کؤهولو، کهلیک کؤهولو، مره‌خونی کؤهولو، چؤرک تیکن کؤهولو، قورد کؤهولو، دوغوز کؤهولو (دونقوز)، یاقوتلار کؤهولو، قلعه کؤهولو، تابیه کؤهولو، کچل دره کؤهولو و کانال‌های آب زیرزمینی بسیار از جمله کانال آب یاقوتلار که خیلی عمیق و آخرین چاه آن بیش از صد و ده متر عمق دارد، قیرخ آیاق چشمه‌لری (چشمه‌های آب چهل پله)، زنبوره‌های عجیب زیرزمینی برای بردن آب از نقاطی به نقاط دیگر، طاق سنگی در سلام دکانی، قلعه سلاسل، گورستان گبران، فسیل ماهی که بیش از ۱۵ متر طول دارد، کوره‌های آهک‌پزی متعدد، کوره‌های آجرپزی

متعدد و میل‌های آجری چهل متری، کارخانه لولو (اریک کرخاناسی، کارخانه زرد آلو)

قلعه‌ی تابیه، آب درمانی قورروق، دروازه‌ی سنگی، چشمه‌ی محمد حنفیه، مسجد حنفیه، سلام داشی (پیشواز داشی)، شهیدلر قبری یا قبور حروفیان و سر برهنگان سردرودی که در لشگر قارا یوسف ترکمان که با میرانشاه سر و ولیعهد تیمور جهانگشا می‌جنگید شرکت و میرانشاه را در سردرود کشتند. چنانچه در جلد سوم تاریخ حبیب‌السیر آمده است.

«ز تبریز تا دامن سردرود

روان گشت خون سپاهین چو رود»

کوچه‌ی سنگ فرش (فرش داش) یا سلطان پیر کوچه‌سی یا یوخاری کوچه یا فرش‌داش کوچه، مزار قیس ابن اشعث ابن قیس، محله‌ی ساکستان (محل ساکاها) یا سنگستان، آلاندوز محله و دژ قوم آلان‌ها یا آبادی و محل سکونت آلان‌ها، قلعه‌بان یا غله‌بان که انبارها و سیلوهای خیلی بزرگ در آن محله وجود داشت که با سنگ و ساروج ساخته شده بودند، کهنه یول، معدن گؤی گیل یا گون گیلی (زاج سبز که در دباغی به چرم‌ها می‌مالیدند.) و معدن‌های گل (گل سرشویی)، کپیر (خاک ظرف شویی) خاک نرم زرد رنگ مایل به سبزی که با آن ظروف (قاب- قاشیق) می‌شستند، چووان (پودر گیاه چووان، پودر ریشه‌ی گیاه چووان) که با آن لباس می‌شستند، کیران یا سنگ آهک،

خاک دوشاب، صدها باغ بهشت آسا از جمله بگیم باغی، خان باغی، شازدا باغی، فرمانفرما باغی، خیرالنساء باغی، صیام باغی، حاج کاظم باغی، فتحعلی‌خان باغی، گیروه باغی، قاضی باغی، گوللو باغ، جورابچیلار باغی، ده‌ییرمان باغی، انگلیسلیلر باغی یا انگلیس باغی، دمیرچیلر باغی، سلطان باغی، حاج شیخ باغی، حاج محمد باغی، ملت باغی، سوس (ثلث) باغی، گیلاس باغی یا گیلاسلیق باغ، گونبذ باغی، کاشان باغی و ده‌ها تجارتخانه، مهمانسرا، کارگاه و کارخانه از جمله کارخانه‌ی تولید گوشت، دام و طیور، لبنیات، قالی بافی، کلیم بافی، نمد بافی، پارچه بافی، نساجی، حلاجی، شال بافی، کفش دوزی، سلاح جنگی، از جمله شمشیر و قمه و خنجر و نیزه و سپر وووو، چاقو سازی، ظروف سفال و شیشه و چینی، کرم ابریشم، نخ ابریشم، پارچه‌ی ابریشم، شال تیرمه، حصیر بافی، صادرات بادام و گردو ووو و مشاهیر زیاد که در این ولایت بوده و آرمیده‌اند از جمله شاعر عارف بابا حامد حسینی سردرودی (باباحامد) یا بابا حمید که دیوان ترکی و فارسی او چاپ شده (چاپ سنگی)، شیرخان فرزند سهراب خان که در سال ۱۱۷۰ هجری قمری در گذشته و حاجی علی (پیرعلی) مرید باباسلار و یزدانبخش مرید باباسلار و شیخ بابا یزید مرید باباسلار، باباخسرو مرید بابا حمید حسین سردرودی از دراویش و ۷۲ بابا که بسیاری از آن‌ها در گورستان قدیمی لاله مدفونند و قدیم یک روز در هر سال از مردم

سردرود و روستای بابا حمید برای زیارت قبور آن‌ها به گورستان لاله واقع در روستای لاله می‌رفتند، محمد بن یحیی معروف به سلطان پیر که در سال ۷۱۵ هجری قمری در گذشته، علامه میرزا علی علیاری سردرودی، علامه شیخ حسن موالی سردرودی، ائل اوغلو و پرچمدار مشروطه یار و یاور ستارخان سردار ملی حسین خان باغبان سردرودی و...

ایل و طایفه‌ها در لاهیجان

«دنیا بیر ائو دیر هامی بیر عائله

رنگی پوز مرزی گؤتور آت سن منی»

۱- حاج مه‌توسن اوشاغی (حاج محمد حسین اوشاغی)

۲- حاجی درویش اوشاغی

۳- خوندمیر یا خوند امیر یا خون میر (خان امیر اوشاغی) که از خون دمیر آذرشهر به لاهیجان آمده‌اند.

۴- غافارلیلار (غفاریان) که طایفه‌ی بزرگی هستند که پنج درصد این طایفه در لاهیجان (عادلی) هشتاد درصد در سردرود (قابل‌نژاد) پنج درصد در تبریز (قابل‌نژاد) بقیه در تهران، قم، مشهد، کرمانشاه، شاهین‌دژ، خوی و.. ساکن هستند.

۵- صادقی اوشاغی

۶- حاجی آقا اوشاغی از قدیمی‌ترین لاهیجانی‌ها و شامل طایفه‌های فرجامی، سلیمانی، معصومی کنونی می‌باشند.

۷- آقاجان اوشاغی

۸- چوپان حسن طایفاسی

۹- کلبالی (آغاعلی، آقاعلی) اوشاغی

۱۰- بگیم جان اوشاغی یا (جان بگیم اوشاغی)

۱۱- قره باقر طایفاسی

۱۲- آقا بالا اوشاغی

۱۳- آقا طایفاسی

۱۴- قدیم اوشاغی

۱۵- زارعیلر طایفاسی

۱۶- مظلوملار طایفاسی

۱۷- مه‌شه قاسم اوشاغی

۱۸- اسفهلانیلار

۱۹- فتح علی اوشاغی

۲۰- حمزه‌لیلر

۲۱- زینجناب‌لیلار

۲۲- آماغان‌لیلار

۲۳- عنصرودلیلار

۲۴- اسفنجان‌لیلار

۲۵- اسکندان‌لیلار

۲۶- میانداب‌لیلار

۲۷- کوردلر

۲۸- اهرلیلر

۲۹- ورزقانلیلار

آثار باستانی و بناهای تاریخی لاهیجان

«هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان
ایوان مدائن را آئینه‌ی عبرت دان»

۱- راه شیر یکی از آثار باستانی لاهیجان بود که تا چند سال قبل مقداری از لوله‌های آن از جنس سفال باقی بود راه شیر از سر کوه مسند و دیگر کوه‌های بلند به داخل لاهیجان (کارخانه‌ی لبنیات) کشیده شده بودند. چنانچه نقل شده کارخانه‌ی لبنیات دو تا بوده یکی در جنب اولو گولو و دیگری در داخل و وسط آبادی که در هر روز صبح هزاران گوسفند در سر آن کوه‌ها دوشیده می‌شد در حوضچه‌ای که با یک معینی عرض آن نیم متر و بطول ده‌ها متر و سر لوله‌ها سفال (راه‌های شیر) به آن حوضچه وصل بودند و شیرهای دوشیده شده به آن حوضچه‌ها می‌ریخت و همان دقیقه توسط آن لوله‌ها به مخزن‌های شیر در لاهیجان سرازیر می‌شد. شیر دوشان ده‌ها نفر از کارگران گور قیزی (بگیم خاتون) بودند که در عرض چند ساعت این شیر دوشی را انجام می‌دادند و کارگران کارگاه لبنیات آن شیرهای تازه را به تولوق‌هائی از پوست گاو پر کرده بار درشکه‌های دو اسبه می‌کردند و درشکه‌چیان بلافاصله آن‌ها را به تبریز و مقداری نیز به بازار سردرود که در سر راهشان بود می فروختند. اگر به علت بسته بودن یا نا امن بودن راه امکان نقل و انتقال نمی‌شد، در همان جا (لاهیجان) مایه زده

پنیر می‌کردند که بدین طریق از فاسد شدن شیر و خسارات جلوگیری کنند.

۲- حمام‌های قدیم لاهیجان از صفویه به این طرف سه تا نقل شده که فقط یکی از آن‌ها باقی مانده بود که بعد از تعطیل شدن آن در پنجاه سال قبل دیوار کشیده و آن را در داخل سردار باغی (باغ سردار) قرار دادند که فعلاً نیز نیمه مخروبه‌ی آن باقی است.

۳- کاروانسرای بزرگ لاهیجان در کنار جاده ابریشم (ایپک یولو) قرار داشت که در دوره‌ی صفویه تعمیر و بنام شاه عباس نامیده شده بود. آن کاروانسرا تا یک دهه قبل در کنار راه (جاده‌ی) تبریز- مراغه (توفارقان یولو) ویرانه‌های آن به چشم می‌خورد. چون در زمان رضاشاه جاده جدید احداث و در آن قسمت جاده چند کیلومتر بطرف لاهیجان فعلی تغییر مسیر کرد و کاروانسرا بدون استفاده ماند بتدریج ویران شد و از بین رفت.

۴- آخرین برج کبوتر بسیار زیبا که در سال‌های اخیر سرپا بود و ما برای چاپ در این کتاب چند عکس از آن برداشته‌ایم ولی بعلت پر شدن آب باران به داخل آن بکللی ویران و از بین رفت.

۵- آسیاب‌های آبی متعدد که نشان‌هایی از آن‌ها هنوز باقی است.

۶- آب انبارهای قدیم زیاد و معمول بود که سه تا از آن‌ها در لاهیجان نقل شده که در قیز قالاسی نمونه‌ای از آن‌ها باقی است. آب انبار

باستانی و خیلی زیباست و یکی دیگر در مسنه‌دوزی بوده و سومی در وسط آبادی.

۷- قیز قالاسی در لاهیجان که مادر همه‌ی قیز قالاهای آذربایجان است با گذشت هزاران سال ویرانه‌های آن گویای خاطرات گذشتگان است.

۸- درخت با عظمت چنار که در دوره‌ی ارباب ناظم‌الدوله و ارباب منوچهر دیبا در کنار باصفای استخر و جلوی عمارت باغ بزرگ ارباب (ارباب باغی) وضع خوبی داشت ولی دور و بر آن چنار زیبا به ویرانه تبدیل شده و کسی به آن نمی‌رسید و آب نمی‌داد. آن درخت کهن سال بنا به قول خبرگان محلی و ریش سفیدان لاهیجان قریب به هزار سال عمر دارد و هنوز سرافراز به عمر خود ادامه می‌دهد. چنار لاهیجان در مورخه ۹۴/۴/۲۳ بشماره ۱۲۰/۱۱/۹۳۸ در میراث فرهنگی آذربایجان شرقی به ثبت رسیده است. الان به همت شورای دوره‌ی ۴ و ۵ آبیاری و رسیدگی می‌شود.

۹- گورستان گبران (گوغور)

۱۰- گورستان قدیم ارمنی

۱۲- گورستان قدیم مسلمانان (کؤهوللو قبرستان) گویند. تا زمانی که منوچهر دیبا و دکتر شفیع امینی ارباب لاهیجان بودند، مردگان رعیت

هر کدام در محلی مخصوص و جداگانه دفن می‌شدند لذا به شوخی ایکی اربابلی قبرستان نیز می‌گفتند.
۱۳- اولو قلعه، نشانه‌های ویرانه‌ها در آن کوه (اولو داغی) دیده می‌شود که معلوم است کاخ‌ها و عمارات عظیم در آنجا وجود داشت و در دوران باستان آبادان بوده و به آن بؤیوک و مقدس داغ نیز می‌گفتند و به آن قلعه غیر از اولو، اوللو، اولخو، اولهو نیز می‌گویند.
۱۴- اولو یا اوللو گؤل، استخر بزرگ و مقدس واقع در اوللو داغ که پنج هزار متر مربع مساحت داشت و هنوز جای آن معلوم است و گویند آب آن از سبزه میدان اسکو و پوسقندیس می‌آمد و نیز آب‌های چشمه‌های اولو و چشمه‌ی علی آباد به آن استخر می‌ریخت. نقل است که مردگان را قبل از میلاد مسیح به آن استخر می‌انداختند تا توسط کروکودیل، سوسمار و دیگر حیوانات گوشتخوار آبی خورده شود. بعدها با احداث آبراه و جاری ساختن آب آن به داخل لاهیجان و کنار (دو طرف) جاده ابریشم و کاشت گل سرخ (قیزیل گول) از اول تا انتهای منطقه‌ی لاهیجان برای زینت و نشان دادن جاده ابریشم و مشخص کردن عرض آن موقعیت آن استخر تغییر یافت.
۱۵- اولدوز داشی یا آی اولدوز داشی که اهالی آن سنگ را مقدس دانسته و یک روز در سال دور آن را گرفته و سفره‌ی احسان پهن می‌کردند.

۱۶- قربان داشی (سنگ قربان) در اوللو داغلی یک روز در سال بنام زومار گونو یا زومار بایرامی نامیده شده است. اهالی لاهیجان چندین قربانی (گوسفند) به آنجا برده و روی آن سنگ سر می‌بریدند و گوشت آن را پخته به مهمانان که از همه‌ی روستاهای اطراف می‌آمدند، می‌دادند. احتمالاً رسم این سنگ قربانی از دوره‌ی میترائیسم مانده بود.
۱۷- قره داش که سیل سال ۱۳۵۰ آن را برده یا در همان روزها ناپدید شد. (بردند) محل آن در نزدیکی‌های مغازه‌ی جعفر بقال بود. قره داش‌ها بنا به باور بعضی از ایل و اقوام قدیم مقدس و آسمانی بودند که نمونه‌هایی از آن‌ها در اردبیل، تبریز موجود و در خسروشاه نیز بوده است و یکی از آن‌ها در سردرود جنب مسجد حنیفه بود. به شکل صندوق بزرگ صاف و براق و سیاه مانند شوه که بعد از غروب درماندگان در روی آن شمع روشن می‌کردند. حیف مسئول نا آگاه مسجد موقع تجدید بنا آن سنگ تاریخی و باستانی را زیر خاک دفن کرد! یکی از آن‌ها در لاهیجان بوده که هم اکنون کوچه‌های سهند ۱۰ و ۱۲ به نام قره‌داش کوچه‌لری مشهور است.
۱۸- مقبره‌ی پیر
۱۹- شاه قبری (مقبره‌ی شاه احمد) در گورستان قدیم که تا اواخر دوره‌ی قاجاریه ویرانه‌ی چهار طاق زیبای آن موجود بوده است. گویند روی سنگ قبر داخل مقبره نوشته‌هایی به الفبای دیگر بود و عکسی

حکاکی و کنده‌کاری شده بود. ولی چرا به آن شاه قبری می‌گفتند، معلوم نیست. شاید درویش (عارف) بود. چون قدیم به درویش شاه درویش نیز می‌گفتند و بعضاً تنها شاه خطاب می‌کردند.

۲۰- سنگ‌های شیر، قوچ، حوضی، صندوق، فیل، میل و... از جنس مرمر، سنگ سیاه غیر محلی و... که در هر چهار گورستان و دو قلعه‌ی لاهیجان صدها نمونه از آن‌ها وجود داشت.

۲۱- پیر ایچی

۲۲- مقبره‌ی دؤرد بؤرک (چهار کلاه) داشلاری در گورستان گبر

۲۳- یوخاری مسجد یا قدیم مسجد که آن را مقدس می‌دانستند و در قدیم به آن قریب مسجد یا مسجد قریبلر می‌گفتند. بعداً بنام امام رضا نامگذاری کردند.

۲۴- سنگ‌های مهاجر که از دور و شاید از ممالک دیگر با هزاران مکافات می‌آوردند برای حکاکی و علامت گذاری و بکار گرفتن در بناهای مهم، مقبره‌ی مشاهیر بزرگ، گذاشتن روی قبر و یا قرار دادن در جای و مکانهای خاص مانند دروازه‌ها، ورودی قلعه‌ها، آستانه‌ی معابد، حمام‌ها، کاروانسراها، کاخ‌های رجال، و خان و ارباب و حاکم و... این سنگ‌ها را از مصر و غیره با دو گاو و بز کشیده به مقصدی می‌رساندند. در یکی از این سنگ‌ها در گورستان شاد آباد مشایخ نوشته بود: «تا این سنگ را از مصر به اینجا آورم، هفت جفت گاو نر مرد!»

این سنگ‌ها را به آبادی‌های مهم می‌آوردند و در لاهیجان ده‌ها عدد از این‌ها بود در قدیم.

۲۵- قلعه داغی، قلعه‌ی در آن کوه (قلعه داغی) وجود داشت که ویرانه‌های آن هنوز مشخص است و این قلعه غیر از دو قلعه‌ی دیگر لاهیجان (قیز قالاسی و اوللو قلعه) است. در حقیقت سه قلعه در لاهیجان دوره‌ی باستان وجود داشت و شاید هم زیاد که ما اطلاع نداریم.

اماکن مذهبی، مساجد و تکایا در لاهیجان

«کعبه‌ی سنگ نشانی است که ره گم نشود

حاجی احرام دگر بند و ببین یار کجاست»

۱- مسجد جامع که سازه‌ی چوبی دارد و نوشته‌هایی بر روی چوب (تیر)ها و تخته (پردی) های سقف آن موجود است.

۲- مسجد قریب (آمام رضا)

۳- گؤل باشی مسجد (بالا مسجد) یا مسجد امام سجاد

۴- مسجد امام زمان که تنهاترین و بزرگترین مسجد بی‌ستون منطقه با سقف کاذب چوبی است.

۵- مسجد جدیدالحداث (مسجد حضرت علی)

۶- مسجد حاج علی (جدیدالحداث)

۷- حسینه (تکیه) در همجوار مسجد جامع

۸- مهدیه همجوار مسجد امام زمان

۹- پیر ایچی، مقبره‌ای در آنجا وجود داشت که در مناسبت‌های ملی و مذهبی زنان لاهیجان در آن مقبره شمع روشن کرده و آش نذری می‌پختند.

۱۰- علی پیری بطرف خسروشاه سر کوه، جنب علی دره‌سی

گورستانهای قدیم و جدید لاهیجان

«ای دل چو بر جنازه‌ی دشمن گذر کنی
شادی بکن که بر تو همین ماجرا رود»
«آخرین منزل ما وادی خاموشان است»

گورستان شهری است خاموش و گویا که همیشه در کنار محل زندگی انسان‌ها بوده و هست و خواهد بود و شهریست که در آن شاه و گدا، غنی و فقیر یکسان است. سفید و سیاه در آن لباس سفید (پارچه‌ی کرباسی) پوشیده و روی به یک سوی کرده‌اند. بهشت و دوزخشان همان اعمال نیک و بد ایشان است.

قدیم راه ورودی هر آبادی را از وسط قبرستان قرار می‌دادند تا رهگذران عبرت گیرند و مرگ را یاد آرند و از خواب غفلت بیدار شوند تا بلکه از غرور و تکبر و ظلم و تعددی و بیداد دوری گزینند.

«کیم‌دیر آغ بئزدن سورا بیر شئی آپارسین قبرینه
گر سکندر اولموش اولسا یا سلیمان نبی»

گویند اسکندر وصیت نمود دست او را هنگام تشییع جنازه‌اش از تابوت بیرون گذارند تا همه بدانند که او دست خالی به گور می‌رود.

قدیم روی قبرها سخنان و اشعار پند آمیز نوشته می‌شد تا زندگان بخوانند و بدانند بی‌وفایی دنیا را و دنبال کردار نیکو روند و سفر آخرت را یاد آرند و توشه‌ی راه بردارند و نیز شب زفاف داماد را به گورستان

می‌بردند و آن بدین معنی بود که آدم در شادی نیز بیاد مرگ باشد و غفلت نورزد که غفلت دل را می‌میراند و کسی که دلش مرده باشد مرده‌ی حقیقی اوست و او گور متحرک است که مرده‌ی متحرک را بدین سو و آن سو می‌کشد.

بهلول داننده گفته به گورستان بیشتر می‌روم چون ساکنان آنجا گوش به حرفم می‌دهند، آزارام نمی‌دهند و در پشت سرم بدگویی و غیبت نمی‌کنند.

لاهیجان به علت قدمت چند هزار ساله دارای گورستان‌های متعدد از زمان‌های بسیار کهن تا به امروز است از جمله:

گورستان قلعه‌ها (قیز قالاو اولو قالا) که گورستان مهریان بوده

گورستان گبر (گور) که گورستان زرتشتیان بوده

گورستان ارمنی که گورستان مسیحیان بوده

گورستان قدیم (کؤهوللو قبرستان) که گورستان مسلمانان در سده‌های گذشته بوده

گورستان جدید که فعلاً در گذشتگان لاهیجان در آنجا دفن می‌شود و گلذار شهدای عزیز لاهیجان نیز در آن قرار دارد.

گورستان قلعه‌ی دختر (قیزقالاسی) در جوار قلعه

گورستان اولو قلعه در همان کوه (اولو داغی)

گورستان گبران در پیر ایچی

گورستان در کوه میان لاهیجان و اسفهلان
گورستان قدیم (مسلمانان) در بالای گورستان فعلی
گورستان جدید (فعلی) که در بالای کارخانه‌های آسفالت و سنگ کوبی و آهک قرار داشت و دارند.
غیر از این گورستان‌ها گورستان کودکان در لاهیجان بود که به علت مرگ و میر زیاد کودکان در هر دیار بود. ولی به همت امیر کبیر و با آبله کوبی (واکسن) کودکان آن بیماری خانمان‌سوز ریشه کن شد و گورستان کودکان در لاهیجان مانند همه‌ی آبادی‌های دیگر از بین رفتند.
آبله (واکسن) اولین بار توسط امیرکبیر به ایران آورده شد. و به تدریج رواج یافت و در دهه‌ی چهل و پنجاه از ۱۳۴۰ شمسی تا ۱۳۵۰ کاملاً به اجرا در آمد و کلاً از مرگ و میر کودکان جلوگیری به عمل آمد.
زمان قدیم در گورستان و ورودی و وسط و چهار گوشه‌ی گورستانها شیر سنگ و قوچ نصب می‌کردند و باور داشتند که آن‌ها از ورود ارواح خبیث به گورستان و آزار مردگان جلوگیری می‌نمایند و حیوانات گورکن و مرده خوار مانند کفتار و گرگ و سگ‌های هار و... آن سنگ‌ها (شیرسنگ و قوچ) را واقعی پنداشته وارد گورستان نمی‌شوند.
وردی قبرها افراد شاخص سنگ‌های درشت مانند صندوق، تابلو (باش داشی)، میل، شیرسنگ، قوچ سنگی که اکثراً جنس آن‌ها از نوع سنگ

خارای سیاه و بعضی از صندوق‌ها و تخته سنگ‌های روی قبر، تابلو (باش داشی) ها چاخماق و مرمر سفید مایل به زردی و زرد مایل به سرخی بودند. (معدن چاخماق در خود لاهیجان بود بنام چاخماقلیق) و شیر سنگ‌های سرخ کم رنگ و قوچ سنگ‌های معمولی خاکستری بودند و مرمرها را غالباً از توفارقان (دیرخورکان- آذرشهر) می‌آوردند. در کتاب المسالک و ممالک مؤلف کتاب (استخری) نوشته توفارقان و نام آذرشهر را دیرخورکان بمعنی جایگاه خورشید و بعضی از سنگ‌های صندوق سیاه شفاف صیقلی که بعد از سپری کردن قرن‌ها و صدها زمستان سرد و یخ و برف و تابستان گرم و سوزان هنوز سالم و صاف و لغزنده‌اند، از جای دور آورده شده‌اند چنانچه در یکی از این سنگ‌ها در گورستان شادباد مشایخ نوشته شده بود که من تا این سنگ را از مصر به اینجا آورم، هفت جفت گاو نرم (اؤکوزوم) مردند. پیرمردان لاهیجان نقل کرده‌اند که تا اوایل دوره‌ی پهلوی چند سنگ قبر در گورستان‌های قلعه و گور وجود داشت که نوشته‌های روی آن‌ها رمزدار و خط آن‌ها غیر از از خط تازی بود و یک مورد خط کوفی در سنگ قبری در گورستان قدیم بود که همه‌ی آن‌ها مانند سنک نوشته‌های مناطق دیگر و آثار باستانی کشورمان به یغما رفته‌اند. و نیز در گورستان ارمنی چیزی از خط ارمنی نمانده و درباره‌ی سنگ‌های قوچ و شیر و غیره گفته‌اند: در زمام توتم پرستی هر ایل یک نمادی داشته و از آن زمان

مرسوم و معمول شده. قبر شاه احمد (شاه قبری) و مردی که در جنگ ارمنی‌ها (جلو ارمنی‌سی) و سربازی که در جنگ با کردان (فتنه‌ی اسماعیل خان سیمیتقو) کشته شده بودند، در گورستان قدیم دفن شده بودند. گویند هر دو اهل لاهیجان بودند و مردی که در جنگ جلو ارمنی‌سی شرکت کرده بود، مجروح و در راه مرده بود و همراهانش جنازه‌ی او را به لاهیجان آورده بودند و سربازی که در جنگ با کردان کشته شده بود یکی از همرزمانش که اهل خسروشاه بود، روی اسب انداخته و به لاهیجان آورده بود. و نیز در دومین تجاوز روسیه (شوروی) به ایران (آذربایجان) که مشهور به (ایکینجی اوروسلوق) هواپیماهای سیاه روسیه‌ی روسیاه یک بمب بزرگ به لاهیجان (گن دره قاباغی) انداخته بود که در اثر انفجار آن یک مرد بنام عبدالحسین بقائی لاهیجان کشته شد و در گورستان قدیم دفن گردید. فردی دیگر بنام حاج بایرام معصومی در آن انفجار مجروح شد. لاهیجان علاوه بر گورستان‌های ذکر شده چند گورستان دیگر داشته از جمله گورستان در ما بین کاروانسرای لاهیجان و بارانلو و گورستان در بالای موتور آب حاج سلمان (حاج سلمان ماتوری).

حمله‌هایی که به آذربایجان شده
و لاهیجان مانند سایر مناطق مورد تاخت و تاز قرار گرفته است.

«جنگ هفتادو علت همه را عذر بنه
چون ندیدید حقیقت ره افسانه زدند»

تازیان در سال ۱۴ هجری درفش کاویان (پرچم ایران) را بدست آوردند و در سال ۱۶ هجری قمری مداین پایتخت ایران را اشغال نموده و مورد قتل و غارت قرار دادند و در سال ۲۲ هجری قمری آذربایجان را گرفتند و بتدریج دیگر شهرها را و بکلی ایران و ایرانیان را از زندگی انداختند.

در سال ۶۱۸ هجری قمری مغول‌ها برای فتح تبریز نخست اطراف تبریز (سردرود، لاهیجان، خسروشاه و...) را احاطه و مورد حمله قرار دادند. آن زمان خسروشاه یکی از مشهورترین و بزرگترین آبادی‌ها در حوالی تبریز بود. سردرود نیز یکی از دروازه‌های اصلی تبریز بود و بزرگترین قلعه‌ی نظامی و استراتژیک تبریز در سردرود بود. (قلعه‌ی سلاسل سردرود یا ساردور قالاسی) چون اپیک یولی (جاده ابریشم) از داخل بازار بزرگ سردرود که یکی از پررونق‌ترین و ثروتمندترین بازارهای آذربایجان بود، می‌گذشت و لاهیجان و خسروشاه نیز پراهمیت‌ترین آبادی‌های منطقه بودند. از نظر ثروت هم بی‌نظیر بودند.

لاهیجان دارای گله‌های بسیار و آذوقه‌ی فراوان بود. بهمین جهت توجه لشگریان مغول را بیشتر جلب می‌نمود. لذا تمام احشام و علوفه و آذوقه‌ی این سه آبادی و صدها آبادی دیگر این منطقه (حومه‌ی تبریز) را به تاراج بردند و خوردند. اما جانشینان مغول (ایلخانیان) با عمران و آبادی و خدمات فرهنگی و رونق اقتصادی جبران نسبی گذشته‌ی آباء و اجداد خود نمودند. در هجوم قوم مغول به این منطقه، خسروشاه و لاهیجان و سردرود بیشترین صدمات را متحمل شدند. چنانچه در لاهیجان هیچ چیز برای ادامه‌ی زندگی باقی نماند تا باقیمانده‌ی اهالی آنجا قوت لایموت کرده به حیات و کشت و زرع و دامداری ادامه دهند. آن واقعه مصادف بود با خشکسالی شدید در این منطقه و این مزید بر علت بود که عده‌ای از اهالی تلف شدند و عده‌ای کوچ کردند و بعد از رفع خشکسالی و جنگ و گریز مردم لاهیجان که بازار و ثروتشان غارت شده بود از کنار جاده (ایپک یولو) به جای لاهیجان فعلی کوچ نمودند. چون خاطره‌ی بد تاراج بازار دلشان را می‌آزرد، بناچار زندگی دور از جاده را ترجیح دادند و تنها از طریق کشاورزی و دامداری گذران نمودند. جاده ابریشم از وسط لاهیجان قبلی واقع در کؤشن نبات علی می‌گذشت و آن راه با لاهیجان فعلی فاصله‌ی زیاد داشت ولی در اواخر قاجاریه طرح راه جدید (فعلی) ریخته شد و در زمان رضا شاه توسط

مهندس جبرئیل بارین اجرا گردید و دوباره راه تبریز- مراغه به لاهیجان (لاهیجان جدید و فعلی) نزدیک گردید.
لاهیجان در حمله اسماعیل خان سیمیتقو (اسماعیل خان آتلی‌سی) غارت شد. و نوبتی نیز خان قربان آتلی‌سی به این منطقه هجوم آورد. لاهیجان هم مانند بعضی آبادی‌ها غارت گردید. یکبار نیز سواران بلباس (با لباس) کرد به لاهیجان حمله و آنجا را غارت نمودند. لاهیجانی‌ها در نهضت مشروطیت که نا امنی و دو تیره‌گی به اوج خود رسیده بود، کمک‌های شایانی به آزادی‌خواهان و قشون ستارخان سردار ملی کرده بودند. از قبیل نان و علوفه و دیگر آذوقه‌های ضروری به تبریز و خانه‌ی سردار ملی برده بودند. مخصوصاً موقعی که ستارخان با مجاهدین خود در قلعه سلاسل سردرود سنگر گرفته بود آذوقه می‌رساندند. چون محاصره قلعه روز به روز توسط بیدادگران حاج صمدخان شجاع الدوله‌ی مراغه‌ای تنگتر می‌شد، رادمردان لاهیجانی از راه کوه‌های اسفهلان، اسبس، قلعه‌چه با ده‌ها چهارپای بارکش شب هنگام آذوقه‌ی فراوان می‌آوردند و از طرف تابیه نزدیک قلعه شده بارهای خود را به زمین می‌گذاشتند. افراد سردار ملی آن‌ها را تحویل گرفته و از راه مخفی زیرزمینی به داخل قلعه انتقال می‌دادند. نقل شده موقعی که حاج صمدخان از طرف مراغه برای جنگ با ستارخان و مجاهدین مشروطیت به سردرود می‌آمد، مقداری از علوفه و احشام

لاهیجانیان را غارت می‌کند. یکی از پیرمردان و ریش سفیدان غیرتمند لاهیجان کنار اسب حاج صمدخان ایستاده اعتراض می‌کند و حاج صمدخان بی‌ادبانه در حالی که سوار بر اسب بود و آن مرد شریف پیاده، با لگد به دهان او زده و نقش زمین می‌کند و سرش شکسته خون جاری می‌شود وقتی قشون صمد خان دور می‌شود دو نفر اسفهلانی که در آن حوالی پنهان شده بودند، خود را به مرد لاهیجانی رسانده، زخم‌هایش را بسته به خانه‌اش می‌برند. افراد صمدخان سردرود را کلاً غارت می‌کنند، ولی با اعتراض عمومی روبرو می‌شوند. ناچاراً چیزهای غارت شده را پس می‌دهند. روس‌ها نیز موقع عبور از کنار لاهیجان مقداری از علوفه و احشام اهالی لاهیجان را به زور می‌گیرند. نقل کرده‌اند در حمله‌ی عثمانیان لاهیجانی‌ها اکثراً دارائی خود را از دست دادند و در دومین حمله شوروی (ایکینجی اوروسلوق) هواپیمای روسی یک بمب بزرگ به لاهیجان (گن دره قاباغی) می‌اندازد که در اثر انفجار آن یک نفر به نام عبدالحسین بقائی کشته شده و در گورستان قدیم دفن می‌شود و فردی دیگر بنام حاج بایرام معصومی مجروح می‌گردد. در حمله‌ی عراق به ایران نیز سه عدد بمب بزرگ به لاهیجان می‌اندازند که موجب خرابی و ضرر و زیان گردیده و آقای حیدر دادی لاهیجانی بشدت مجروح می‌شود.

علاوه بر این‌ها لاهیجان ویرانی‌ها و ضررهای جانی و مالی زیادی از اتفاقات طبیعی دیده است. مانند زلزله، سیل، بارش تگرگ، حمله‌ی ملخ‌ها، خشک‌سالی‌ها، قحطی، بیماری‌های وبا، طاعون، جذام و غیره که یکی از زلزله‌ها لاهیجان قدیم واقع در بالای پیر ایچی را به کلی ویران و یکی از سیل‌ها کل آبادی را زیر آب برد. (دفن نمود) لاهیجان حملات زیادی دیده و مورد حمله و قتل و غارت قرار گرفته است و ناچار در بعضی از این موارد عده‌ای از اهالی به شهرهای دیگر مهاجرت کرده‌اند. مانند مشهد، تهران، تبریز، خوی و... و در مشهد و خوی و تبریز محله‌ای در هر کدام وجود داشت بنام دربند لاهیجانی‌ها (لایجانلیلار دربندی) در این حملات جنایاتی هم رخ داده که یکی از آن‌ها را از قول یک تاجر سردرودی بنام نجار کربلا باقر نقل می‌کنم. او گفته بود روزی در کردستان در کافه‌ای قلیان می‌کشیدم پیرمردی کرد نزد من نشست و تسبیحی غیر معمول در دست داشت و مدام با آن ذکر می‌گفت. چون کردی بلد بودم و برای امنیت جانم لباس کردی پوشیده بودم، تسبیح او را گرفته و پرسیدم:

جنس این از چیست؟

گفت: سرپستان زنان شیعیان.

گفتم: از کجا بدست آورده‌ای؟

گفت: در یکی از حملات که به اطراف تبریز می‌شد من شرکت کردم چون به مال دنیا احتیاج نداشتم و از ملای محله‌مان شنیده بودم هر که از سر پستان زنان شیعه تسبیح درست کرده ذکر گوید، به هر دانه‌اش ثواب هفت شهید جنگ احد و چهل حج قبول شده کاتبین اعمال در نامه‌ی اعمال او می‌نویسند، لذا من برای بدست آوردن تسبیح فوق سر پستان‌های زنان خسروشاه، لاهیجان، سردرود و موقع برگشت ممقان را بریده بعد گرد کرده خشک نمودم و سپس سوراخ کرده تسبیح درست کردم و این همان تسبیح است. که با آن ذکر می‌گویم.

گفتم: آنرا به من بفروش.

گفت: اگر به وزن خودت پول نقره بدهی نمی‌فروشم.

گفتم: لااقل آنرا به من بده نگاه کرده و ذکر گویم و او داد. بررسی کردم دیدم یکی از دان‌ها را نخ سائیده آنرا پنهانی بیرون کرده تسبیح را به وی دادم.

پیرمردان سردرودی می‌گفتند که آن دانه (سر پستان) را نجار کربلا باقر به سردرود آورد و در کافه‌ی کربلا هاشم بزاز به مردم نشان داد.

در حکومت ملی در لاهیجان نیز تحولاتی رخ داده بود و چند نفر از اهالی لاهیجان هم در جمع آن‌ها بودند و خدمت می‌کردند و (فدائی) بودند. از جمله شادروانان حاج اسماعیل فکری و حاج علی عصمتی.

برج کبوتران لاهیجان

«گؤیرچین یوواسی هر یان‌دا اولسا
اورانین اهلی‌نین کئفی ساز اولار
او کؤوشنین برکتی چوخ اولار
آفتلری، بلالاری آز اولار»

از برجهای کبوتر (خانه کبوتران) در لاهیجان تنها برج کبوتر بسیار زیبا در محله‌ی یوخاری (کوچه‌ی بالا) یا یوخاری کوچه مانده بود که نیمه خرابه‌اش زیبائی خود را برخ بینندگان می‌کشید و خاطرات گذشته و گذشتگان و سرگذشت آب از سرگذشتگان را حکایت می‌کرد. قدیم این برج‌ها را با استحکام تمام و معماری خاصی بنا می‌کردند. که در شرایط عادی چند بلکه چندین قرن سالم و پا برجا می‌ماندند و خانه‌ی امنی برای انواع پرندگان مخصوصاً کبوتران کبود (کبوتر چاه یا کفتر وحشی) و جای تخم گذاری و تولید مثل و زندگی پرندگانی بود که چند سال و شاید در تمامی عمر خود به آسودگی در آن مکان امن بسر می‌بردند. معمولاً آن برج‌ها را در کنار چشمه‌های آب می‌ساختند که پرندگان هیچ وقت در مورد آب در مضیقه نباشند و هر وقت تشنه شدند به آسانی به آب دست رسی داشته و از آن بخورند. این برج‌ها به شکل مخروط (دایره) و کله قندی بنا می‌شدند و آخرین برج کبوتر باقیمانده‌ی لاهیجان در همان شکل مخروط و کله قندی بوده و

قطرش ۷ متر به ارتفاع ۱۱ متر از جنس خاک و خشت با پی سنگی و سقف چوبی پلکانهای داخل برج از خشت و چوب که هر چه به بالا میرفت از قطر برج کاسته می‌شد و دریچه‌هایی کوچک در دورادور در سمت بالای برج ساخته شده بود که مخصوص ورود و خروج پرندگان بود و چوب‌های ضرب در (دو چوب بصورت ضربدر) در آن دریچه‌ها گذاشته و نصب شده بود جهت جلوگیری از ورود قرقی‌ها، چالانیها و دیگر شکارچیان هم جنس کبوتران. یعنی راه ورود و خروج با اندازه‌ی کبوتر بود و پرندگان بزرگتر نمی‌توانستند وارد شوند که اگر می‌توانستند وارد و داخل برج شوند کبوتران را قلع و قم می‌کردند و درب کوچکی در پایین برای ورود انسان‌ها (صاحب برج) تعبیه شده بود که همه ساله در زمان‌های معین باز و نسبت به جمع آوری فضله و رسیدگی به وضع داخل برج انجام می‌شد. داخل برج یعنی روی داخل دیوارهای برج به شکل خانه خانه بود که با مهارت و استادی خاص و معماری دقیق ساخته شده بود که هر خانه لانه‌ی یک جفت کبوتر بود. دو دلیل اینکه برج کبوتران را گرد و مخروطی می‌ساختند این بود که مارها نتوانند از دیوار آن بالا بروند و بچه‌ها و تخم‌های پرندگان را به بلعند چون مارها می‌توانند از دیوار راست بالا بروند ولی نمی‌توانند از چیز مخروطی بالا بروند و سر چوب‌های متعددی را بطول دو سه وجب از دیوار بیرونی برج تعبیه می‌کردند یعنی بیرون می‌گذاشتند در دورادور برج تا پرندگان

موقع آمدن و رفتن و نشستن و برخاستن روی آنها درنگ کنند و موقعیت هوا و اطراف برج را بررسی کنند و موقع پرواز کردن (پربست کردن یا آموزش دادن پرواز) بچه‌ها نیز از آن‌ها استفاده شود و سر دیگر آن چوبها به طرف داخل برج بود که کبوتران روی آنها نشسته فضله بیاندازند تا فضله‌ها به وسط کف برج بیافتند و جمع شوند. هم برداشتن آن‌ها برای صاحب برج آسان گردد هم دیوارهای سمت داخل و خارج برج آلوده نشود. فضله‌ی پرندگان، مخصوصاً کبوتران کود بسیار قوی است که کشاورزان قبل از آب دادن به باغات و مزارع اندکی از آن را به زمین می‌پاشند بعد آبیاری می‌کنند و تخم کبوتر را به بچه‌هائی می‌خورانند که زبان باز نکرده‌اند تا زبان باز کنند. و بخور آب گوشت کبوتر و خوردن گوشت آن برای فلج صورت نافع و مجربات و قدیمی‌ها اکثراً باور داشتند جن‌ها از جائی (برج) که کبوترهای کبود زندگی می‌کنند از هفت منزل دورادور جلو نمی‌آیند و دیو و پری و جن (اجنه، بیزدن یئی‌لر) گئجه قره‌سی(شب غول) غول (غول بیابان)، آل (آل آروادی)، همزاد، نسناس، ابلیس، ارواح خبیثه و... از صدای بال‌ها و صدای خواندن (بغوبغوی) کبوتر و قمری و یاهو و یاکریم می‌گریزند و اگر چند کبوتر یکجا بخوانند جن‌هائی که آن بغوبغوهای دسته جمعی را بشنوند میمیرند.

سنگ‌های خاص در لاهیجان و مناطق دیگر آذربایجان

در آذربایجان (لاهیجان) سنگ‌های زیادی وجود دارند که بنام خاص شناخته می‌شوند از جمله:

۱- یازیلی بؤرکلو داشلار: چهار عدد سنگ کلاه‌دار در پیر ایچی واقع در ده‌ییرمان اوستو (بالای آسیاب آبی بزرگ) گورستان گبران (گور قبرستانلیغی) که هر چهار تا در یک اندازه که حدوداً یک متر و چهل سانتیمتر بلندی داشتند و در سر هر کدام کلاه دستار مانندی پیچی و خط‌دار تراشیده شده بود و خود میل‌ها خوش تراش چهار گوشه‌دار و مردم داخل آن چهار سنگ را پیر و مقام و زیارتگاه می‌دانستند و در مناسبت‌های ملی- مذهبی به آن مکان رفته و خیرات و احسان و نذری می‌دادند و شمع روشن می‌کردند و آش می‌پختند و موقع نزول بلایا به آنجا پناه می‌بردند و در خشک‌سالی و قحطی باران در آن مقام نماز باران (استسقاء) می‌خواندند و یک گوسفند تازه زائیده به یکی از آن سنگ‌ها و نوزادش را به سنگ گوشه‌ی مقابل و روبرو می‌بستند و یک زن زائو را به سنگ سوم و نوزادش را به سنگ گوشه‌ی روبرو (چهارم) می‌بستند. گوسفند و بچه‌اش بزبان خودشان یکدیگر را صدا (ناله- مه مه) می‌کردند و زن و طفلش گریه می‌کردند و مردم نیز با آن‌ها هم صدا شده می‌گریستند تا خدا بخاطر اشک و زاری و آه افغان

آن دلسوختگان و گریه‌ی آن اطفال معصوم به رحم آید و آسمان باران رحمت ببارد.

۲- آی داشی: به آن سنگ، آی- اولدوز داشی نیز می‌گفتند و بیشتر در نزد اهالی روستاهای همجوار به پیر داشی مشهور بود. آن سنگ واقع در کوه اولو نزد (پانزده قمری) اولو گؤلو پیرمردان می‌گفتند آن سنگ طلسم قلعه بود (قلعه‌ی اولو در کوه اولو) نقل کرده‌اند که آن سنگ سیاه و صیقلی شفاف بود به بلندی یک متر و در ماه قمری (ملت آیی) شب چهاردهم هر ماه قمری آن سنگ نم دار می‌شد چنانچه اگر دست بر او می‌گذاشتی دستت تر می‌شد مثل اینکه روی آن سنگ آب ریخته شده و آن قدر تر می‌شد که ماه در آن دیده می‌شد و این منظره‌ی عجیب آن زمان عملی می‌شد که آسمان بدون ابر بود و باور داشتند در آن شب هر حاجتمندی با بدن و لباس و نیت پاک بدان کوه (تپه) رفته و دست بر آن سنگ بگذارد و هر نیت در دل داشته باشد بر آورده می‌شود و نیز گویند آن سنگ با ستاره‌های دنباله‌دار ارتباط دارد و هنگام پیدا شدن آن ستاره‌ها (ستاره‌های دنباله‌دار) نوری از طرف آن‌ها به سوی آن سنگ کشیده می‌شود. چنانچه از دور هم مشاهده می‌شود. بعد از انقلاب یک مهندس بنام آقای حمیدی در نیروگاه به آقای صادقی لاهیجانی گفته بود که آن سنگ در سال ۵۷ توسط یک زن و یک مرد اهل ترکیه با راهنمائی (دلالی) یک مرد بومی برده شد. در

روزگاران کهن در آن مکان (اولو داغی) تمدن و آبادی وجود داشت. چنانچه مقداری از ویرانی‌های آن عهد هنوز باقی است و استخر در آن جا وجود داشت به مساحت ۴ هزار متر که جای آن باقی است که آبش غیر از چشمه‌های علی آباد و اولو چشمه‌سی از میدان سبز (سبزه میدان) اسکو می‌آمد. گزارش‌های اهالی حاکی از این است که در آن جا تمدن خیلی وسیع وجود داشت. چون در حفاری‌های غیر مجاز در میان اولو داغی (اولو قلعه‌سی) و قیز قالاسی گورهای زیادی دیده می‌شود و معلوم می‌شود در عهد باستان اولو داغی دارای قلعه و خانه‌های مسکونی بود و مانند شهری آبادان انسان‌ها در آن ساکن بودند.

۳- سنگ اَنو واقع در گورستان قدیم (در سر کوه میان لاهیجان و اسفهلان، کؤهوللو قبرستان) که به آن سنگ انو یا الو داشی یا علاج داشی و قرمز داش نیز می‌گفتند. آن سنگ سرخ رنگ در نزدیکی پیر بود. مقام پیر در گورستان قدیم بقول آقای قربانیان مقام کوچک ولی زیبای چهار طاق (چهار ستون) که گنبد کوچک در سر آن‌ها وجود داشته بود که تا دهه‌ی چهل ویرانی‌های آن باقی بود. مردم در قدیم باور داشتند آن سنگ سرخ (انو داشی) مقدس و شفابخش است و بیماران (کودکان بیمار) را به آنجا برده و روی آن سنگ می‌گذاشتند و مشغول به ذکر و دعا و اوراد می‌شدند و در یوم‌النحر (عید قربان) و عید

نوروز روی آن سنگ تخم‌مرغ و نان و پنیر و حلواجات می‌گذاشتند. ولی آن سنگ خاص نیز در دههای قبل از انقلاب اسلامی ناپدید شد.

۴- قره داش که فعلاً وجود ندارد ولی قبلاً وجود داشت و در منطقه مشهور بود و محله‌ای به نام سنگ، محله‌ی قره داش (قره داش محله‌سی) در لاهیجان وجود دارد. کوچه‌های ۱۰ و ۱۲ فعلی. مردم باور داشتند آن سنگ‌ها (قره داش‌ها) مقدس و متبرک هستند و نیز به آن سنگ باران (یاغیش داشی) می‌گفتند. نمونه‌هایی از قره داش‌ها در اردبیل، تبریز، خسروشاه (بگیم باغی جنوب غربی خسروشاه)، سردرود جنب مسجد محمد حنفیه القلندیس وجود داشت که حاجتمندان از دور و نزدیک به آنجا می‌آمدند و خود را روی آن سنگ می‌انداختند و شمع روشن می‌کردند و راز و نیاز می‌نمودند. قدیم معتقد بودند قره داش‌ها را ملائک به امر الهی از آسمان آورده‌اند. برای اینکه همیشه آن سنگ‌ها نیروی مثبت عالم بالا را در روی زمین پخش کنند و به روح و جسم آدمیان نیرو و قدرت رسانند. و گویند حجرالاسود سنگی که در مکه به دیواری نصب و حاجیان آن را می‌بوسند از آن سنگ‌هاست. قدیم موقع خشکسالی کنار قره‌داش‌ها نماز باران (استسقا) خوانده و طلب باران می‌نمودند و می‌گفتند حضرت خضر نبی هر روز نماز صبح خود را کنار یکی از آن سنگ‌ها می‌خواند و بوی خوشی که از آن سنگ‌ها به مشام زائرانش می‌رسید از عطر حضرت خضر نبی می‌دانستند و نیز می‌گفتند

موقع آوردن آن سنگ از آسمان هشت بار در کنار بهشت به زمین گذاشته‌اند و از آن است که بوی خوش از آن می‌آید (بوی بهشت گرفته). پیر زنان و پیرمردان آن سنگ را دیده و از آن خبر می‌دهند.

۵- پیر داشی: (باش داشی): سر سنگ قبور عرفا و پیران پاک ضمیر که در هر بلاد آذربایجان بود و زندگی کرده‌اند و در بعضی از آبادی‌ها قبور آن‌ها و در بعضی آبادی لااقل یک قبر داریم مانند شیخ محمود شبستری در شبستر، شیخ شهاب‌الدین در اهر، اوحدی مراغه‌ای در مراغه، حضرت شمس تبریزی در خوی، خواجه محمد صدیق کججی در (کجج) کرجان در حوالی سردرود، بابا حامد (حمید) حسینی سردرودی در بابا حمید حوالی سردرود، شیخ شهاب الدین سهروردی در سهرورد زنجان، حکیم نباتی در اوشتبین از توابع کلیبر، سید عمادالدین نسیمی در حلب، نعیمی تبریزی در شیروان، شیخ صفی‌الدین اردبیلی در اردبیل، شاه قاسم انوار سرابی در خراسان تربت جام روستای لنگرسر، پیر علی مراد در لاهیجان پیر ائولری (قیرخ منزللری یا چهل منزل پیران) کؤوشن اوزاق خانلیق و تعداد کثیری در خاک پاک و مقدس سرخاب تبریز که اهل معرفت و سیر و سلوک آن‌ها را متبرک و موقع زیارت دست بر روی آن سنگ نهاده برای تطهیر باطن (دل) تمرکز می‌کردند و عوام الناس سنگ بر سر آن سنگ (باش داشی) چسبانیده و نیت می‌کردند. اگر سنگ ریزه نمی‌چسبید و به زمین می‌افتاد،

می‌گفتند حاجت قبول نشده و اگر می‌چسبید، می‌گفتند حاجت بر آورده شده است. حیف بیشتر آن سنگ سر (باش‌داشی) های زیبای خوش تراش به یغما رفتند. فقط اندکی از آن‌ها در پیرها (مقبره‌ها) باقی است. یکی از آن‌ها در مقبره‌ی بسیار زیبای چهار طاق سلطان پیر در قلعه‌ی سلاسل سردرود که هنوز اهل سیر و سلوک از هر بلاد به زیارت آن پیر (سلطان پیر) به سردرود می‌آیند و عوام‌الناس هم هنوز سنگ ریزه بر سر آن سنگ می‌چسبانند. در عهد باستان هر قومی و ملتی یک نوع سنگ و غیره را نماد خود قرار می‌داد. مثلاً حجرالاسود که مسلمانان آن سنگ را مقدس می‌دانند و در اعمال مکه آن را می‌بوسند، شیر سنگ سرخ نماد ایران باستان که چند تا از آنان در گورستان قدیم لاهیجان وجود داشت که مانند دیگر سنگ‌های نمادین از بین رفتند. چون عده‌ای آن سنگ‌ها را بت پنداشته شکستند (مسلمانان متعصب) عده‌ای به طمع اینکه در داخل آنها طلا یا الماس یا جواهرات دیگر وجود دارد، آن‌ها را می‌شکنند و دزدان یغماگر برای فروش آن‌ها را می‌برند. در گورستان‌های باستانی لاهیجان سنگ‌های نمادین زیادی وجود داشت از جمله اَنو یا الو (سنگ سرخ یا سنگ شفا)، سنگ فیل به رنگ کبود، شیر سنگ سرخ کم رنگ، قوچ، سنگ نوشته‌ها، تابلو، میل، پامبل، سرمیل، سرسنگ (باش داشی)، حوض، حوضچه، سنگ روی قبر (قبیر داشی)، صندوق، صندوقچه، یخدان مرمر زرد، سنگ سیاه.

۶- اوز داشی (سنگ نما)
۷-بادام قاخلایان داش، سنگی که با آن پوست اول (سبز) بادام‌ها را جدا می‌کردند که حدوداً سه من تبریزی وزن داشت.
۸- صندوق داشی
۹- چای داشی
۱۰- فرش داش، داشی
۱۱- ستون باشی داشی (سرستون)
۱۲- خیرداشی سنگ خرده، سنگ ریزه‌هایی به اندازه بادام یا دو سه برابر بادام
۱۳- چینقیل داشی به اندازه‌ی بادام کوچک
۱۴- قیه: سنگ بسیار بزرگ (بؤیوک داش) کؤلگه‌لی داش
۱۵- ایلدیریم داشی یا سنگ صائقه که گویند موقع رعد و برق به زمین می‌افتد (الماس) و در زمینی فرو می‌رود و پیدا نمی‌شود ولی اگر روی پهن یا کئچه (نمد) بیافتد می‌ماند و فرو نمی‌رود.
۱۶- سکگی داشی، سنگ صاف و نسبتاً بزرگ که به سکوهای حیاط، حمام، کاروانسراها، و جلو در مغازه‌ها (دکان‌ها) و بیرون در خانه‌ها برای نشستن می‌گذاشتند.
۱۷- ده‌ییرمان داشی یا سنگ آسیاب که در آسیاب‌های آبی و بادی بکار می‌رفت. دو عدد یکی زیرین و دومی بالائی هر دو در یک اندازه و

گرد و ده‌ها برابر اندازه سنگ‌های آسیاب دستی که قدیم در انرجان و خود لاهیجان از آن‌ها می‌ساختند (می‌تراشیدند) و می‌فروختند. چون وسط آنها سوراخ بود با وصل چوب آن‌ها را مانند چرخ‌های ارابه درست کرده به گاو نر یا گاومیش بسته به آسانی به محل (آسیاب) می‌بردند و در آنجا باز کرده به دستگاه آسیاب وصل می‌کردند.

۱۸- گرچک داشی در نزدیکی گؤل باشی سنگ بزرگ صاف مرمر سفید ابری مایل به زردی که همه‌ی اهالی لاهیجان روغن سوخت خود را روی آن سنگ مرمر له می‌کردند و در آبادی از آن سنگ‌ها بود که اهالی بنوبت روی آن تخم گرچک له می‌کردند. کمی به گوشه‌ی آن سنگ شیب می‌دادند و در آن گوشه شیار مانندی بود که روغن تخم‌ها به آن طرف می‌رفت و زیر آن گوشه گودالی بود که ظرفی را به آن جا می‌گذاشتند و روغن آرام آرام ریخته و موقع پرشدن آن ظرف برداشته بلافاصله ظرف خالی به جایش می‌گذاشتند. تخم گرچک یا چالاق و غیره را روی آن سنگ ریخته و با سنگ مخصوص وردنه مانند تخمها را له می‌کردند و تفاله‌ها را برداشته باز تخم برای له کردن می‌ریختند آن سنگ وردنه‌ای سه- چهار من وزن داشت و به آن (گرچک ازن، توخوم ازن، یاغ چیخاردان) می‌گفتند. مردم هر تخمی را که می‌خواستند روغنش را در آورند از آن سنگ‌ها استفاده می‌کردند. مانند کنجد، آفتابگردان، چالاق، گرچک، زه‌ییرک، کولزا، کتان، بادام

(مغز بادام)، مغز گردو، مغز زردآلو و... در سردورد نیز دو تا از آن سنگ‌های گرچک بزرگ و زیبا بود در جلوخان مسجد روبروی شهرداری فعلی ولی موقع تجدید بنای مسجد آن‌ها را مانند ده‌ها سنگ تاریخی و باستانی به پی (بینوره) مسجد انداختند و زیر دیوار مدفون کردند.

۱۹- بینوره داشی یا سنگ پی (قافا داشی)

۲۰- باش داشی: سنگ عمودی قبر

۲۱- قبیر داشی: سنگ قبر، سنگ روی قبر

۲۲- قی‌له داشی : سنگ روی ظرف (کوپ) قورمه (قوووورما کوپو)

۲۳- یارما داشی: سنگ آسیاب دستی که فقط می‌توانست گندم را دو نیمه (یارما) کند و آن سنگ‌ها با سنگ‌های آسیاب دستی که گندم را آرد می‌کردند فرق داشت به این صورت که وقتی سنگ‌های آسیاب دستی سائیده یک طرفی شد و لنگان- لنگان دور زد دیگر بکار آرد کردن گندم نمی‌آید و با آن بلغور (یارما) آسیاب می‌کنند.

۲۴- دیرک داشی: سنگ زیر ستون (ستون آلتی) یا دیرک آلتی داشی

۲۵- سنگک داشی، سنگ ریزه‌ی تنور سنگک‌پزی سنتی (چؤرک‌چی خانا داشی)

۲۶- بنایین داشی: سنگ بزرگ و ضخیم شکسته شده به طول یک متر تا یک متر و نیم برای گذاشتن سر چاه‌ها، روی جوی‌ها، قبور و سقف آب راه‌ها و راه باریک چشمه‌ها و ....

۲۷- سال داش: سنگ بزرگ تخت، ورق داشی، تخته داش

۲۸- دابان داشی: حمام داشی، سنگ آتشفشانی سوراخ سوراخ مانندی برنگ سیاه که با آن پاشنه را در حمام می‌سایند. به اندازه‌ی یک مشت بسته.

۲۹- دیبک داشی: سنگ برای کوفتن گوشت در دیبک: دیبک از سنگ بود به شکل مستطیل حدوداً به وزن ۷ من تبریزی (۲۵ کیلو گرم) که در گودال آن یک من گندم جای می‌گرفت. ولی در آن گوشت می‌کوبیدند. اول گوشت را از استخوان جدا کرده و خرد می‌کردند. حدوداً صد گرم صدگرم و حدوداً نیم کیلو گوشت خرد شده را به گودال دیبک ریخته با سنگ مخصوص قرمز رنگ یک منی که به شکل دسته‌ی دیبک (دیبک دسته‌سی) می‌گویند می‌کوبیدند تا گوش‌ها له شود.

۳۰- قیزیل داشی: سنگ طلا: این سنگ نیست بلکه زرین است (طلایی). زرین خیلی زیبا مثل اینکه غبار طلا بر آن سنگ پاشیده شده است.

۳۱- قیزیل داش (قیرمیزی): سنگ قرمز

۳۲- بیلوو داشی: سنگی که با آن چاقو، قیچی و .. تیز می‌کنند. به آن سنگ سوو یا سو نیز می‌گویند. یادم هست هر سال ظهر عاشورا قبل از قمه زنی می‌گفتند: قمه‌ها را بیاورید سو کنیم. (قمه‌لری گتیرین سوولایاق)
۳۳- درگز داشی: سنگ مخصوص تیز کردن درگز (داس بزرگ) که با آن ایستاده علوفه‌ی بلند را از کف زمین درو می‌کنند.
۳۴- کوفله داشی: (کوله داشی) سنگی که بعد از پختن نان در تنور که آتش از دود افتاده و خالص و پاک می‌گشت آن سنگ (کوله داشی) را بر سر کوله (کوفله- هواکش) می‌گذاشتند تا گرمی و حرارت تنور هدر نرود و زود خاکستر نشود.
۳۵- دیبک داشی (سنگ دیبک) دیبک دسته‌سی: سنگ تراشیده مانند کله قند کلفت که دو دستی آن را بلند کرده به دیبک می‌کوبیدند و با تکرار کوبیدن آن گوشتی که در گودال دیبک بود له می‌شد. سنگ دیبک دسته‌سی (دسته‌ی دیبک) در دو رنگ بود سیاه و قرمز. ولی قرمز کمیاب و بهتر بود و ارزش بیشتری داشت. به جهت اینکه در اثر تماس آن با گوشت و مواد غذایی هضم غذا در معده آسان می‌گردید.
۳۶- بادام سیندیران داش: سنگ بادام شکنی بنام ال داشی بطول پانزده سانتیمتر حدوداً به وزن نیم کیلوگرم. با آن بادام سنگی را می‌شکستند. در قدیم شکستن بادام شغلی بود خاص که با آن سنگ

دستی مانند لقمه، پوست بادام را می‌شکستند. ولی به مغز بادام آسیب نمی‌رسید. حدوداً پنج من بادام می‌شکست، ولی جز چند دانه به مغز بادام لکه نمی‌افتاد. چون مغز بادام صادراتی بدون عیب و ایراد تحویل گرفته می‌شد.

۳۷ – تره‌زی داشی: سنگ ترازو، اؤلچو داشی، چکی داشی، سنگ میزان مانند بیر آرپا، بیر حبه، بیر درم، بیر مثقال، بیر پونزا، بیر چرک، بیر کیلو، بیر باتمان

۳۸– داش پیتی: دیزی سنگی، داش گودوش

۳۹– بره داشی: سنگ آب‌بند، وریان داشی

۴۰– دوش داشی: سنگ دوش (دوش آبشارهای کوچک و متعدد در باغاتی که سطح ناهمگون دارند)

۴۱– مرمرداشی: سنگ مرمر

۴۲– چاخماق داشی: سنگ چاخماق، اود داشی، سنگ آتش، معدن چاخماق در لاهیجان نیز وجود دارد و آن منطقه را اهالی لاهیجان چاخماقلیق می‌گویند. در قدیم قبل از اختراع کبریت، روشن کردن آتش عمدتاً توسط چاخماق بود به این طریق که یک عدد سنگ چاخماق را در دست چپ ثابت و محکم نگه می‌داشتند و یک پارچه کوچک قو (کاغذ مانندی خیلی نازک که خیلی زود آتش می‌گرفت) را به آن چاخماق می‌چسباندند و با انگشت بزرگ نگه‌میداشتند و یک عدد

سنگ چاخماق دیگر را با دست راست به چاخماق اولی (دست چپ) می‌زدند با تکرار آن و سائیده شدن دو سنگ چاخماق جرقه‌های آتش تولید و پارچه‌ی (ورق) قو آتش می‌گرفت و فوراً فتیله‌های آلوده به روغن و آماده را روشن می‌کردند.

«چاخماغی چال، چیراغی یاندیرمامیشام
چیراغ یانسا گؤره‌سن، نه‌لر حاضرلامیشام»

۴۳- محک داشی: سنگ محک معمولاً بکار زرگرها می‌آید

۴۴- ستون داشی: تیر سنگ (داش ستون) در بناهای باستانی مانند کاخ‌ها، معبدها، حمام‌ها و ... از ستون‌های سنگی استفاده شده و در آثار باستانی لاهیجان نیز نمونه‌هایی از آن ستون‌های سنگی تراشیده‌ی نقش‌دار با پا ستون و سر ستون‌های خیلی زیبا وجود داشت. از جمله چهار ستون سنگی در شاه قبری. گویند شاه احمد مرتاض هندی خیل سوار از اینجا می‌گذشت که به علل نامعلوم در اینجا رحل اقامت افکند و درگذشت. گوهری چند در کمربند (قورشاق) او یافتند. طبق وصیت خودش آنها را فروخته بارگاهی زیبا برایش ساختند. فیل او را نیز به مسافرین (تجار) هندی که از جاده ابریشم می‌گذشتند، فروخته به پیکر تراش دادند تا دو فیل تراشید و آن‌ها را به چپ و راست مقبره‌اش نصب کردند. ستون‌های حمام قدیم و باستانی لاهیجان همه از سنگ تراشیده بود. بسیار زیبا که پا ستون‌ها چهار سر گاو بود که به چهار سو

نگاه می‌کردند. در قدیم باور داشتند که دنیا روی سر گاو قرار گرفته است.

۴۵- قوچ داشی: قوچ سنگی: در قدیم زندگی بسته به گوسفند بود و قوچ سنگی نماد برکت که آن را روی قبر پهلوانان یا مردان نامی می‌گذاشتند.

۴۶- شیر داشی یا داش شیر: سنگ شیر، شیر سنگی نماد ایران باستان و نماد قدرت و پهلوانی بود. معمولاً از سنگی می‌تراشیدند که رنگش مایل به سرخی باشد.

۴۷- داش قازان: دیگ سنگی اگر داغ می‌شد هر غذائی در آن پخته می‌شد چنانچه رضا شاه گفته بود: «آذربایجان مانند دیگ سنگی است، اگر داغ شود سرد کردنش دشوار است.»

۴۸- داش حوض: حوض سنگی یکپارچه بودند از یک پارچه سنگ تراشیده شده که در کاروانسراها، حمام‌ها، مساجد، مدارس، خانقاه‌ها، بازارها، و... وجود داشت. در لاهیجان قدیم نمونه‌های زیادی از حوض‌های سنگی وجود داشت از جمله در کاروانسرا و حمام قدیم لاهیجان

۴۹- داش خزنه: خزنه (خزینه)های حمام‌های قدیم از یک پارچه سنگ بود.

۵- میل داشی: سنگ میل که معمولاً در گورستان‌های قدیم و در مقبره‌های عرفا، پیرها به بالاسر قبور عرفای بزرگ و پیران طریقت می‌گذاشتند. در گورستان گبر (گووور) و قدیم لاهیجان از آن میل‌ها زیاد بود.

۵۱- قره داش: سنگ سیاه، سنگ مقدس، سنگ آسمانی، سنگ حاجت، سنگ خضر، سنگ شفا. در قدیم باور داشتند ملائک رحمت قره داش را از آسمان آورده‌اند. هشت بار در فضای بهشت طواف داده به زمین رسانده‌اند. بوی بهشت گرفته و همیشه بوی خوش از آنها به مشام می‌رسد و زمینیان بوی بهشت را از آن سنگ‌ها دریابند و حضرت خضر نبی هر نماز صبح خود را در کنار یکی از آن‌ها می‌خواند و از آن است که بوی خوش آن‌ها روزی که خضر نبی در کنار آن نماز می‌خواند دو چندان می‌شود. نمونه‌هایی از آن سنگ در اردبیل، تبریز، خسروشاه (در بگیم باغی جنوب غربی خسروشاه)، سردرود (جنب مسجد حنفیه) و لاهیجان بوده (در لاهیجان قره داش محله‌سی)

۵۲- پوچ داش: سنگ خیلی سبک وزن برنگ نخودی (استخوانی). گویند آن‌ها نیز فسیل‌اند.

۵۳- اذان داشی: سنگ اذان، سنگی گرد (دایره) نسبتاً بزرگ و سنگینی خوش تراش که در روی آن (وسط سنگ) جای دو پای بزرگ با استادی کنده بودند که مؤذن روی آن اذان می‌گفت. نوک انگشتان

مؤذن بطرف قبله می‌شد. یعنی جای دو پا در سنگ قبله را نشان می‌دادند و قبله‌نما بود. مردم به آن سنگ‌ها سنگ قبله، سنگ قبله‌نما، سنگ نماز نیز می‌گفتند. بلندی آن حدوداً یک متر بود از آن سنگ‌ها در لاهیجان، سردرود، روبروی بانک صادرات کنار خیابان و خلجان بود. بچه که بودم پیرمردی بود بلند قد بنام میر یوسف آقا که روی سنگ اذان سردرود اذان می‌داد و ما تماشا کردیم. من آرزو کردم من هم روی آن سنگ اذان گویم. در عرض چند روز از مادرم یاد گرفته و تمرین کامل نمودم. بچه‌های محله را جمع کرده وقت اذان کنار سنگ ایستادیم. میر یوسف آقا آمد. من گفتم: «اجازه بده امروز من اذان بگویم.» گفت: «اگر توانستی، قبول. اگر نتوانی، خودم اذان خواهم گفت.» من اذان گفتم و او پسندید. اصناف و رهگذران به تماشا ایستاده بودند. دکتر میرزا کاظم که مطبش آنجا بود، پنج تا دو ریالی به من داد. آن زمان پول یک دست کت و شلوار بود.

۵۴- لؤپوک داشی: (لؤپوک قاز داشی) ، بئش زیجیق داشی (بازی مخصوص)

۵۵- دیل آلتی داشی: آرواد داشی، آغیز داشی، حیا داشی، قدیم زنان دیندار عوام موقع پشت در رفتن یا موقع سخن گفتن با مرد دیگر (محرم، اجنبی) سنگی به اندازه‌ی بادام زیر زبانشان می‌گذاشتند تا صدایشان کلفت و نازیبا بیرون آید. معمولاً در پشت در خانه‌های تند

مذهب‌های متعصب یک طاقچه‌ی کوچک به اندازه‌ی کف دست بود بنام چینقیل طاقچاسی و چند تا سنگ ریزه به اندازه بادام کوچک در آن طاقچه موجود بود. در کوب‌ها دو نوع بودند، مردانه سنگی دراز بشکل آلت تناسلی نرینه و زنانه سبک و گرد بشکل آلت تناسلی مادینه و از صدای در معلوم می‌شد که در پشت در مرد است یا زن و زنان به مردان جواب نمی‌دادند. اما وقتی مجبور می‌شدند، در آن صورت یکی از آن سنگ ریزه‌ها را زیر زبان خود گذاشته حرف می‌زدند و یا اگر مجبور می‌شدند بیرون خانه رفته و در خرید و غیره با مردان حرف بزندند همان کار را می‌کردند و موقع برگشتن چینقیل را به طاقچه‌ی چینقیل می‌گذاشتند.

۵۶- نشان داشی: زمان قدیم در راه‌های اصلی از هر یک آغاج (شش کیلومتر) یک سنگ سفید به بلندی هشتاد سانتیمتر و از شش آغاج (سی و شش کیلومتر) به بلندی یک متر و بیست سانتیمتر می‌گذاشتند و روی هر کدام نوشته‌ای بود که مسافت راه و آبادی‌ها را نشان می‌داد و طول راه و فاصله‌ها را مشخص می‌کرد.

۵۷- دری داشی: سنگی که با آن داخل پوست گوسفند را می‌سائیدند تا دباغی شود.

۵۸- سورمه داشی: سنگی که می‌سائیدند و از غبار و پودر سائیده شده سرمه درست می‌کردند.

۵۹- پیرداشی: قدیم به محلی یا چیزی خاص مانند کوه، درخت، سنگ، چشمه، مقبره به عللی احترام قائل می‌شدند. کم‌کم احترام زیادتر می‌شد تا باور تقدس پیدا می‌آمد. چون عارفان و پیران پاک ضمیر بیش از هر کس و هر چیز مورد احترام مردم بودند، لذا هر چیز که حالت تقدس پیدا می‌کرد، به او پیر می‌گفتند. مانند پیر داغی، پیر باغی، پیر آغاجی، پیر چشمه، پیر سویو، پیر داشی

۶۰- داش قاپی (در سنگی): در قدیم اکثر درها از سنگ بود و این درها سه نوع بودند، معمولی آن یک لنگه (بیر تای)، دومی گرد و گردان که پاشنه آن در وسط و به دور خود می‌گردید و در اثر گردیدن باز و بسته می‌شد و سومی بدون پاشنه. بلکه در کف و سقف کان و جای رفت و آمد مانند قالب در دو طرف دارد. در نامرئی و مانند دیوار است و از مقابل باز نمی‌شود. بلکه از جائی که در چپ و راست در تعبیه کرده بودند چرخانده می‌شد. این درها را نه می‌توانستند بشکنند و نه می‌توانستند آتش بزنند نه خراب می‌شد نه پوسیده و امکان داشت هزار سال عمر داشته باشد و مورد استفاده قرار گیرد. استاد کرمی مراغه‌ای گفتند: «هشتاد سال قبل پدرم (ذاکر) دوستی صمیمی در سردرود داشت که زیاد به خانه‌ی او مهمان می‌آمد و مرا همراه خود می‌آورد. یادم است آن زمان اکثر درهای خانه‌ها و باغات سردرود و آبادی‌های همجوار در سنگی بود. مخصوصاً لاهیجان. چون دوست پدرم ما را

چند بار به باغی در لاهیجان برده بود و از نزدیک درهای سنگی آنجا را نیز دیده بودیم. بیرون درهای سنگی یک طاقچه‌ی کوچک در دیوار بود که برای زدن در چند عدد سنگ یک مشتی می‌گذاشتند که بعد از زدن در، سر جایش می‌گذاشتند.

۶۱- دابانلیق داشی: پاشنه‌های سنگی که پایه‌ی درهای سنگی درکان (کاسه) آن قرار می‌گرفت و می‌چرخید.

۶۲- دروسر داشی: سنگی که شاخ در سنگی در کاسه آن قرار می‌گرفت و می‌چرخید.

۶۳- دلمه داشی یا چشمه داشی یا پیشه‌وری داشی: دوره‌ی حکومت ملی تمام چشمه‌های داخل خانه‌های مسکونی را لای‌روبی و تمیز کردند و برای جلوگیری از آلودگی و رختشوئی در آن‌ها سنگ بزرگ تراشیده که دارای شماره (کد) و در وسطش سوراخی برای پر کردن ظرف مانند کوزه‌ی کوچک و کاسه گذاشتنه بودند فاصله آن سنگ با آب چهل سانتیمتر بود و رختشوئی در آن غیر ممکن بود تا آب‌های آشامیدنی چشمه‌ها پاکیزه و سالم بماند. در عوض آن در هر محله جائی چهار طاق سرپوشیده برای رختشوئی احداث و مانند آن را برای آب خوردن چهار پایان مردم (ائشسک سوران) نیز ساختند.

۶۴- تاپان داشی: الماس داشی (درمان آلماسی) الماس آسیاب سنگ مخصوص و خیلی سخت و کمیاب بشکل دایره به اندازه‌ی پرتقال

نسبتاً کوچک که یک گود داشت به مقداری که یک گردو در آن گود جا گیرد و میله‌ی آهنی (بیسگ) آسیاب آبی (سو درمانی) در آن گود قرار گرفته و ایستاده می‌چرخید. طول بیسگ یک متر بود. در آسیاب‌های بزرگ بیش از یک متر و سر آن میله آهنی در گود توپ (سر بیسگ) قرار می‌گرفت.

۶۵- احلت داشی: (سنگ لحد، احلد داشی) که با آن قبر را می‌پوشانند و شیعیان باور دارند که مرده در شب اول قبر می‌خواهد که بلند شود سرش به آن سنگ می‌خورد و می‌داند کسی که مرده است خود اوست و در مثل‌ها به کسی که سرکش است، می‌گویند: «بگذار برود، روزی سرش به سنگ لحد می‌خورد.» یعنی گرفتار می‌شود و می‌فهمد که راهش خطا بوده است.

۶۶- کیران داشی: سنگ کیران

۶۷- آهک داشی (سنگ آهک): آن را از معدنش کنده و می‌شکنند به وزن دو من یا سه من تا حملش آسان باشد و در کوره‌ی آهک‌پزی چیده می‌پزند. در لاهیجان یکصد کوره‌ی آهک‌پزی بوده و آن سنگ‌ها در آن کارخانه پخته شده و شهر و روستاهای همجوار از لاهیجان آهک می‌خریدند.

۶۸- نودان داشی: سنگ ناودان (داش نودان)

۶۹- دەوش داشی : سنگی که داخلش را تراشیده و خالی کرده و لبه‌های دو طرف به اندازه‌ی یک وجب بلند و لبدار بود آن‌ها را به جائی نصب می‌کردند که آب از بالا به پایین می‌ریخت تا آب آنجا را تخریب نکند مانند استخرها.

۷۰- هوه داشی یا هونگ داشی (داش هوک): سنگ هاونگ در هر خانه وجود داشت. برای کوبیدن ادویه و غیره.

۷۱- هوه دسته‌سی داشی : سنگ دسته‌ی هاونگ

۷۲- اوتو داشی (اتوی سنگی): قبل از اتوهای آهنی، اتوها از سنگ بود که در اجاق داغ کرده و بر روی پارچه (لباس) می‌کشیدند. و یک نوع دیگر وجود داشت که آتش به داخل آن پر می‌کردند.

۷۳- توپ داشی : سنگ گردی که توسط لوله‌ی توپ می‌انداختند. (پرت می‌کردند)

۷۴- منجناق داشی (منجنبق داشی): سنگی که با منجنیق پرتاب می‌کردند. سنگ‌های گرد به وزن پنج من، ده من را از بیرون قلعه دیوار شهرها توسط منجنیق پرتاب می‌کردند. موقع محاصره قلعه‌ها و شهرها را با آن وسیله می‌کوبیدند. اگر سنگ تمام می‌شد خاک بر کیسه‌های چرمی پر کرده می‌انداختند جنازه‌های گندیده و بو گرفته را نیز می‌انداختند.

۷۵- سؤپک داشی: سنگ فلاخن به اندازه گردو

۷۶- یازما داشی: چند نوع سنگی وجود دارد که می‌توان مانند گچ (ولی سفت) با آن‌ها در نوشتن استفاده کرد. در قدیم روی سنگ‌ها، صخره‌ها، با آن سنگ‌ها نقاشی می‌کردند و چیزها می‌نوشتند به رنگ‌های سفید و زرد و قرمز ولی قرمز آن‌ها خوب بود و پر رنگ و خوش رنگ و روان می‌نوشت. خط‌هائی که چند هزار سال به رنگ سرخ آن سنگ‌ها نوشته شده هنوز در بسیاری از موزه‌های بزرگ جهان و غارها موجود است.

۷۷- قرنیز داشی: سنگی که ده سانتیمتر یا بیشتر بلندی دارد و برای جلو گیری از نفوذ رطوبت آب به دیوار به دور و پای دیوار و دور اتاق می‌چینند.

۷۸- پیلله داشی: سنگ پله

۷۹- قبله داشی: سنگی بزرگ که در هر آبادی در سمت قبله قرار می‌دادند یا در جای کوهستانی سنگی را در دامنه‌ی کوه یا تپه‌ای نشانه گذاری یا نصب می‌کردند برای مشخص شدن سمت قبله به اهالی و مسافران و رهگذران و نیز جهت یابی و راهنمایی راهیان.

۸۰- اوجاق یا اود- اوجاق داشی

۸۱- ماوال (مبال) داشی: سنگ توالت به مستراح مبال گفته‌اند که ای انسان برخود مبال این‌ها از تو بیرون می‌آید و تو اینجا نشسته‌ای.

۸۲- تیفاق داغیدان داشی: قدیم هر کس ظلم و ستم می‌کرد و مظلومان توان مقابله با آن نداشتند، هفت عدد سنگ به اندازه بادام که قبلاً به هر کدام از آن سنگ‌ها دعای نابود شدن ظالم مورد نظر خوانده شده و به هفت نفر از کفن پوشان (قمه‌زنان) ظهر روز عاشورا داده و آن‌ها در حالی که آماده‌ی قمه‌زنی بودند در صف و دسته‌ی شاخسئی-واخسئی آن سنگ‌ها را با دست راست و از طرف شانه‌ی چپ خود به عقب می‌انداختند با فریاد یا حسین و باور داشتند آن ظلم تا عاشورای بعدی نابود می‌گردد. اگر نابود نمی‌شد، سال بعد چهل سنگ با آن شرایط می‌انداختند. این بار برای ویرانی دودمان همه‌ی ظالمان.

۸۳- شیطان داشی: سنگ شیطان سنگی که حاجیان به شیطان می‌اندازند. گویند در مکه از عارفی پرسیدند این چه احوالیست گفت شیاطین به سنگ، سنگ می‌اندازند.

۸۴-عروس داشی یا گلین داشی: سنگ عروس یا سنگ بخت، آن را دختران دم بخت صبح روز چهارشنبه سوری از داخل آب چشمه با نیت پاک بر می‌داشتند و به خانه می‌آوردند و هر روز بعد از تمام کردن نماز بر آن دست می‌زدند. در قدیم باور داشتند آن سنگ برای آن دختر سنگ بخت و دوام و خوشی زندگی و باروری خواهد بود و شب زفاف پدر عروس آن را به دخترش داده می‌گفت: «این را با خود ببر و موقع وارد شدن به حیاط به زمین انداز و بدان که ارزش آن در آن خانه

است.» اگر بیرون اندازند رهگذران با کفش خود به این طرف و آن طرف می‌زنند و نیز می‌گفت (قیزیم داش دوشدویو یئرده آغیر اولار).

۸۵- قدمگاه داشی: سنگ قدمگاه سنگی که جای پا در آنست و عوام پندارند که این جای پای فلان پیغمبر یا امام یا فلان بزرگ است و آن سنگ را در ورودی شهر نصب کرده، آن را زیارت کرده احترامش می‌گذارند مانند سنگ قدمگاه در نزدیکی مشهد (نیشابور) که گویند جای پای امام رضاست.

۸۶- پنجه داشی: سنگی که جای کف دست یا پنج انگشت روی آن است و عوام گویند زیر آن سنگ جمعی از پیغمبران و عرفا مدفون هستند. و هر صبح حضرت خضر نبی دست خود را بر آن سنگ گذاشته و برای هر کدام از مدفونین فاتحه می‌خواند و آن قدر تکرار شده که جای دست خضر در آن سنگ حک شده و زیارت کنندگان آن سنگ نیز فاتحه می‌خوانند برای صاحبان قبر و هم جای دست خضر را بوسیده و زیارت می‌کنند و نیز می‌گویند جای دست بریده شده‌ی امام حسین است که ساربان برای یک انگشتری قطع نمود و نیز گویند جای و نشان دست حضرت ابوالفضل العباس است.

۸۷- اوجاق داشی (سنگ مقدس): در قدیم باور عوام بر این بود که یک طایفه یا مکان یا درخت یا یک سنگ اوجاق است و به آن حاجت می‌بردند. زمان قدیم در آذربایجان آتشکده‌ها مقدس (آتش مقدس)

بودند. در عرف این منطقه (لاهیجان) به خانواده یا یک عارف و درویش گفته می‌شود که به پاک نفسی و نیکنامی مشهور است.

۸۸- حجت داشی یا حاجت داشی یا آلت داشی: سنگی که در باستان بشکل آلت نرینه (آلت تناسی مردان) تراشیده می‌شد و در آبادی‌ها، در عبادتگاه‌ها و بیشتر در گورستان‌ها و مقبره‌ها و زیارتگاه‌ها نصب می‌کردند. که مردم مخصوصاً دختران دم بخت و زنان نازا به آن‌ها متوسل شده و عرض حاجت می‌کردند و نمونه‌هایی از آن سنگ‌ها (میل‌ها) در گورستان‌های و مقبره‌های آذربایجان مخصوصاً در گورستان شادباد مشایخ (پینه شالوار)، کورجان (کجج)، انرجان، لاهیجان، خلجان، سردرود و خسروشاه و مقبره‌های سردرود از جمله سلطان‌پیر، پیربابا و مقبره‌ی قیس ابن اشعث ابن قیس بوده.

۸۹- کن‌کن داشی: سنگی که مقنی‌ها موقع حفر نمودن کانال‌های زیر زمینی آن سنگ را آتش زده و از نور و روشنائی آن استفاده می‌کردند. برای اینکه کانال راست حفر شود و کج و معوج (ایری اویری و دوه بوینو و ایلان آرخی و ایری- بوروخ) نشود، خودشان جلوتر از آن کار می‌کردند و سایه‌ی خود را می‌کندند.

۹۰- برق داشی: آن سنگی بود که در انبارها و ورودی و یخچال‌های بزرگ طبیعی زیرزمینی می‌گذاشتند و یک آهن مانند چوب دستی کلفت در بغلش می‌گذاشتند. زمانی که به آن مکان تاریک وارد

می‌شدند با آن آهن به آن سنگ ضربه می‌زدند نور و روشنائی مختصر از آن سنگ نمایان می‌شد بمدت یک و دو دقیقه و در آن روشنائی کار خود را فوراً انجام می‌دادند و اگر لازم بود ضربه‌ی دوم و سوم و ... را هم می‌زدند یک نمونه از آن سنگ در یخچال بزرگ طبیعی دم پل ورودی سنگستان (ساکستان) سردرود بود که پنجاه و پنج سال پیش در مرداد ماه همراه دائی خود رفتیم یخ بخریم، آن سنگ را دیدم که یخچال‌بان از آن استفاده نمود. آن زمان برق در سردرود نبود سنگ به رنگ کرمی و مانند صندوق بزرگ بود.

۹۱- نورلو داش، یانان داش، ایشیقلی یا ایشیق وئرن داش، چیراق داش، سنگ چراغ که در تاریکی نور می‌دهد و در خزانه‌های پادشاهان پیدا می‌شد بنام گوهر شب چراغ و در داستان‌ها به آن سنگ اشاره شده.

۹۲-یئر برکیدن داش، سنگ بزرگ مانند بوشکه‌ی تراشیده وسطش سوراخ که با دو گاو نر یا گاومیش یا اسب روی زمینی می‌کشیدند تا صاف شود در زیر سازی‌های راه‌ها و تسطیع بکار می‌گرفتند به آن هزار خروار و غلتک می‌گفتند.

۹۳- قاپی یازی داشی: سنگ تابلوی بالای در که نوشته‌ای حکمت آمیز در قدیم بر آن می‌تراشیدند. در ایران باستان در تابلوهای سنگی که در دیوار بالای در بیرون و ورودی خانه‌های مسکونی، رباط و

دکاکین، معابد، کاروانسراها، حمام‌ها، بازارها، قلعه‌ها، دروازه‌ها، آب انبارها و ... نصب می‌کردند سخنان پند آمیز و حکیمانه می‌نوشتند، ولی بعد از اسلام آن نوشته‌ها تبدیل به بسم‌الله یا کلماتی از قرآن و غیره گردید و از دوران صفویه عمده تبدیل به علی ولی‌الله یا پنج تن آل عبا شد. مردم علاوه بر آن سنگ در تیرهای چوبی و تخته و پردی‌های سقف خانه‌ی خود (سقف اتاق‌ها، تالارها و ...) پند و اندرز می‌نوشتند تا موقع خواب آن‌ها را بخوانند تا با فکر نیکو و اندیشه‌ی مثبت بخواب روند و نیز کلماتی انتخاب و توسط حکاکان به نگین انگشتری حک و به انگشت خود می‌انداختند تا همیشه مقابل چشمانشان باشد و تأثیر مثبت آن کلمات حکمت آمیز به دل و افکارشان انتقال یابد. در دوران پهلوی آن تابلوها تبدیل به تابلوی نمره‌ی خانه (شماره ملک) شد. بعد نمره‌ی سنگی به مس، بعد برنج، بعد آهن، بعد ورق نازک آلمینیوم و یا نیکل و حالا تبدیل به نایلون (پلاک) شده است.

۹۴- باهالی داش: سنگهای قیمتی مانند فیروزه، عقیق، یاقوت، زمرد، زبرجد، در، لعل، الماس، و ...

۹۵- کارپت داشی که اگر چند قطره آب رویش ریخته به ظرف سوراخ‌دار بگذارند و از سوراخ آتش بزنند منفجر می‌شود با صدای مهیب و بوی غلیظ مخصوص دارد.

۹۶- سد داشی: سنگ مرز، سنگی که بین کشورها، استان‌ها، شهرها، روستاها، محله‌ها، ملک‌ها، مزارع و بستان‌ها می‌گذاشتند.

۹۷- تابلو داشی، سنگ تابلو (کتیبه) که در ورودی‌های شهرها و روستاها اسم آنجا را می‌نوشتند و تجارتخانه‌ها، کارخانجات و فروشگاه‌ها نصب می‌کردند بنام تابلوی راهنما، تبلیغ، کتیبه.

۹۸- قاپان داشی: سنگ قاپان (چکی داشی): قاپان وسیله‌ای است که با آن چیزهای سنگینی را وزن می‌کردند و نوع ابتدائی آن طوری بود که در مقابل شئی (جنس) سنگ‌های سنگین با وزن‌های مشخص می‌گذاشتند که به آن‌ها قاپان داشی می‌گفتند و آن قاپان آویزان دو کف بود.

۹۹- داش قاپلاما: قابلامای سنگی

۱۰۰- بؤرکلو داش: سنگ شبیه نیم تنه‌ی انسان که کلاه دودکشی (درویشی- صوفی) در سر آن بود که روی قبر صوفیان و دراویش نصب می‌کردند. در زمان قدیم عرفای آذربایجان خرقه و کلاه را به آسانی به سالکان طریقت و شاگران کامل التعلیم خود نمی‌دادند. بلکه اول در مقابل خرقه برای آسایش مردم و حیوانات و آبادانی آن منطقه (منطقه‌ی خود) یک چشمه حفر و آب جاری می‌نمودند و در مقابل کلاه یک باغ ببار می‌نشاندند. مانند: ۱- پیر بابا چشمه‌سی و پیر بابا باغی در سردرود شهره توله که پیر بابا باغی آنهاست.

۲- پیر چشمه‌سی و پیر باغی در نزدیکی کرجان که خواجه محمد صدیق کججی سردرودی بانی آن‌هاست.
۳- بابا حمید چشمه‌سی و بابا حمید حسینی سردرودی بانی آن‌هاست.
۴- بابا خسرو چشمه‌سی و بابا خسرو باغی در سردرود که بابا خسرو سردرودی بانی آن‌هاست.
۵- سلطان پیر چشمه‌سی و سلطان پیر باغی در قلعه‌ی سلاسل سردرود که سلطان پیر سردرودی بانی آن‌هاست.
۶- پیر چشمه‌سی و پیر باغی در لاهیجان پیر ایچی.
۷- اولو چشمه‌سی و اولو باغی در لاهیجان اولو قلعه‌سی پیر علی (اولو بابا) لاهیجانی بانی آن‌هاست.
۸- پیر ولی چشمه‌سی و پیر ولی باغی در لاهیجان قدیم پیر ائولری (پنداملار) که پیر ولی لاهیجانی بانی آن‌هاست و ... لذا کلاه نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. مثلاً می‌گفتند: صاحب کلاه (بؤرکلو کیشی) و صوفی صاحب کلاه را بوتون کیشی (مرد کامل) می‌گفتند و بر سر قبر آن‌ها سنگ کلاه‌دار می‌گذاشتند.
۱۰۱- توخوم ازن داش: سنگ دانه له‌کن بشکل وردنه‌ی بزرگ حدوداً به وزن سه من تبریزی که تخم گرچک و چالاق و غیره را با غلطاندن آن له و روغن آن‌ها را می‌گرفتند.

۱۰۲- باتمان داشی: قدیم در لاهیجان و سردرود سنگ من هزار مثقال وجود داشت (مین مثقال داشی – باتمان).

۱۰۳- زووارا داشی، کئهره داشی، سنگ رسوب.

۱۰۴- دریز داشی.

۱۰۵- سنگ مثانه

۱۰۶- سؤیگولو یا سئوگیلی داشی: سنگی بود قدیم در سؤیگولو بازارها

۱۰۷- بخت داشی، چشمه داشی، چرشنبه داشی، گلین داشی، که دختران دم بخت صبح روز چهارشنبه سوری از چشمه برداشته و شب زفاف با خود به خانه‌ی بخت می‌بردند.

۱۰۸- سوموک داشی : استخوان سنگی (فسیل، سنگواره)

۱۰۹- داش آینا (آینا داشی).

۱۱۰- شهاب داشی: شهاب سنگ که از آسمان می‌افتد.

۱۱۱- شهاب مینجیغی گویند اگر گوسفندان مریض شوند یک عدد مینجیق شهاب به حوض یا گودال آب اندازند و گوسفندان بیمار از آن آب بخورند، بهبود یابند.

۱۱۲- سیلدیریم داشی.

۱۳- رنگ داشی (رنگ قرمز) که با آن رنگ‌آمیزی می‌کنند و در رنگرزی بکار می‌برند.

۱۱۴- ائلچی داشی.

۱۱۵- سنگ‌های مهاجر از راه دور مانند مصر و غیره می‌آوردند برای نشانه‌گذاری یا روی قبر مشاهیر بزرگ یا گذاشتن در ورودی آبادی (دروازه) یا قلعه یا جلو کاروانسرا یا معابد و بازار و حمام و آب انبارها که اهمیت شخص یا مکان را می‌رسانید (داش یئر، داش آدام).

این‌ها بر اساس باورهائی بود که قدیمی‌ها داشتند و به سنگ‌ها احترام می‌گذاشتند. مثلاً مردمان دوران باستان باور کرده بودند که ارواح پهلوانان پاک دل در شیر سنگ‌ها حلول می‌کند و از شهرها، قلعه‌ها، گورستان‌ها و قبرها و ارواح مردگان محافظت می‌نمایند. رنگ این شیر سنگ‌ها مایل به سرخ و وزن آن‌ها از پنجاه کیلوگرم گرفته تا صد و پنجاه کیلو گرم بودند. آن‌ها را به دروازه‌های شهرها و ورودی روستاها و گورستان‌ها و دروازه‌ی قلعه‌ها نصب می‌کردند تا از ورود ارواح خبیث جلوگیری کنند و طلسم و سحر و جادو و جنبل که برای فتح یا ویرانی یا شیوع بیماری و خشک سالی می‌آورند را ابطال کنند. قوچ سنگ‌ها را نیز بر سر مزار نامداران می‌گذاشتند تا هم شناخته شوند و مورد احترام قرار گیرند و هم شبها حیواناتی که قبور مردگان را حفر و تازه دفن شده‌ها را می‌خوردند از دور این سنگ‌ها را حیوان قوی جسه تصور کرده نزدیک نیایند و نیز باور داشتند دختران دم بخت اگر سوار آن‌ها شوند بختشان گشوده می‌شود و زن نازا بچه‌دار می‌گردد در لاهیجان از این سنگ‌ها خیلی زیاد وجود داشت ولی مانند همه جا سودجویان به

یغما بردند. امید است مسئولین لاهیجان باقیمانده‌ی آن‌ها را جمع نموده و موزه‌ی مردم‌شناسی تشکیل دهند تا سنگ‌های قدیمی و دیگر اشیاء حفظ شود و به نسل آتیه یادگار ماند.

کاروانسرای لاهیجان

قدیم راه‌های بزرگ و اصلی مخصوصاً جاده‌ی ابریشم (ایپک یولو) در زمان خود نقش مهم و امیت فوق العاده در زندگی انسان‌ها داشت. چون تنها وسیله‌ی همه‌ی ارتباطات، نقل و انتقالات و تجارت و معاملات بود و غیر از راه و چهارپایان سواری و بارکش هیچ وسیله‌ی ارتباطی وجود نداشت و تنها رگ منحصر به فرد حیاتی راه اصلی بود و آذربایجان (تبریز) چون یکی از مقاصد اصلی جاده ابریشم بود و تبریز و آبادی‌های پیرامون قطب اقتصاد و تجارت و داد و ستد بودند لذا این راه با سنگ‌های صاف (تخته سنگ)های بهم پیوسته سنگ فرش شده بود و در کنار دو طرف راه از هر یک فرسنگ آغاج داشی و از هر شش فرسنگ منزل داشی گذاشته بودند و هر منزل (در قسمت‌های مهم جاده ابریشم) یک کاروانسرا بود. چون در هر منزل (از هر شش آغاج- سی و شش کیلومتر) اتراق و کاروانیان منزل می‌کردند و برای استراحت خود و چهارپایانشان درنگ می‌کرده و در کاروانسرا بیتوته می‌نمودند. در کاروانسراها هیزم و زغال فراوان بود که مسافران هر چه قدر دلشان می‌خواست خریده و در اوجاق منزل خود بکار می‌گرفتند. در کاروانسراهای بزرگ که اعیانی‌هایش دو سه طبقه بودند تا صد تا منزل (اطاق) بود که به کرایه (اجاره) می‌دادند، طویله‌های زیاد، انبارها، بارخانه، قورخانه، مطبخ‌ها، تنورها، اودونلوق، ولیملیک، کؤمورلوک،

زوارخانه، خزللیک، خکه‌لیک، سیلو (بوغدا انباری) و اون انباری، امانتدارخانا، حمام، آب انبار، آبدارخانا، فروشگاه، سامانلیق، علوفه‌خانا، اوت- یونجا انباری (یونجالیق). چند ساعت یا یکی دو روزی که در کاروانسرا بودند غذا و چای و قهوه و قلیان و غیره درست کرده و آماده می‌نمودند و مورد استفاده قرار می‌دادند. به چهار پایان آب و علوفه داده به نعل و پالان آن‌ها رسیدگی می‌کردند و اگر بیماری در آن‌ها می‌دیدند به بطار (دامپزشک) که در آنجا مستقر بود نشان می‌دادند. و خودشان اگر امکان داشت شستشو کرده به کفش (چاریق)، کلاه، لباس خود رسیدگی می‌کردند. چون در کاروانسراهای مهم مانند کاروانسرای لاهیجان نعلبند، پالان‌دوز ، پینه‌دور، وصله‌زن (ییرتیق- یاماقچی)، بطار، دلاک (سلمانی) که همه کاره بود، و ... وجود داشت. کاروانسرای لاهیجان علاوه بر این‌ها چشمه، یخچال طبیعی، قشووکش (تیمارکش)، پینه‌چی، پاره‌دوز، قهوه‌خانه، برج کبوتر، دفتر تجار (آل- وئر اوتاغی) در کاروانسراها تجار و اهل معامله با یکدیگر آشنا می‌شدند، ملاقات می‌کردند، مشاوره می‌نمودند و معامله‌های کوچک و بزرگ و بسیار کلان نیز انجام می‌دادند، از وضع و امنیت راه‌ها، شهرها، بازارها، کیفیت جنس‌ها، قیمت‌ها، میزان تولید یا فروش و مصرف و درخواست و نیاز هر منطقه باخبر و اطلاعات و اخبار حرکت کرده یا مدتی می‌ماندند و خرید و فروش می‌نمودند. و اگر اطلاع می‌یافتند منطقه‌ای

نا امن است به منطقه‌ی دیگر تغییر مسیر می‌دادند و اگر لازم بود برمی‌گشتند. کاروانسرای لاهیجان چنانچه اطلاعات مربوط به آن سینه به سینه منتقل شده بزرگترین و مجهزترین کاروانسراها بود که حدوداً ده هزار متر مربع مساحت، بیش از دو هزار متر مربع اعیانی مسقف داشت و دارای برج و باروها و حصار بلند و با استحکام تمام که پناهگاه امن و معتبر برای رهگذران و کاروانیان بود چون در کنار جاده ابریشم و وسط دو شهر باستانی خسروشاه و سردرود و نزدیکی قیز قالاسی و پیر ائولری بود بلندی دیوارها ۷ منر برج‌ها ۱۰ منر، یکی از برج کبوترهای داخل کاروانسرا ۱۲ متر و دومی (بؤیوک برج) ۱۴ متر بودند. گویند در برج ۱۴ متری چند کبوتر مخصوص تربیت یافته بود که به قیزقالاسی رفت و آمد داشتند و در مواقع اضطراری توسط آن کبوترها نامه رد و بدل می‌شد. چون قسمت وسیعی از کناره‌های دریاچه‌ی چیچست (اورمیه) که منطقه‌ی استراتژی آذربایجان بود از قیز قالاسی دیده می‌شد. اگر چیز قابل توجه و پر اهمیت می‌دیدند روزها با شعاع آیینه‌ی بزرگ و شب‌ها با آتش به دیگر قلعه‌ها و آبادی‌ها خبر می‌دادند. مثلاً با حرکات خاص و تعداد حرکات آیینه و آتش بیننده (رمز خوان) نوع و اهمیت خبر را می‌فهمید و به دیگران می‌رساند و بعضی از خبرها میان قیز قلعه‌سی و کاروانسرای لاهیجان با کبوتر صورت می‌گرفت. بدین شرح که کاغذ را به پای پرنده می‌بستند و به مکان مقابل

می‌فرستاند کاروانسرای بزرگ لاهیجان در کنار جاده ابریشم (توفارقان یولو- جاده توفارقان) بود که چند کیلومتر با قلعه فاصله داشت و بانی آن کاروانسرا امیر نامی بود اهل خود لاهیجان که تنها پسر پیر ولی بانی چشمه‌ی پیر ولی (کروانسرا چشمه‌سی) و صاحب کاروانسرا (امیر) باغ بزرگ و بهشت آسا داشت در پشت همان کاروانسرا که به آن باغ پیر باغی و امیر باغی می‌گفتند. که با آب چشمه‌ی پیر ولی آبیاری می‌شد. گویند امیر وصیت کرده بود بعد از من عایدات کاروانسرا و باغ و چشمه وقف خانقاه پدرم (پیر ولی) شود. و از آن عایدات چهل منزل (قیرخ ائولر) برای سکونت صوفیان و سالکان طریقت و دراویش که عمده شاگردان خود پیر ولی بودند احداث نمودند که به پیر ائولری و قیرخ ائولر مشهور بود گویند در یکی از حملات عثمانی‌ها به آذربایجان آن صوفیان صافی بجرم اینکه آن‌ها مرشدان مذهب شیعه هستند کشته شدند و منزل‌ها (پیر ائولری) ویران گردید بعد از آن واقعه ویرانه‌های آنجا بیشتر مورد احترام اهالی شد و حال نیز به آن مکان (پند امالار) حرمت قائلند و آن کاروانسرا تا اواخر دوره‌ی قاجاریه مورد استفاده‌ی مسافران بود با اینکه یک بار ویران و بعد از مدتی بازسازی شده بود ولی با همان نام (کاروانسرای لایجان- لایجان کاروانسراسی) و نیز بنام شاه عباسی نامیده می‌شد اما بعد از آنکه مسیر راه اصلی تغییر یافت و از قسمت پای قیز قلعه‌سی (جاده‌ی تبریز مراغه‌ی فعلی)

عبور کرد آن کاروانسرا از راه اصلی دور ماند و بتدریج از رونق افتاد و ویران گردید و نیز نقل شده کاروانسرای امیر قبل از صفویه بود و در اوایل صفویه همزمان با ویرانی پیر ائولری آن کاروانسرا را آتش زدند و باغ امیر (پیر باغی) نیز تخریب و از بین رفت ولی کاروانسرا در زمان شاه عباس کبیر تعمیر یا تجدید بنا گردید چون بفرمان شاه بود لذا به شاه عباس شهرت یافت گویند آن کاروانسرا یکی از ۹۹۹ کاروانسرائی بود که به دستور شاه عباس صفوی احداث گردید نقل شده از شاه عباس پرسیدند چرا بجای ۹۹۹ کاروانسرا ۱۰۰۰ کاروانسرا ساخته شد گفت اگر هزارتا بود مردم در یک کلمه می‌گفتند هزار ولی می‌گویند نه صد و نود و نه . ولی دلیل دیگر داشت و آن این که هزار در نظر عوام عدد مشخصی نیست مثلاً یک سخن و نصیحت را ده پانزده بار گفته ولی می‌گویند هزار بار گفتم ولی ۹۹۹ عدد واقعی است اگر هزار تا بود عوام گمان می‌کرد که بیست تا سی تا است.

یخچال‌های طبیعی قدیمی لاهیجان

مردمان زمان قدیم جهت استفاده از یخ در ماه‌های گرم (خرداد و تابستان) یخچال‌های طبیعی می‌ساختند به این ترتیب که در زمستان آب‌های ذلال و روان را به مکان مسطح (حوضچه‌ی عریض و طویل که کف آن سنگ فرش و دورش سنگ چین بود) در نزدیکی و همسطح با بام یخچال هدایت و جاری می‌نمودند و بعد از پر شدن آب را قطع می‌کردند. عمق آن حوض‌ها حدوداً بیست سانتیمتر بود و چون آب کاملاً تبدیل به یخ سفت و سخت می‌شد آن‌ها را شکسته و تکه-تکه و خرد کرده و از دریچه‌ای که در کف بام یخچال بود به داخل می‌ریختند و یخچالبان مواظب بود که موقع باز شدن در و دریچه هیچ چیز دیگر مانند موش و پرنده یا حیوانات کوچکتر و .. وارد یخچال نشود تا از آلودگی محفوظ ماند. وقتی که پر از یخ شد دریچه را مسدود و روی آن را می‌پوشاندند و ورودی یخچال از طرف دیگر بود خیلی پایین که ده‌ها پله پایین رفته وارد یخچال می‌شدند. چون داخل آن کاملاً تاریک بود. در بغل آستانه‌ی داخلی یک سنگ سفید الوان بشکل صندوقچه بنام (ایشیق وئرن داش) و یک آهن بشکل چوب دستی کوتاه و کلفت بود که یخ فروش بعد از ورود فوراً در را بسته و با آهن ضربه‌ی محکم به آن سنگ می‌زد و نور مختصری از آن سنگ تولید می‌شد که فوراً با کلنگ یخ شکن بمقدار لازم و به اندازه‌ی پول و

سفارش مشتری که بیرون منتظر بودند از یخ‌ها شکسته و در سبد مخصوصی یخ بیرون می‌آورد مشتری‌ها با خود توبره و سله می‌آوردند (بوز تورباسی و بوز سله‌سی) یخ را به توبره انداخته سرش را می‌بست و به سله‌ی چوبی (شوی سله‌سی- سله‌ی چوب بافت) پر از کاه گذاشته و توبره‌ی یخ را میان کاه‌ها پنهان می‌کرد تا در راه آب نشود. نوع بنای آن یخچال‌ها غیر از بناهای دیگر بود. استاد اول جای آن را محکم زیرسازی می‌کرد. بعد دیوارهای عریض سنگی با ملات ساروج می‌ساخت و در وسط دیوارها که دو جداره بودند خانه خانه خالی گذاشته و با کاه پر می‌کردند. ولی دولایه‌ی دیوار از هر یک متر، یک متر و نیم به هم وصل می‌شد تا یک دیوار باشد نه دو دیوار از هم جدا. سقف نیز دولایه بود ولی کلاً به هم چسبیده.

سقف یخچال (طاق ضرب- خر پوشته) با آجرهای بزرگ چهار گوش (مربع) یا با سنگ درست می‌شد در لاهیجان چهار تا از آن یخچال‌ها وجود داشت یکی در کنار کاروانسرای شاه عباس لاهیجان و سه تای دیگر با فاصله‌های مختلف در دو طرف جاده‌ی توفارقان که همان جاده ابریشم بود. امیر تیمور جهانگشا در خاطرات خود یخچال‌های طبیعی این منطقه را دیده و نوشته است (در خاطرات ترکی خود) که در سردرود آن قدر یخچال دیدم که باور کردنی نبود. چون تحقیق کردم به این نتیجه رسیدم که عمده یخ تبریز را در تابستان از سردرود

می‌بردند و در صندوق‌های چوبی بزرگ پر از کاه که بار چهار پایان کرده به تبریز حمل می‌کنند. در لاهیجان نیز از این یخچال‌های طبیعی بوده مخصوصاً در بازار (سر بازار) و کنار کاروانسرا و پشت پیر أولری نبات علی (لایجان قدیم).

مشاهیر لاهیجان

نام و نشان مشاهیر لاهیجان مانند بیشتر مشاهیر دیگر مناطق آذربایجان مکتوب نشده و بتدریج فراموش شده‌اند. زمانی لاهیجان قدیم خانقاه و چله حجره در پیرامون آن وجود داشت که چهل تن از دراویش روزها در آن خانقاه پیش پیرولی لاهیجانی تربیت می‌یافتند و شب‌ها در آن منزل‌ها می‌ماندند و پیرعلی نیز در اولو داغی (کوه مقدس) خانقاه داشت و مقبره‌ای در کنار گورستان گبران لاهیجان وجود داشت بنام پیر ایچی که در آن مقبره چهار میل سنگ کله‌دار وجود داشت که حاکی از دفن چهار پیر (عارف) که از مشاهیر آن زمان لاهیجان بودند و در گورستان قدیم مقبره‌ی شاه احمد (شاه درویش احمد) و ... ولی به دسیسه‌ی بعضی دولت مردان و متزورین ظاهربین بتدریج اکثر آن خانقاه‌ها قلع و قم و اهل صفا مورد بی‌مهری و عناد قرار گرفتند و فتوا بر عدم جواز ثبت آثار و احوال آن پاک ضمیران دادند و به همان علت مردم رغبت به نوشتن احوال عارفان منطقه خود نشان ندادند و در نتیجه مدتی بعد از درگذشت فراموش می‌شدند و کتاب‌های بیشتر آن‌ها نیز از بین می‌رفت چون اکثر اهل طریقت آشنا به علوم زمان خود بلکه استاد در آن‌ها بودند. چنانچه در تواریخ و تذکره‌های عرفا آمده صوفیان در بدو ورود به خانقاه استاد در علوم ادیان و ابدان بودند والا پیر خانقاه آن‌ها را به شاگردی قبول نمی‌کرد.

بعداً انواع علوم را یکی پس از دیگری فرا می‌گرفتند. خوشبختانه در هر قرن و صده چند نفر از بزرگان عرفا احساس کردند که زهاد آثار اهل خانقاه را به طریق‌های مختلف نابود می‌کنند. سیر و سفر کرده و پیام اهل معرفت را به گوش ولو اندکی از مردم رساندند و آثار خود را نشر دادند و نگذاشتند مشعل مکتب طریقت خاموش شود. مانند حضرت شمس تبریزی، محی‌الدین ابن عربی، ملاصدرا، مولوی، عطار نیشابوری، ابن عطا، حلاج، حسن بصری، بایزید بسطامی، جنید بغدادی، ابوالحسن خرقانی، وحشی بافقی، شاه نعمت‌اله ولی، شیخ بهائی، میرفرندسکی، میرداماد، بابا طاهر عریان، عراقی، شمس مغربی، شیخ محمد شبستری، ژنده پیل، هاتف اصفهانی، بابا حامد حسین سردرودی، اوحدالدین مراغه‌ای، سعدالدین حموی، شاه داعی شیرازی، حافظ شیرازی، خواجه محمد صدیق کجچی سردرودی، و... که همه‌ی این‌ها دارای تألیفات تند و بعضی از آن بزرگان ده‌ها جلد کتاب نوشتند. مانند شاه نعمت‌الله ولی، عطار نیشابوری و برخی صدها جلد مانند محی‌الدین ابن عربی و غیره که اگر آثار همه‌ی آن پاکدلان را از ادبیات، تاریخ، مکتب حکمت و عرفان حذف کنیم، مثل این می‌شود که رنگ و بوی از گل گرفته شود و اگر آموزه‌ها و تربیت و سفارشات آن‌ها را از آداب و معاشرت جدا شود خانه محبت و صفا و صمیمیت خراب و دریای معنویت سراب می‌گردد. افسوس که در قرون گذشته

اهل عناد و قشر مذهبی در همه جا وارد جرگه و جمع آن‌ها شده و طبق نقشه کارهای زشتی انجام دادند و آبروی اهل طریقت را بردند و نیز خانقاه را در بین مردم از احترام انداختند و لاهیجان نیز گرفتار همین بلیه بود و احوال مشاهیر آن دیار نوشته نشده است. فقط نقل قول‌ها و تنها کتابی (کتاب بزرگ خطی) که در تاریخ لاهیجان بود و شرح حال مشاهیر آن سامان نیز کاملاً نوشته شده بود در لاهیجان موجود بود و اکثر مطالب گذشته را از آن نقل می‌کردند و گویند وقایع مهم را به آن اضافه می‌نمودند یعنی آن کتاب دایرالمعارف وقایع اتفاقیه‌ی لاهیجان از قدیم تا سال ۱۳۱۸ شمسی بود که حاجی علی زارع لاهیجانی در سال ۱۳۵۵ اظهار نمود که در سیل سال ۱۳۱۸ که به لاهیجان خسارات زیادی زد و ده‌ها خانه را خراب نمود، ناپدید گشت و اینجانب قسمت ذکر مشاهیر لاهیجان را مانند دیگر قسمتها بر اساس نقل و قول سالخورده و جهان دیدگان خود لاهیجان در تاریخ اجتماعی لاهیجان (همین کتاب) می‌آورم.

عارفان لاهیجان

۱- مجدوب لاهیجی

۲- اولو بابا که خانقاه و قبر (مقبره‌ی) او واقع در لاهیجان قلعه داغی (کوه قلعه) یا اولو داغی (کوه مقدس) که علاوه بر سنگ نوشته‌ی خود (سنگ روی قبر) او سنگی دیگر و بسیار زیبا و عجیب در نزدیکی

بارگاهش بود بنام آی داشی یا آی اولدوز داشی که شب‌های چهاردهم هر ماه قمری عکس ماه در آن سنگ تلألو می‌کرد و از دور نور در آن سنگ دیده می‌شد که یکی از مهندسین نیروگاه بنام مهندس حمیدی به آقای صادقی لاهیجانی گفته بود آن سنگ را شب هنگام در سال ۱۳۵۷ یک زن و مرد اهل ترکیه بردند و گویند موقع طلوع ستاره‌ی دنباله‌دار در آن سنگ نور متحرک پیدا می‌شد تا غروب و ناپدید شدن آن ستاره و تا سال ۱۳۸۰ خرابه‌های آن مقبره باقی بود.
۳- پیر ولی صاحب خانقاه و چشمه و باغ و پیر ائولری (قیرخ منزللر- درویش ائولری) واقع در میان لاهیجان دوم و سوم و کنار جاده ابریشم این پیر ولی همان پدر امیر علی بانی کاروانسرای بزرگ لاهیجان است.
۴- غریب بابا (بابا غریب) که خانقاهش در کنار مسجد غریب لاهیجان بود و نیز در آنجا (خانقاه خود) دفن شده است. بنا به قول خانقاهش همین مسجد بود که بعداً به مسجد تبدیل شده.
۵- بابا احمد یا احمد درویش یا شاه درویش که به شاه احمد مشهور بود و مقبره‌ی چهار طاق او در گورستان قدیم بالای گورستان فعلی لاهیجان بود که مردم به آن شاه مقبره می‌گفتند و بقایای سنگ‌های خوش تراش دیوار و پایه‌های آن تا چند دهه قبل باقی بود ولی کم‌کم نه تنها آن سنگ‌ها بلکه صدها سنگ دست تراش در شکل و اندازه و

جنس‌های مختلف آن گورستان (گورستان قدیم) ناپدید یا شکسته شد و این بلا مانند بیماری خوره در تمام نقاط آذربایجان بجان فرهنگ ما افتاده که اگر علاج نشود چیزی باقی نخواهد ماند.

۶- پیر علی که مقبره‌اش واقع بود در گورستان گبران (گبریلر) که بنا به قول حاج عبداله قربانیان نود ساله لاهیجانی که در هر چهار گوشه‌ی قبر پیر علی یک سنگ میل (میل سنگی) سه کلاهی که با ظریف کاری تمام و هنرمندانه تراشیده شده بودند، وجود داشت و مردم در مناسبت‌های ملی و مذهبی در آنجا شمع روشن می‌کردند و برای برآورده شدن حاجتشان آش می‌پختند و مردم به آن مقام پیر ایچی یا پیرله ایچی و دؤرد بابالار می‌گفتند.

عالمان لاهیجان

۱- شیخ زین‌العابدین میانه‌ای لاهیجانی متوفی ۱۳۷۸ هجری قمری پنجم ماه ذیحجه عالم، طبیب و مکتبدار و صاحب کتابخانه بزرگ در لاهیجان (شخصی) که بیش از پنج هزار جلد کتاب نفیس که بیش از یک هزار جلد آن‌ها خطی بودند. چون وارث آن عالم وارسته به تبریز کوچ کرده بود. بعد از فوت او کتاب‌ها را به تبریز بردند این عالم غیر از لاهیجان به همه‌ی آبادی‌های همجوار برای خواندن عقد و دادن صلح و سازش و مشاوره می‌رفت و در همه جا احترام و اعتبار داشت و نرم خوی و راست قول بود. در اسفهلان نیز مکتب‌خانه باز کرده بود.

شاعران لاهیجان

۱- میرزا محمد علی خویی لاهیجانی در سال ۱۳۵۵ شمسی من او را تصادفی دیدم در حرم امام رضا در مشهد که در دفتر کوچک (جیبی) شعر می‌نوشت در وصف امام رضا به زبان ترکی در بغلم نشسته بود. پرسیدم: «اهل کجائی؟» گفت: «خوی، ولی متولد لایجانم. خانواده‌ی ما از لاهیجان به خوی مهاجرت کردند.» گفتم: «چرا؟» گفت: «قدیم چند خانواده از لایجان به خوی رفته بودند که با ما آشنا بودند و کسب و کارشان در خوی خوب و پر رونق بود. لذا ما را نیز کشیدند دارالصفای خوی.» گفتم: «خوی را دوست داری یا لایجان را؟» گفت: «در خوی سختی نکشیدیم و از اهلش بدی ندیده‌ایم ولی قلبم در لایجان جا مانده است.» این یک بیت از اوست:

«تشنه‌لیکدن اؤل، لئیمدن بیر ایچیم سو ایسته‌مه
اؤل آجیندان، دردینی نامرده اظهار ائیله‌مه»

۲- حاج کریم رنجبری لاهیجانی متوفی ۹۷/۸/۴ که ۷ جلد کتاب نوحه از وی چاپ شده و شعری نیز در وصف لایجان سروده.

۳- اکبر برادری اسفنجانی لاهیجانی

۴- خانم خدیجه وعیدی لاهیجانی شاعر و نویسنده که دو جلد کتاب ایشان به چاپ رسیده.

زلزله‌های تبریز (لاهیجان)

«به جای لعنت فرستادن به تاریکی یک شمع روشن کن.»

زلزله یکی از رویدادهای طبیعی است که بارها جان هزاران نفر مردم آذربایجان را بی‌جان و خانه‌های ایشان را ویران کرده است. در این میان خود تبریز و اطراف نزدیک تبریز بیشترین آسیب و خسارت را دیده و قربانی داده‌اند که لاهیجان یکی از آبادی‌های اطراف نزدیک تبریز است که قریب به سی زلزله در هزار سال گذشته دیده و در تاریخ آمده. مانند تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری محمد جواد مشکود که ۲۸ نوبت در فاصله‌ی سال ۲۳۵ هجری قمری و ۱۳۱۵ شمسی زلزله‌ی مهیب در تبریز را شرح داده است. با استفاده از مقالات سر آرنولد ویلسن و عزیز دولت آبادی و سیروس شفیقی و حسن مدنی که با استفاده از کتاب لرزه‌شناسی خسرو معظمی گودرزی جدول زلزله‌های تبریز را با ذکر تعداد تقریبی تلفات هر کدام از آن‌ها تنظیم کرده‌اند و کتاب (رساله‌ی) چارلز ملویل تحت عنوان بناهای تاریخی و زلزله‌های تبریز که در شماره ۱۹ سال ۱۹۸۱ میلادی مجله‌ی ایران، نشریه‌ی مؤسسه‌ی ایران‌شناسی بریتانیا به چاپ رسده که مهم‌ترین آن‌ها به قرار زیر است. زلزله‌ی سال ۲۴۴ هجری قمری مطابق با ۸۵۸ میلادی که در نتیجه‌ی وقوع آن شهر تبریز و آبادی‌های نزدیک و نسبتاً دور ویران و با خاک یکسان گردید.

زلزله‌ی سال ۴۳۴ هجری قمری مطابق با ۱۰۴۲ میلادی چهل هزار از تبریز و بیش از ده هزار نفر از آبادی‌های همجوار کشته و نیمی از ابنیه ویران گردید.

زلزله‌ی سال ۶۷۱ هجری قمری مطابق با ۱۲۷۳ میلادی در فصل زمستان و ادامه‌ی آن بطول انجامید و کشتار و خسارات بسیاری ببار آورد.

زلزله‌ی سال ۷۰۴ هجری قمری مطابق با ۱۳۰۴ میلادی با رعد و برق بسیار وحشتناک همراه بود.

زلزله‌ی سال ۹۵۷ هجری قمری مطابق با ۱۵۵۰ میلادی کوه‌های اطراف تبریز را دو نیم کرد و تلفات جانی و مالی بسیار به بار آورد.

زلزله‌ی سال ۱۰۵۰ هجری قمری مطابق با ۱۶۴۱ میلادی که همراه با غرش هولناک بود و بناهای زیادی را ویران نمود و بیشترین تلفات و خسارات به تبریز ، سردرود، لاهیجان، خسروشاه تا آذرشهر وارد شد و تلفات این زلزله بسیار زیاد بود.

زلزله‌ی سال ۱۱۳۳ هجری قمری مطابق با ۱۷۲۱ میلادی اکثر بناهای تبریز و آبادی‌های همجوار ویران و دویست و پنجاه هزار نفر هلاک گردید.

زلزله‌ی سال (آخرین روز سال) ۱۱۹۳ هجری قمری و اولین روز ۱۱۹۴ هجری قمری مطابق با ۱۷۸۰ میلادی که اکثر بناها را ویران و بقولی دویست هزار نفر و به قول دیگر یکصد هزار آدم کشته شدند.
زلزله‌ی سال ۱۲۰۱ هجری قمری مطابق با ۱۷۸۶ میلادی شکافی به عرض ۲ متر و به طول دو فرسنگ (۱۲ کیلومتر) در سطح زمین ایجاد نمود. و مسیر قنات‌ها را بر هم زد و آب آن‌ها را قطع و همه‌ی بناهای تبریز و اطراف (لاهیجان) خراب گردید در این زلزله بنا به قولی که سینه به سینه توسط اهالی نقل شده لاهیجان قبلی بکلی ویران و بازماندگان لاهیجان فعلی را بنا نهادند و در کتاب «در خلوت سلطان» آمده که در ۱۷ ذیقعده سال ۱۳۰۶ هجری قمری زلزله‌ی شدید همراه با رعد و برق و بارندگی نیمی از خانه و رباط لاهیجان را ویران نمود.
و در زلزله‌ی سال ۱۲۷۴ هجری قمری مطابق با ۱۸۵۷ میلادی خسارات جانی و مالی زیاد به لاهیجان وارد شد. ولی آیا این زلزله، سیل، آتش‌فشان و ... هستند که به ما ضرر می‌رسانند یا جهل و ناآگاهی و بی‌احتیاطی ما؟

«زلزله ویران ائله‌مز ائولری
ائولری ویران ائله‌ین جهل‌دیر
زلزله دشمن دئییل انسانیله
انسانی بی‌جان ائله‌ین جهل‌دیر

زلزله نالان ائله‌مز مردمی
مردمی نالان ائله‌ین جهل‌دیر»

این زلزله نیست که بناهای ما را خراب می‌کند بلکه خانه‌های الکی و نامحکم ماست که موجب ویرانی و خسارات است. باد و طوفان، باد و باران، آتش‌فشان، سیل و زلزله و ... اکوسیستم کوره‌ی زمین است. مانند شب و روز و تابستان و زمستان. این ما هستیم که باید دانش و اطلاعات و آگاهی کامل و کافی داشته باشیم و مواد و وسایل و نحوه‌ی ساخت و استحکام بناهایمان را تغییر دهیم. بطوری که در مقابل زلزله‌های خیلی شدید هیچ آسیبی نبیند. روی گل‌ها سکونت نکنیم. در مسیر سیل‌ها نباشیم تا آسیبی نبینیم. اگر یک آدم برود میان صدها حیوان وحشی و درنده و آن‌ها آن آدم را بخورند، کدام یک مقصر است؟

سیل‌های لاهیجان

«ائو دوزلدیریک بیز سئلین یولوندا
گناهی سالیریق سئلین باشینا
بیز اگر کی سئلدن اوجادا اولساق
باتماز باشماغیمیز سئلین یاشینا
بیلمه‌ییب اوتورساق چای‌دا، دره‌ده
سئل چیخار آدامین لاپ گؤز- قاشینا»

بنا به قولی وجه تسمیه‌ی لاهیجان سیل‌گاه (سله‌گاه) است. سیل به این مسیر زیادی می‌آید و هر بار یک لای از خود باقی می‌گذارد در حفر چاه و دیگر حفاری‌ها به وضوح دیده می‌شود که ته‌نشین سیل در هر بار لایه‌هایی را در سطح زمین از خود باقی گذاشته. حتی از آن ورق‌ها می‌توان تعداد و فاصله زمانی و شدت سیل را فهمید. ولی از صدها بار سیل که از آن ورق‌های ته‌نشین سیل شمرده می‌شود، تنها چهار بار آن‌ها به یاد اهالی لاهیجان مانده و سینه به سینه نقل می‌شود که آن‌ها از این قرار است.

۱- سال ۱۲۱۱ هجری قمری
۲- سال ۱۲۸۸ هجری قمری
۳- سال ۱۳۱۸ شمسی

۴- ۱۳۵۰/۳/۲۲ شمسی و این آخرین سیلی بود که به لاهیجان آمد و قربانی زیادی گرفت و خسارات بسیار اموال شخصی و عمومی لاهیجان و لاهیجانیان وارد آورد. تعداد کشته‌ها قریب به سی نفر بودند که بیست و دو نفر در همان روز و بقیه که زخمی یا رمقی داشتند ولی بهبودی نیافته و از دنیا رفتند. ولی زخمی‌های سطحی که بیش از پنجاه نفر بودند به تدریج خوب شدند. کشته‌شدگان بعضی از وحشت مردند. بعضی زیر آوار ماندند و تعداد زیاد آن‌ها در آب گل آلود سیل غرق شدند. شماری از آن‌ها از خود آبادی جمع‌آوری و برخی از آن جان باختگان را سیل کیلومترها به طرف روستاهای پایین برده بود که با کمک مردم همنوع‌دوست منطقه، مخصوصاً از اهالی سردرود، خسروشاه، رادار و همه‌ی روستاهای همجوار لاهیجان جستجو و در عرض چند روز همه‌ی اجساد پیدا و جمع آوری شدند. فردای آن روز اکثر روزنامه‌ها سیل لاهیجان را شرح دادند و اسامی تعدادی از جان باختگان را بدین شرح نوشتند:

۱- خدیجه بقائی فرزند حیدر ۴۵ ساله

۲- سکینه بقائی فرزند غلامحسین

۳- فاطمه بقائی فرزند غلامحسین ۱۵ ساله

۴- ابراهیم بقائی فرزند غلامحسین ۵ ساله

۵- رقیه قربانیان فرزند عبداله ۲ ساله

۶- سوره قربانیان فرزند عبداله ۹ ساله

۷- حاجیه جباری فرزند جعفر ۳ ساله

۸- یعقوب جباری فرزند جعفر ۶ ساله

۹- مریم قربانیان فرزند سیف ۶ ساله

۱۰- معصومه راحتی فرزند رحیم ۲ ساله

۱۱- رباب سرخی فرزند محمد علی ۳ ساله

۱۲- فاطمه نجفی فرزند حسن ۴۰ ساله

۱۳- اکبر صداقتی فرزند امیر آقا ۳ ساله

۱۴- امالپرور وظیفه فرزند عبداله ۸ ماهه

۱۵- محمد حسین هاشمی فرزند علی اسلام ۶ ساله

۱۶- فریده فکری فرزند محمد ۱۳ ساله

۱۷- سلطان فرزند محمد تقی ۴۰ ساله

۱۸- فاطمه سلطان فرزند ابراهیم ۶۰ ساله

۱۹- سوره مرصل اصغری فرزند عباس ۶۰ ساله

در همان روز (۱۳۵۰/۳/۲۲) سیل در اسفهلان جان چند نفر را گرفت. عده‌ی زیاد از مردم مهربان سردرود به لاهیجان رفته و قریب به بیست نفر از جان باختگان را که آماده بودند به سردرود آورده دفن نمودند. ریش سفیدان لاهیجان هم قبول کردند. از هر طرف و دیار به لاهیجان آمده بودند. هزاران نفر از دلسوختگان با چشم گریان در آن

جمع شرکت داشتند. قیامتی برپا شد. غوغائی از مردم برخواست. کشته شدگان سیل را با احترام و اکرام تمام به سردرود حمل کردند. قیامت دیگری نیز در سردرود شکل گرفت. میان جان باختگان بچه‌های خردسال و طفلان معصوم حتی شیرخوار نیز بودند. زنان سردرود موی‌کنان، زجه و ناله می‌کردند. افغانشان به آسمان می‌رسید. گورستان سردرود پر بود از جمعیت ده‌ها نفر از اهالی سردرود. لقمه‌های نان و پنیر و سبزی در طبق‌ها و سینی‌ها آماده و برای احسان پخش می‌کردند. سقایان آب و شربت و چای می‌دادند زنان حلوا و غیره و خرمای زیاد آورده بودند. چند بار در سردرود مجلس عزاداری بی‌نظیری بر پا شد. مدتی زیاد هر پنجشنبه اهالی سردرود مخصوصاً زنان در سر قبر آنان که در یک صف دفن شده بودند حاضر و گل روی قبر آنان می‌گذاشتند و حلوا پخته با خود می‌آوردند و پخش می‌کردند و نغمه‌های غم (غم نغمه‌سی – اوخشاما) خوانده گریه می‌نمودند.

ماجرای یک زن قهرمان و فداکار لاهیجانی در روز آمدن سیل:

آن زن با طفل شیرخوارش در خانه بودند. سر و صدا را شنیده و می‌خواهد بچه را برداشته فرار کند. ولی سیل همه‌ی راه‌های فرار را پر کرده بود. سیل داخل خانه هم می‌شود. چون دیوارها از خشت خام بود، آن زن فهیم می‌فهمد که خانه فرود خواهد آمد و خراب خواهد شد تا سیل کاملاً بالا نیامده خود را به در کوچه می‌رساند و از غرش و بالا

آمدن سیل می‌فهمد که اوضاع خراب است لذا جهش کرده با یک دست بالای در را می‌گیرد و با یک دست بچه را بالا نگه می‌دارد. و با چهار انگشت خود آویزان می‌شود و دو ساعت دوام می‌آورد تا دیوار همسایه خراب و آب به دربند پشت خانه که سرازیر بود می‌رود چون سیل هم تقریباً قطع شده بود مردم به کمک آمده آن زن جان نثار که انگشتانش در حال قطع شدن بود را به جای امن و بلند می‌رسانند و با تراکتور به جاده رسانده و چون جاده را گل و لای پوشانده بود با هزار مکافات به سردرود می‌آورند و در بهداری سردرود دارو ریخته فوراً با ماشین به بیمارستان شیر خورشید تبریز انتقال دادند. چند نفر دکتر فداکار در عرض چند روز معالجه نگذاشتند انگشتان آن زن لاهیجانی قطع شود و بعد از مدتی از بیمارستان مرخص ولی تا آخر عمر آن انگشتان کمی سست و عاجز بودند.

و زن دیگر لاهیجانی با یک دست از درخت آویزان و با یک دست یک بچه و با دندان بچه‌ی دیگر را تا فروکش کردن آب سیل و رسیدن کمک نگه داشته بود. لاهیجان علاوه بر مردانی بزرگ و رادمرد، مهد زنان بزرگ، شجاع و مشهوری می‌باشد. از جمله از آن زنان گور قیزی، ننه خانیم، رئیس خانم، ننه قیز، میرزاده خانم، میرزا باجی و... نقل کرده‌اند سیل گاومیش حاج حسن کشتی را با بچه‌اش برد و فردا بعد از غروب آفتاب با زخم‌های زیادی بر می‌گردد خود حاج

حسن نقل می‌کند گاومیش بدون بچه‌اش برگشت بعد از یک روز بچه‌اش نیز پیدا شد ولی شیرش کم شده بود. چون بچه‌اش مرده بود شخصی وارد پوست بدن و سر آن را کنده بعد دوخته و داخلش را پر از کاه کرد و چنان درست نمود که شبیه بچه‌اش شد. موقع دوشیدن گاومیش بچه‌اش (بچه‌ی مصنوعی) را در مقابلش نگه می‌داشتیم. آن را می‌بوئید و می‌لیسید و شیرش زیاد می‌شد تا اینکه به مقدار قبل از سیل رسید. حاج اسماعیل فکر نقل می‌کرد بعد از پانزده روز در انبار کاه یکی از همسایگان هنوز دانه‌های یخ (تگرگ) که در روز سیل باریده بود باقی مانده بود. آن قدر سیل آن‌ها را جمع و به داخل حیاط و خانه‌های لاهیجان آورده بود که بعد از پانزده روز کاملاً آب شده و از بین رفته بودند. مردی دیگر نقل کرد تگرگ (دولو) به بالای دره‌ی لایان (لایان دره‌سی) بیش از نیم متر باریده بود که دانه‌هایش بزرگ و بعضی بزرگتر از تخم‌مرغ بودند که سیل صدها تن از آن‌ها را در جلو خود مانند سد و دژی عظیم که چند متر بلندی داشت می‌آورد و از حرکت و سائیده شدن آنها زمین در زیر پای آدمی می‌لرزید و صدای ترسناک ایجاد می‌شد که قبل از رسیدن سیل همه را وحشت زده کرده بود. سالخوردگان لاهیجانی خاطراتی دارند و نقل می‌کنند. از یکی از پیرمردان خیلی ساده پرسیدم: «چه خاطره‌ای داری؟» گفت: «چند روز قبل از سیل مادر زن محمدرضا شاه، مادر فرح به لاهیجان آمده بود،

که از شومی قدم او سیل آمد. ولی علت وارد شدن سیل به داخل آبادی (لاهیجان) عدم وجود سد و دیوار حایل رودخانه بود که بعد از سیل به فرمان فرح سد احداث شد.

قحطی‌های لاهیجان

قحطی‌های زیادی در دنیا رخ داده به علت‌های گوناگون. از جمله سیاست‌بازی زمامداران، خیانت و بی‌لیاقتی و ضعف مدیریت و بی‌اهتمامی حاکمان، جنگ و حمله و غارت‌ها، قطع ارتباطات بین‌المللی و بین شهری، نا امنی راه‌ها و شهرها، خشک‌سالی و قطع بارش برف و باران یک و دو سال یا سال‌های متوالی، ملخ زدگی (ملخ خوارگی)، وزیدن باد آتش زن (باد سرخ) که این بادی است بسیار گرم که همه‌ی گندم و جو و درخت و گل و گیاه و ... را به آتش می‌کشد و یا خشک و نابود می‌کند و علت‌های زیادی دیگر که نمونه‌ی همه‌ی این‌ها را در تاریخ آورده‌اند با اینکه از ضبط همه‌ی قحطی‌ها، زلزله‌ها، جاری شدن سیل، بارش تگرگ غیر عادی، بارش سنگ و ماهی و باران سرخ مانند خون که به آن باران خون می‌گفتند و .. غفلت شده ولی باز هزاران مورد در کتاب‌ها و گزارشات و خاطرات و غیره آمده است. از جمله طبری در تاریخ خود می‌نویسد: «ایران در زمان فیروز هفت سال متوالی به بلای قحطی باران گرفتار شد.»

قحطی‌های سال ۱۱۵ و سال ۳۲۳ هجری قمری خراسان.

قحطی سال ۵۴۸ هجری قمری شهر بیهق

قحطی‌های سال ۴۲۱ هجری قمری و ۴۳۱ هجری قمری نیشابور.

قحطی سال ۵۰۴ هجری قمری غزنین.

قحطی نیمه‌ی دوم قرن چهارم هجری قمری هرات در دوران ملک فخرالدین.
قحطی استر آباد (گرگان) در ایام اقامت لشگریان عضدوالدوله.
قحطی‌های سال ۲۲۰ و ۴۰۰ هجری قمری سیستان
قحطی‌های کرمان متعدد در سنه‌های مختلف از جمله سال ۷۷۵ و ۸۱۹ هجری قمری
قحطی بم پس از لشگر کشی‌های سلطان اویس و ابابکر به بم
قحطی یزد در سال ۷۹۷ هجری قمری
قحطی‌های اصفهان در سال ۴۴۲ و ۴۴۴ و حدوداً سال ۵۸۰ و ۷۵۰ و ۱۰۷۸ و ۱۱۱۹ و ۱۱۳۰ و ۱۳۴ و ۱۱۳۶ و ۱۱۶۵ و ۱۲۲۰ و ۱۲۸۸ هجری قمری و سال ۱۳۲۹ هجری قمری و ۱۳۲۰ شمسی
قحطی فارس در سال ۱۲۲۸ هجری قمری
۲۷۳ هجری قمری در تهران و ری و نیز قحطی های ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۱۲۷۸ و ۱۲۸۸ و ۱۳۰۲ و ۱۳۱۶ و ۱۳۱۷ و ۱۳۲۰ و ۱۳۲۱ و ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ و ۱۳۳۶ هجری قمری و قحطی سال ۱۳۲۱ شمسی تهران و ری، قحطی ساوجبلاغ در سال ۴۳۸ هجری قمری، قحطی سال ۱۲۷۳ هجری قمری آذربایجان و لاهیجان و قحطی‌هایی که اکثر نقاط ایران از جمله آذربایجان و لاهیجان را فرا گرفت. یکی قحطی سال‌های ۱۲۴۹ الی ۱۲۵۰ شمسی، ۱۲۸۷ الی ۱۲۸۸ هجری قمری، ۱۸۷۰ الی

۱۸۷۱ میلادی که یک و نیم میلیون از ده میلیون نفر نفوس ایران دوره ناصری کشته بجای گذاشت. و قحطی سال‌های ۱۲۹۶ الی ۱۲۹۸ شمسی، ۱۹۱۷ الی ۱۹۱۹ میلادی که ۸ الی ۱۰ میلیون کشته شد که چهل درصد مردم ایران آن زمان بود و به قحطی بزرگ ایران مشهور است. قحطی سال ۱۹۱۶ میلادی که مردم به انبارهای دولت و انبارهای دیگر، فروشگاها، نانوائی‌ها و .. حمله و غارت نمودند که علت اصلی آن قحطی، خرید گسترده‌ی غلات و حبوبات و هر نوع مواد غذایی دیگر توسط انگلیس و وارد نکردن مواد غذایی از هندوستان و بین‌النهرین بدلیل ناامنی راه‌های بری و بحری و خشکسالی و وبا و عدم پرداخت پول نفت ایران از سوی روس و انگلیس و بهم خوردن تولید و تجارت و هجوم ملخ و ... در این قحطی فقط یک میلیون تومان وام بلاعوض از طرف دولت آمریکا و دو میلیون دلار نقد اهدایی از سوی مردم آمریکا به مردم ایران شد. در این سه قحطی چنان اوضاع وخیم شد که در بعضی از ولایات ایران از جمله آذربایجان منجر به آدم خواری، بچه دزدی، مرده خواری شد. بعد از آن که همه‌ی خوردنی‌ها و حیوانات اهلی و غیره اهلی خورده شد که حتی یک گربه و سگ نماند. لاهیجان نیز در این قحطی‌های بنیان کن و خانمان سوز مانند سایر نقاط دیگر قحط زده دچار بدترین وضعیت شد. چنانچه نقل شده آذوقه (زمار) تمام شد. حتی ذخیره‌ها نیز خورده شد. چیز معمول

برای خوردن باقی نماند. کار به سختی کشید مردم با پریشانی شدید روبرو شدند. گرسنگی نظم زندگانی همه را بر هم زد. بعضی از مردم مرده‌خواری را نیز تجربه کردند. بی‌نانی قربانی‌ها گرفت و بی‌خانمانی‌ها به بار آورد. اوضاع در آبادی‌های بزرگ مانند سردرود بدتر از لاهیجان و در تبریز بدتر از سردرود بود. دزدی و غارت و مرده‌خواری و مردارخواری و آدم‌خواری در شهرها بیشتر از روستاها بود. در بیستم تیر ماه ۱۳۲۱ و در بیست و ششم اسفند ماه ۱۳۲۱ و در هشتم تیرماه ۱۳۲۲ جمع کثیری از مردم گرسنه و برهنه‌ی تبریز به ادارات از جمله استانداری، شهرداری هجوم برده و فریادشان به آسمان می‌رفت و می‌گفتند: «ما عور مانده‌ایم و چیت (پارچه‌ی چیت) نمی‌دهید تا تن خود را بپوشانیم و ما فقط چشم خود را به نان خالی دوخته‌ایم که از گرسنگی تلف نشویم. ما حاضر نیستیم از گرسنگی بمیریم. به ما نان بدهید. مردم بیچاره از صبح تا شام در صف نانوایی‌ها برای گرفتن نان با پته (کوپن نان) می‌ماندند و نان چه نانی (کدان نان) که در آن همه چیز از شن نرم و خاک ، ذرات اره چوب، آرد پوست سبز خشک بادام، کیریش و ... پیدا می‌شد و چه خاطرات تلخ گفته و نوشته‌اند که تن هر خواننده و شنونده را به لرزه می‌اندازد. این قانون فطری است که تغییر ناپذیر است که گرسنگی طبیعت انسان را به تلاش و کوشش و مبارزه وا می‌دارد و شکم گرسنه از تماس با نیزه و سرنیزه نمی‌هراسد و به هر

کاری دست می‌زند نه حلال و حرام و نه پاک و ناپاک می‌شناسد. گفته‌اند گرگ گرسنه چون گوشت بیابد نپرسد که این گوشت ناقه‌ی صالح است یا خر دجال

آجین ایمانی اولماز.

آج آدام آللاهین پهلوانی‌دیر. یعنی جسور است.

آج آدام اؤزونو اودا، سویا وورار.

آج آدام داشدان یوموشاغی یئیر.

آج الینه دوشنی یئیر.

آجا میت اتی حلال‌دیر.

آجلیق شوخلوق گؤتورمز.

آج خطرناک اولار.

آج قاباغیندا دایانما.

آجا اؤلمک و اؤلدورمک سو ایچیم‌دیر.

آج قودورغان اولار.

آج نصیحت ائشیتمز.

آج قارین چؤرک ایسته‌ر.

آجین نغمه‌دن ده آجیغی گلر.

آج دینج اولماز. (آج دینج دورماز.)

آج قورد آسلانی باسار.

آج قورد بالاسینی یئیر.
آج قیلینجا چاپار.
آج هامی ایله ساواشار.
آجا منطق ایشله‌مز.
آج بیر آیاغین قویار شریعتین اوستونه، بیرین ده قانونون اوستونه.
آج نمنه یئمز؟
آجدان قاچ.
آجلیق آداما اویون اؤیردر.
آجلیق اؤلوم کؤلگه‌سی‌دیر.
آجلیق تقوانی پوزار.
آج هار اولار.
آج قان دئیر.
آج آجیقلی اولار.
آج نه خیر بیلر نه زیان.
آجالان ائششک آتدان چوخ قاچار.
آجی دیندیرمه.
آجلیق آجی اولار.
پیرمردی نقل کرده بود در آن قحطی از اذان صبح تا اذان مغرب در صف نانوائی ایستادم. نوبت به من نرسید تا یک قرص نان به من

بدهند و مردی که حدوداً پنجاه نفر از من جلوتر در صف بود، نوبتش موقع غروب آفتاب رسید و یک نان گرفت و به راه افتاد و مردی دیگر آن نان را از دست او قاپید و به رو به زمین افتاد و شروع کرد به خوردن و صاحب نان آن قدر با سنگ یک مشتی به پشت و گردن و سر او کوبید که نانش را پس بگیرد ولی او خورد و مرد و صاحب نان نیز در بغل او به زمین افتاد و جان داد. این جریان در سردرود رخ داده بود.

ازدواج در لاهیجان

ازدواج اقوام ترک با نگاهی به ازدواج در لاهیجان

نوشتار پیش رو در خصوص ازدواج، حاصل تحقیق و مطالعه‌ی کتاب‌ها و تحقیق میدانی و مصاحبه‌های حضوری اینجانب (نویسنده) با پیرمردان و پیرزنان و مطلعین در مناطق مختلف آذربایجان، مخصوصا در **لاهیجان** می‌باشد. از کلیه‌ی دوستان و عزیزانی که در لاهیجان و سایر مناطق قبول زحمت نموده و مرا در این تحقیق یاری نمودند (هر چند خیلی از آن‌ها به رحمت ایزدی پیوسته‌اند) تشکر و قدردانی می‌نمایم.

ازدواج در اقوام ترک مفصل‌تر و جالب‌تر از همه‌ی اقوام است. چنانچه در قدیم بیشتر اقوام ترک دو ماه مراسم عروسی را طول می‌دادند. ادبیات غنی ترک‌ها پر است از ماهنی‌ها و حکایات و آداب مراسمات عروسی و مدت زمان (دو ماه- چهل روز و شب- هفت شبانه روز) عروسی و رسوم و باورهای مربوط به ازدواج و عروسی مخصوصاً در آذربایجان و **لاهیجان**.

لاهیجان (**لایجان** در اصطلاح محلی)، یکی از آبادانی‌های باستانی اقوام ترک در نزدیکی تبریز مابین سردرود و خسروشاه (با نماد کوه قیز قلعه‌سی با قدمت بیش از هزار سال، بعد از پلیس راه در سمت جنوب)

بوده است. در حال حاضر آبادترین روستای منطقه و پـر رونـق‌تـرین از نظر اقتصادی و فرهنگی با بیش از شش هزار جمعیت و در شرف شـهر شدن می‌باشد.

وضعیت زن و تشکیل خانواده (ازدواج) در دوره‌ی نو سنگی معلوم نیست ولی دیرینه شناسان حدس می‌زنند حدود ده هزار سال پیش به بعد، حدود دو هزار سال زنان ایران عهده‌دار امور خانواده و قبیله و جامعه بوده‌اند و این بیست قرن، دوران زن‌سالاری و مادر شاهی بوده و داستان‌های اساطیری ایران نیز به همین اساسند. دکتر گیرشمن نیز در مشاهدات خود در غار تنگ بیده‌ی لرستان همین معنی را تأیید می‌کند. ازدواج در آن زمان هیچ محدودیتی نداشته، به طوری که تمام زنان متعلق به تمام مردان و به عکس بوده است. بعد ازدواج دسته جمعی بوده است. یعنی تعداد معینی از زنان با تعداد معینی از مردان ازدواج می‌کردند، ولی هیچ یک حق رابطه جنسی با زنان یا مردان خارج از گروه خود را نداشته‌اند. بعد ازدواج مشترک برای زنان ممنوع شد ولی برای مردان کماکان باقی ماند. اسلام نیز برای زن یک مرد و برای مرد چهار زن قائل شده است. زنان ایران قبل از حمله عرب از حقوق و آزادی‌های بیشتری برخوردار بودند. (مرتضی راوندی جلد ۳ صفحه

۶۲۲) جرجی زیدان می نویسد: زن عرب قبل از اسلام با عفت و شرافت زندگی می کرد و از حقوق و اختیارات فراوانی برخوردار بود. ولی بعد از نهضت اسلامی به تدریج از حقوق و اختیارات زنان کاسته شد. قبل از اسلام عفت آن‌ها ثمره‌ی آزادی‌خواهی و استقلال‌طلبی آن‌ها بود. زیرا زنی که با استقلال و آزادی خو گرفته، تحمل ننگ و عار نمی‌تواند بکند و برعکس زنی که در ذلت و اسیری به سربرده و به قید حجاب و پرده مقید گشته زودتر تن به خواری دهد. کاری که برای آن زن آزاد مستقل ننگ می نماید، زن بدبختی که در قید اسارت است، آن را عار نمی‌شمارد. عرب‌های قبل از اسلام همسر یگانه خود را ستایش می‌کردند و تنها زن او یار و یاور و غمگسار او بود در رنج و راحت و سفر و حضر. ولی در بعضی از ممالک قانون شیوه‌ی ازدواج بر اساس وحدت زوج و زوجه وضع گردید. از آن زمان که ازدواج رسمیت یافته و انتخاب همسر و شوهر و ارتباط دائمی با آن منوط و مشروط به عقد ازدواج شد، تشکیل خانواده نیز جزء از این طریق ممکن نشد. فکر هر دختر و پسر جوان و مجرد همیشه مشغول به پیدا کردن شریک زندگی خوب برای خود گردید. هنوز نیز این روال ادامه دارد. روش‌های دیگر مانند دوست دختر و دوست پسر و ازدواج دسته جمعی مدرن در

بعضی از کشورها و شهرهای خودمان به صورت پراکنده گزارش شده ولی در هیچ جای دنیا به صورت قانون درنیامده است و طبیعتاً انسان همیشه نگران آینده و سرنوشت خود بوده و خواهد بود و در این مورد به هرگونه تلاش دست زده و می‌زند و به هر راه و بی‌راهه حتی بعضاً راه و روش‌های دور از عقل رفته و دچار خیالات وافی شده و قبول خرافات کرده و گرفتار باورهای غلط شده‌اند تا آنجا که متوسل به ساحران، جادوگران، دعانویسان، کف‌شناسان، قیافه‌شناسان، بخت‌گشایان سودجو شده‌اند. مردم آذربایجان و لاهیجان نیز مانند مردم سایر بلاد دچار این قبیل چیزها بوده‌اند. ولی خوشبختانه مردم بافرهنگ لاهیجان از چند دهه قبل پی به غلط و بی‌اساس بودن آن روش‌ها برده و با هوشیاری و فرهنگ‌سازی تدریجی محیط زندگی و آبادی خود را از این آلودگی‌ها پاک نموده‌اند. چنانچه اکنون لاهیجان در روشن‌بینی و پاک‌ضمیری نمونه است. آنچه پیر مردان و پیر زنان شهرها و روستاهای اطراف آذربایجان، مخصوصاً لاهیجان سینه به سینه شنیده و نقل کرده‌اند و در روزگاران قدیم به صورت عرف درآمده بود، بسیار است که به چند نمونه اشاره می شود تا بدانیم جهالت برای

بشر چه قدر گران تمام شده و انسان‌ها برای خود چه قید و بندهائی درست کرده‌اند.

۱- روز بیست و هفتم ماه رمضان که روز قتل ابن ملجم مرادی می باشد، زن‌ها آرایش کرده و به مساجد می‌رفتند و با پارچه‌هایی که از قبل تهیه کرده بودند، در بین دو نماز پیراهن مراد می‌دوختند و باور داشتند که با پوشیدن آن بخت آن‌ها گشاده خواهد شد و نیز باور داشتند که پول آن پارچه باید از راه گدائی بدست آید و ناشناس و رو پوشیده در کوچه و بازار گدائی کرده پول آن پارچه را بدست می آوردند.

۲- دختران دم بخت از زیر تفنگ سرباز (نظامی) رد می‌شدند تا بختشان گشاده شود.

۳- از میان زه وکمان پنبه زن (حلاج) رد می‌شدند.

۴- درب خانه‌ها دو نوع درکوب داشتند، یکی به شکل آلت نرینه (آلت مرد) و دیگری به شکل آلت مادینه (آلت زن). مادر دختر دم بخت سر درکوب نرینه را می‌گرفت و دختر به نیّت گشاده شدن بخت خود از میان در و مادرش و از زیر درکوب نرینه و دست مادر رد می‌شد و این کار را هفت بار تکرار می‌کردند. در تاریکی شب که کسی آن‌ها را نبیند.

۵- شب قدر یعنی شب بیست و سوم ماه رمضان بیدار می‌ماندند و احیا نگه می‌داشتند تا بختشان گشاده شود.

۶- روز چهارشنبه سوری قبل از مراسم پریدن از آتش سوار بر پارو می شدند (کورک مینمک) و حرکت می‌کردند. دور چشمه یا تونقال آتش یا دور حوض آبی که در حیاط خانه داشتند، چرخ می‌زدند. در آن حال یکی از تماشا کنندگان از مادرش می‌پرسید: دخترت کجا می‌رود؟ و مادر در جواب می‌گفت: دخترم سوار بر پارو شده و به خانه‌ی بخت می‌رود.

۷- به فالچی (فال‌بین) مراجعه می‌کردند و از طرف بخت دعا گرفته و اعمالی بجا می‌آوردند تا بختشان گشاده شود.

۸- پسرها و دختران جوان مجرد در هر چهارشنبه (چهار چهارشنبه‌ی آخر سال یعنی چهارشنبه‌های ماه اسفند) مخصوصاً چهارشنبه‌ی آخر سال (چهارشنبه سوری- آخر چرشنبه) از روی آتش مراسم چرشنبه سوری می‌پریدند. برای گشاده شدن بخت.

۹- پریدن از روی آب جوی یا چشمه در صبح روز چهارشنبه‌ی آخر سال (چهارشنبه سوری) برای گشاده شدن بخت.

۱۰- رد شدن از زیر شکم قوچ یا شیر سنگ.

۱۱- مادر دختر دم بخت به قصاب یا سلاخ کله قندی می‌داد تا چادر دخترش را از میان روده‌ی گوسفند عبور دهد تا با به سر انداختن آن چادر بخت دخترش گشوده شود.

۱۲- از میان دو میل سنگی که در قدیم به شکل آلت نرینه تراشیده و روی قبر مردان نامی می‌گذاشتند، رد می‌شدند. با عنایت به شواهد موجود در قبرستان قدیم و جدید و آثار سنگی متعدد باقیمانده از سده‌های گذشته، این مورد در لاهیجان مرسوم نبوده است.

۱۳- قفل بستن بر جاهای مقدس مانند مقبره‌های عارفان، پیرها، زیارتگاه‌ها و دیگر اماکن متبرکه که از غیب آن قفل همراه با بخت آن‌ها گشاده شود. این مورد در لاهیجان مرسوم نبوده است.

۱۴- مادر دختر دم بخت دست خود را بر سر سنگ میل که به شکل آلت مردان بود که حدوداً یک متر و بیست سانتی‌متر بلندی داشت می‌گذاشت و دخترش از زیردست مادرش رد می‌شد. این مورد در لاهیجان مرسوم نبوده است.

۱۵- سنگ ریزه بر سر میل سنگ می‌چسباندند. اگر می‌چسبید و به زمین نمی‌افتاد، می‌گفتند: بخت گشاده شد.

۱۶- پارچه به درخت یا سنگ یا چیزهای دیگر که در آن محل مقدس می‌دانستند، می‌بستند که باد یا دست غیب آن را بگشاید و همراه و همزمان با گشوده شدن آن، بخت نیز گشوده شود.

۱۷- نذر گفتن به شخص یا مکانی خاص برای گشوده شدن بخت.

۱۸- دختر دم بخت در راه مکتب‌خانه رفت و آمد می‌کرد. در ساعاتی که اطفال به صورت پراکنده به مکتب‌خانه می‌رفتند یا برمی‌گشتند، پنهانی به هفت تا از اطفال مکتب‌خانه حلوا شکری یا سیب می‌داد تا با دعای آن‌ها بخت او گشاده شود. با توجه به سابقه‌ی کم مکتب‌خانه در لاهیجان شواهدی در این خصوص ثبت نگردیده است.

۱۹- در چهارشنبه سوری آجیل مشکل‌گشا می‌خریدند و به نیت بخت‌گشائی به دستمال پسر بچه‌هائی که در آن شب به حیاط‌ها می‌انداختند، بسته و به بیرون می‌انداختند و صاحبان دستمال‌ها که منتظر بودند دستمالشان پر برگردد، آن را برداشته و خوشحال می‌شدند.

۲۰- مادر بی‌چاره کاسه و قاشق مسی برداشته، روی خود را پوشانده، به در خانه‌ها رفته و با کوبیدن قاشق به کاسه صاحب‌خانه‌ها آن صدای مخصوص را شنیده و به مطلب پی می‌بردند و پولی به آن زن می‌آوردند و او آن پول‌ها را جمع و آش بخت‌گشا می‌پخت و به مردم می داد.

۲۱- دختران دم بخت چهل روز صبح، پشت سرهم قبل از طلوع آفتاب، جلوی بیرونی در خانه‌ی مسکونی خود را آب و جارو می‌کردند. برای گشاده شدن بخت خود. اگر این کار را یک روز قطع می‌کردند، از اول شروع می کردند تا چهل روز پشت سر هم باشد و اثر کند.

۲۲- از هفت سفره‌ی نذر (احسان) ذره‌ای نمک به دست آورده جمع می‌کردند و اوّلین چهارشنبه‌ی ماه پیش رو را روزه گرفته و آن هفت نمک هفت اوجاق را به طعام افطار خود می‌ریختند و آن طعام را می‌خوردند. جهت گشاده شدن بخت.

۲۳- شب چهارشنبه سوری دختران مجرد به گوشه‌ی چادر یا چارقد خود گرهی می‌زدند و بر سر گذری می‌رفتند و از اوّلین عابر می‌خواستند که گره از لباس آن‌ها بگشاید. با گشوده شده آن گره، بخت آن‌ها در سال جدید گشاده می‌شد.

۲۴- دختران و پسران دم بخت در تاریکی شب چهارشنبه سوری در کنار دیوارهای مسیر عابرین یا پشت در خانه‌ها می‌ایستادند و به سخنان آن‌ها گوش می‌دادند و یک سخن خوش و نیک آن‌ها را امیدوار به گشوده شدن بختشان می‌کرد و این کار را فال‌گوش (آچار سالما) می‌گفتند.

۲۵- مادر دختران دم بخت نذر پختن سمنوی حضرت فاطمه می‌کرد و با شرایط خاص آن را پخته میان همسایگان پخش می‌کرد. کنار اوجاق سجاده‌ای برای حضرت فاطمه باز می‌کردند و باور داشتند که او نماز صبح را در آنجا خواهد خواند. پختن سمنو از ساعت هشت شب آغاز و موقع نماز صبح تمام می‌شد.

۲۶- برای گشاده شدن بخت دختران آش امام (امام آشی) پخته و پخش می‌کردند. برای هر امام چیزی بر آن آش اضافه می‌کردند. مثلاً برای یکی از امامان نخود، برای دیگری عدس، برای دیگری برنج ... و نمک آش را بنام حضرت فاطمه می‌انداختند.

۲۷- به نیّت گشوده شدن بخت فرزندان شله زرد امام حسن می‌پختند. به چهل خانه می‌دادند.

۲۸- قدیم در خانه‌ها حیوانات گوناگون نگهداشته می‌شد. از جمله شتر، اسب، قاطر، الاغ، گاومیش، گاو، گوسفند، بز، سگ، گربه، غاز، اردک، بوقلمون، مرغ و خروس و انواع پرنده‌ها و دختران دم بخت آب دادن آن‌ها را به نیّت گشوده شدن بخت خودشان به عهده می‌گرفتند و در این امر دقّت می‌کردند. علاوه بر این‌ها مادر، مادربزرگ، عمه و خاله‌های دختران دم بخت آن‌ها را چیزهایی از آداب شوهر یابی یاد

داده و با خود به مجالس، حمام‌های عمومی، عروسی‌ها می‌بردند تا با تعریف و نشان دادن آن‌ها به دیگران شوهر پیدا کنند و مادر یا خواهر پسران جوان که برای انتخاب یک عروس خوب برای خانواده‌ی خود در جستجو و تکاپو بودند، آنها را دیده و یکی را می‌پسندیدند. به بهانه‌ای دختر را می‌بوسیدند تا از عدم بدبوئی دهان او خاطر جمع شوند و در حمام‌های عمومی به بدن عریان دختران و سر و صورت و موهای آن‌ها دقت می‌کردند. معمولاً دنبال دختران با ادب و خوشگل از خانواده‌های اصیل و اهل بودند. دختران دم بخت در حمام‌ها به دوش زنان بزرگ خانواده‌ها آب نیم گرم (ولرم) می‌ریختند و در مجالس به بزرگان و گیس سفیدان جا داده و احترام می‌کردند و با پخش چای، قلیان و چپق و غیره خود را نشان می‌دادند و در تمامی مناسبت‌ها و مراسمات ملّی و مذهبی مخصوصاً دهه‌ی محرم و چهار هفته بازار اسفند ماه دختران و پسران خود را آراسته و زیبائی و استعدادهای خود را نشان داده و برای پیداکردن شریک زندگی تلاش و جدیّت می‌نمودند. قدیم در هفته بازارها قسمتی از بازار و محوطه را در اکثر شهرها مخصوصاً ایلخچی بنام «سؤیگولو بازار» در نظر می‌گرفتند و پسران و دختران مجرّد به شرط همراه بودن با مادر یا خواهر خود به

آن قسمت رفته و برای خود جفت انتخاب می‌کردند. مشهور است که در یکی از روستاهای اطراف تبریز مادران در روز اول ماه محرم به دختران خود لباس‌های نو پوشانده و راه و رسم پیدا کردن شوهر و دلربائی پسران را می‌آموختند و می‌گفتند: دخترم اگر زرنگ نباشی و پسری برای خود پیدا و دست و پا نکنی کارت به محرم سال آینده می‌ماند. سعی کن در این ده شبانه‌روز کار خود را بکنی و نیز مادر به دلّاله‌ها، پیر زنان و مشاطه‌ی محله سفارش می‌کردند که اگر چنین پسری یا چنین دختری سراغ داشتید، خبر کنید معمولاً دلاله‌های کهنه کار در پیدا کردن دختر برای پسران و پسر برای دختران پیش‌دستی می‌کردند. آن‌ها ایل‌دار بودند و همه را می‌شناختند. اخلاق، رفتار و اسرار مردم را می‌دانستند. به خانه‌ها راه داشتند. هر روز به بهانه‌ای به خانه‌ها سر می‌زدند. اگر موفق در کار خود می‌شدند، انعام خوبی می‌گرفتند. پیر زنانی در لاهیجان قدیم بودند که در ایجاد شرائط برای انتخاب همسر و فراهم نمودن مقدمات ازدواج خبره بودند و این کار را برای خود اسباب شغل قرار داده بودند، بنام خواستگار خانم یا ننه (ائلچی ننه). در حقیقت فرزندان جوان، مخصوصاً دختران دم بخت در خانه فکر و اندیشه‌ی پدر و مادر را مشغول می کند و نیز مسئولیّتی

است سنگین بر دوش آنان و همیشه دغدغه‌ی ایشان انتخاب همسر آن‌هاست و بزرگ‌ترین آرزوی آنان خوش بختی و عروسی کردن فرزندانشان است. قدیم دختران مجرّد را بار سنگینی بر دوش خود می‌دانستند. قابوس ابن وشمگیر در کتاب قابوس‌نامه‌ی خود به پسرش سفارش می‌کند که اگر در خانه دختر دم بخت داشته باشی قبل از هر کار در فکر آن باش که برای او یک شوهر خوب پیدا کرده و او را به خانه‌ی بخت بفرستی و از غم آن رها و از زیر آن وظیفه و تکلیف سنگین فارغ شوی. حضرت محمد فرموده: هر کس (مرد) دارای سه دختر باشد، جهاد از او ساقط است. من خودم قبل از انقلاب بناء بودم. مادرم سفارش می‌کرد: کارگرانی را با خود ببر که در خانه دخترانی دارند. (قیز اتکلی دیرلر.) در لاهیجان قدیم به این مورد اهمیت و اولویت می‌دادند و خود دختران به هر وسیله‌ی ممکن خود را نشان می‌دادند و هنرهای خود را به رخ می‌کشیدند. با آب و جارو کردن جلوی در خانه در صبح زود، بردن و شستن استکان کمر باریک و نعلبکی سرخ خروس‌نشان و شستن وسائیدن سینی برنجی با کپیر(خاک مخصوص پاک کننده‌ی ظروف) در چشمه یا در کنار جوی آب وسط محله و گرفتن آن سینی به کف دست راست در روی شانه

راست موقع برگشتن به خانه و نشان دادن ذوق و سلیقه‌ی خود به پسران جوان و خیره شدن چشمان جوانان (پسران مجرّد) از درخشش آن تا مگر یکی از پسران سلیقه‌ی آن دختر را پسندیده و حاضر به ازدواج با او گردد. این روش‌ها و ترفندها هزار بار برای بخت‌گشائی دختران از نذر و دعا و مرثیه بهتر و کارگرتر است. لباس و رخت به کنار رودخانه برده، می‌شستند و پسران به بهانه‌ی سیراب کردن چهار پایانشان به کنار رودخانه می‌رفتند و دختران را دیده و می‌پسندیدند و بدین ترتیب وصلت و ازدواج صورت می‌گرفت. کوزه‌ی آب بر دوش به چشمه رفته آب به خانه می‌آوردند تا بلکه یکی از جوانان که در اطراف چشمه مشغول به صحبت و بازی بودند متوجه شده و خواستگار بفرستند. در تاریخ کم نیستند پادشاهان و نامدارانی که دختری را درکنار رودخانه، جوی آب یا چشمه دیده و پسندیده و با او ازدواج نمایند. از جمله ناصرالدین شاه قاجار که دختر یک آسیابان را در کنار جوی آب در حال رخت‌شویی دید و پسندید و با او ازدواج نمود و از آن زن ظل‌السلطان به دنیا آمد و درصد بالائی از پسران همسر خود را در هفته بازارها یا کنار چشمه و جوی آب دیده و عاشقش می‌شدند. چنانچه در ادبیات و ترانه‌های آذربایجان آمده و در عروسی‌ها خوانده

می‌شد. من در عروسی‌های لاهیجان مخصوصاً قبل از انقلاب که به عنوان مهمان دعوت می‌شدم همه‌ی این ماهنی (ترانه)ها را شنیده‌ام که نمونه‌هایی از آن ماهنی‌ها را می‌آورم.

سودان گلن سورملی قیز
باشیندا گول سئوملی قیز
وئر کوزه‌نی من گؤتوروم
گلیم قاپیزدان اؤتوروم
سودان گلن سورملی قیز
چوخ اینجیدیر کوزه سنی
کوزه‌نی الیندن آللام
قولومو بو ینووا ساللام
گلسن سنی اؤزوم آللام
آی بو گلن یارین اؤزودور
گؤزلری جئیران گؤزودور

ده‌یرمانچی قیزی اون دؤرد یاشیندا
سورمه گؤزونده، وسمه قاشیندا

من اونو سئودیم چشمه باشیندا

بولاق باشیندا دوران قیز
الین بئلینه ووران قیز
هؤروکلرینی بوران قیز
سؤیله کیمین قیزیسان؟
آلمادان قیزمیزیسان
کیمین بخت اولدوزوسان؟

کوزه لری تک بزه‌رم
عشقینده چؤللرگزرم
هر غمیوه من دؤزرم
آی بو گلن یارین اؤزودور
گؤزلری جئیران گؤزودور
کوزه‌نی چیینیندن آشیر
ساچین دابانا دولاشیر
سورمه سنه چوخ یاراشیر

آی بو گلن یارین اؤزودور
گؤزلری جئیران گؤزودور

چشمه باشی قارانلیق
سولار باشدان بولانلیق
قیزلار بیزه ناز ائیله‌ر
بیز ده سوبای دولانلیق
آی آشیق تعریفله بیزیم گلینی
قاینینا دئیین با غلاسین بئلینی

چشمه باشی داش اولار
سو تؤکولر یاش اولار
آذربایجان قیزلاری
تمام قارا قاش اولار
آی آشیق تعریفله بیزیم گلینی
قاینینا دئیین باغلاسین بئلینی

چای قیراغی بیچیلمز
سو درین‌دیر کئچیلمز
منه دئییر یاردان کئچ
یار شیرین‌دیر کئچیلمز
آی عاشق تعریفله بیزیم گلینی
قاینینا دئیین باغلاسین بئلینی

چشمه باشی گونئی‌دیر
شوشه‌لر دولو می‌دیر
یاریمدان نامه گلیب
بوتون عرض گیلئی‌دیر
آی آشیق تعریفله بیزیم گلینی
قاینینا دئیین باغلاسینی بئلینی

بولاق باشی توز اولار
اوستو دولو قیز اولار
اَییل دسمالین گؤتور

من گؤتورسم سؤز اولار
آی آشیق تعریفله بیزیم گلینی
قاینینا دئیین باغلاسین بئلینی

سودا گؤردوم جمالین
آغ اوزده قارا خالین
وئر یادگار ساخلاییم
ساری زرلی دسمالین
آی آشیق تعریفله بیزیم گلینی
قاینینا دئیین باغلاسین بئلینی

سن بولاق اوستدن گلنده
قایقاجی باخیب گولنده
قارا تئللری هؤرنده
آلدین صبر و قراری
آذربایجان مارالی
اووچونو قربان کسرم

سن گلمه‌سن من کوسرم
سنی گؤرمه‌سم اؤلرم
آلدین صبر و قراری
آذربایجان مارالی

بولاق باشیندان گلن قیز
گوز آلتی باخیب گولن قیز
منیم دردیمی بیلن قیز
سؤیله کیمین قیزیسان
وورولدوم او قاشلاریوا
اوزون– اوزون ساچلاریوا
یاندیرما منی، اؤلدورمه منی
سئویرم سنی آ گؤزل، سئویرم سنی

منیم نشانلیم چوبان‌دیر
اؤزو بیر گؤزل اوغلان‌دیر
بو جانیم اونا قربان‌دیر

نئیلیرم اؤزگه یاری

بو دره‌ده قوزو ملر
ایندی چوبان داغدان ائنر
نشانلیم چوبان
من اونا قربان
سئویرم اینان، آ بالام
اؤلورم اینان

آی قیز نئیلیرسن چوبانی
دور گل آلیم من سنی
ائلیم ده چوخ، پولوم دا چوخ
توتوم قیزیلا سنی
من سندن اؤتور اؤلورم
سنی اورکدن سئویرم
یاندیرما منی، اؤلدورمه منی
سئویرم سنی، آ گؤزل، سئویرم سنی

ایندی چوبان داغدان ائنر
قوزولاری اوردا ملر
مندن اؤتور بورا گلر
نشانلیم چوبان
من اونا قربان
سئویرم اینان، آ بالام اؤلورم اینان

چرشنبه گونو، چشمه باشیندا، گؤزوم بیر آلا گؤز دلبره دوشدو
وورولدوم اونا سرّیم آچیلدی، سؤزوم دیللرده ازبره دوشدو

ائندیم بولاق باشینا
بیر قیز چیخدی قارشیما
سئودا نه‌دیر، بیلمزدیم
او دا گلدی باشیما
سئودا نه‌دیر بیلمزدیم
او دا گلدی باشیما

گل گؤزلیم، گل مارالیم، اولوم گؤزون قربانی
منیم آزاد وطنیم‌ده، بیرجه سنه تای هانی
گل منی دیندیر، قلبیم سنین‌دیر
یا گل من آلیم یا منی اؤلدور

ازدواج یکی از امور مهم زندگی افراد یک جامعه است و در جوامع شرقی از تقدس زیادی برخوردار و دارای رسم و رسوم بسیار می‌باشد و در لاهیجان تا چند دهه‌ی پیش اکثر این رسم‌ها در مراسمات اجرا می‌شد. امّا در زمان‌های دورتر در لاهیجان ازدواج فامیلی یا درون طایفه‌ای بود و بعضی از مردم عامی ازدواج پسر عمو با دختر عمو را شرط شیعه بودن فرض می‌کردند و ازدواج‌ها بیشتر بین پسر عمو و دختر عمو صورت می‌گرفت.چون معتقد بودند عقد پسر عمو و دخترعمو درآسمان بسته می شود و علت این پندار در میان شیعیان از این بود که علی اوّلین امام آن‌ها با دختر عموی خود فاطمه دختر پیامبر ازدواج نمود و ملاهای این مذهب همیشه در منابر تبلیغ می‌کردند که عقد ازدواج علی با فاطمه در آسمان بسته و خوانده شده است و نوری (ستاره‌ای) از آسمان آمده و در خانه‌ی علی داخل شده است. آنگاه که مردان زیادی از فاطمه خواستگاری می‌کردند. گویند این نور خدائی

فاطمه بود که در خانه علی فرود آمد و در روح علی حلول کرد. نیز روزگاران گذشته در لاهیجان بعضی از ازدواج ها در بدو تولد نافبُر می شده‌اند. یعنی بچه‌ها را به یکدیگر نامزد می‌کردند. بدین طریق که وقتی دختری به دنیا می‌آمد مادر پسر سه چهار ساله یا بیشتر به مادر دختر نوزاد می‌گفت: ناف بچه‌ات را به نام پسر من ببُر. اگر پدر و مادر نوزاد موافق می‌شدند، نافش را بنام آن پسر می‌بریدند و پدر و مادر داماد سه چهار ساله یک جفت گوشواره با شیرینی را با تشریفات خاصی به خانه‌ی دختر نوزاد می‌فرستادند به عنوان نشانلیق، آداقلانما، آداخلاما، نشانلاما، آدلانما، آد ائله‌مه، نشان کردن (نامزدی) و برای مادرش پول و قند و پارچه می‌دادند و باور داشتند اگر بچه‌ها را نافبُر کنند و نامزد نمایند از مرگ ناغافل در کودکی و نوجوانی در امان خواهند ماند و به آن «گؤبک کسدی» می‌گفتند. مراسم زیادی در لاهیجان به اجرا در می‌آمد. باورهائی که تنها در مورد ازدواج از نافبُری تا اوّلین زایمان عروس داشتند و به عمل می‌آوردند از هزار مورد بیشتر است. از جمله نافبری (گؤبک کسدی)، جشن بلوغ، سؤز سالما، آندیرما، دئمه ائشیتمه، قیزغینلاتما، اوز آچما، دیله دیشه سالما، قیز- اوغلان آختارما، تاپما بندله‌مه، انتخاب، گؤرمه سئومه، سوروش

یئتیش، قولاق- قولاق اولماق، ائلچی‌لیک، گئت- گل، اونو یوللا بونو یوللا، جوابلاشما، قوی گؤرک، ترازی گؤتو یئره وورماق، ناز چکمه، آچار سالما واسطه، هله دؤزون، خاطردن قورتولما، ساعت گؤزله‌مه، ساعت خوشلاما، مصلحت‌لشمه، جواب قطع ائله‌مه، جواب قعطی آلماق، قرارلاشما، هه بلی هه آلماق هه بلی، بلی گرفتن، بله برون (بلی بردن، بلی آپارماق)، قیز گؤرمه اوزوک تاخما، آغیز شیرین ائله‌مه، قاپی تانیما، آغیز دادی آلما، کبین دانیشما، قند سیندیرما (قند شکنی)، کبین کسمه خونچاسی آپارماق، مهریه (صداق، باشلیق، شیربها، وئرمه یا بویونا آلما)، نشانلی آیاق آچماسی، عروسی قوناق گتیرمه، بازارلیق ائله‌مه، خرید ائله‌مه، خرید، قیچی قویما، پارچا کسدیرمه، پارچه‌ی سفید چادر را بر سر عروس انداخته و قیچی را برای بریدن به کنار پارچه گذاشته و نگه می‌داشتند تا انعام از طرف افراد عروس و داماد داده می‌شد. آنگاه چادر سفید عروس (بخت چادیراسی) بریده می‌شد عروس از این چادر و آینه بخت (بخت آیناسی) و حلقه (بخت اوزویو) محافظت می‌کرد.

تا اواخر دهه‌ی هشتاد پیر زنی در لاهیجان زنده بود که هر سه را نگه داشته بود. پرسیدم: چند سال از عروسیت می‌گذرد؟ گفت: هفتاد و چهار سال. به این مراسم در لاهیجان پالتار کسمه می‌گویند، نشانلی آیاق

آچما خونچاسی، رغائب خونچاسی، نوبارلار (نوبار) خونچاسی، چله خونچاسی، چهارشنبه سوری خونچاسی (آخر چهارشنبه)، بایرام (نوروز) خونچاسی، قربان خونچاسی، خرید خونچاسی، غدیر خونچاسی، حنا خونچاسی، حمام خونچاسی، سلام مادر خونچاسی، جهاز آلما، جهاز ییغما، جهاز گؤرمه، جهاز آپارما، جهاز دؤشمه، آسما کسمه، جشن حنابندان، توی به‌یی سئچمه، بابا سئچمه، اودون گتیرمه، چؤرک یاپما، ساغدوش- سولدوش، مشاطه گتیرمه، حنا گئجه‌سی، گلین دالیسیجا گئتمه (به دنبال عروس رفتن)، بئل باغلاما (کمر بستن)، گلین گئتمه، دوواق قاپما. در راه موقع رفتن عروس به خانه داماد، گلین گلمه گئجه‌سی، شب زفاف، دسمال آپارما، بنده‌ی تخت، بنده‌ی تخت دوواق قایماسی، پرده سالما ائو آدامینا قاتما، سلام مادر، ال اؤپمه. روز سوم ازدواج بعد از عروسی، آیاق آچدی روز هفتم بعد از عروسی. در زمان‌های دور زنان لاهیجان به جهت صفای دل و پاکی ضمیر مانند زنان ایلات روی خود از مردان نمی‌پوشاندند و پسران قادر بودند آزادانه دختر مورد نظر و علاقه‌ی خود را دیده و بپسندند و انتخاب کنند و برای همسری بپذیرند و برگزینند. ولی از عصر صفوی کم‌کم روپوشانی زنان از مردان شروع و در دوره‌ی قاجار شدّت یافت و به علت پدر

سالاری جوانان کم رو بار می‌آمدند. فقط اندکی از جوانان زرنگ بودند و برای انتخاب همسر خودشان تلاش می‌کردند و برای دیدن روی دخترانی که در کنار رودخانه و چشمه‌ها نیمه باز می‌شد، می‌رفتند. چون بسیاری از دختران از خانه بیرون نمی‌رفتند و اگر می‌رفتند برای کارهای ضروری کاملاً رویشان پوشیده بود. لذا پدر و مادر اقدام به انتخاب عروس به خانواده‌ی خود می‌کردند. لذا اکثراً در لاهیجان پدر و مادر پسران، خود دختر انتخاب می‌کردند و اظهار نظر داماد در این مورد یا نبود و یا توجهی به آن نمی‌شد. معمولاً عروس و داماد اوّلین بار به صورت کامل یکدیگر را در شب عروسی (شب زفاف) می‌دیدند. والدین سعی می‌کردند از میان دختران خواهران و برادران خود دختری را به عنوان عروس خود انتخاب نمایند که درشت اندام سالم و مقاوم باشد تا در کارهای زراعت و خانه و رسیدگی به چهار پایان بارکش و شیرده کمک آن‌ها باشد و اگر لازم می‌شد دختر مورد پسند جستجو کنند این کار توسط مادر یا خواهر یا عمه و خاله‌های پسر (داماد) انجام می‌شد و یا توسط مشاّطه (موشاطا)، دلاله (زنان خانه‌گرد) و یا زنی که ایل‌دار و روزگار گذرانده به نام ننه یا ننه باجی یا ننه خانم که این واسطگی را شغل کرده بودند. معمولاً دخترها را در کنار رودخانه‌ها،

جوی‌های آب، سرچشمه‌ها، حمام‌های عمومی، مجالس زنانه، هفته بازارها می‌دیدند و یا توسط ننه باجی که به خانه‌های مردم راه داشت و به تمام خانه‌هایی که دختر دم بخت داشت سر می‌زد سراغ و پیدا می‌کردند. اگر در آن شرایط دختری را می‌دید به مادر پسر خبر می‌برد و او در ساعت خوش از شوهرش و پسر خود (داماد) اجازه گرفته اقدام می‌کرد. در لاهیجان تعداد خواستگاران ۳ الی ۵ نفر می‌باشد. مادر داماد و خواهر بزرگ داماد و عمو و خاله. همچنین میزبانان در خانه‌ی دختر (عروس) ۳ الی ۵ نفر می‌باشد. معمولاً ننه خانم (واسطه) قبلاً به خانه‌ی عروس خبر می‌دهد. افراد خواستگار (ایلچیلر) آرایش کرده و لباس و چادر نو پوشیده آماده می‌شوند. آنگاه مادر یا خواهر یا خاله در مقابل داماد ایستاده این ماهنی را می‌خواند و ادامه‌ی این ماهنی از زبان افراد عروس برای اینکه ناز کنند، به قول ترک‌ها «ترازی گؤتو یئره وورماق»

چادیرامی سالام باشیما، اوز– گؤزومو بزه‌رم
سنه قیز آلماقدان اؤتور هر یانی من گزرم
قاپیلارین دابانلیغین دابانیندان ازرم
هر نه قدر سؤز دئیه‌لر، هامی‌سینا دؤزرم

سئودیییمی من تاپارام، باشینا گول دوزرم
سنی کوره‌کن ائیله‌ییب قاباغیندا سوزرم
گئدیب سنه قیز آختاریب هر طرفی گزرم

آینا آلان، سانجاق آلان، وئرمه اذیت خالا
سن آختاران بوردا دئییل، وئرمه اذیت خالا
یکّه‌دیر اوغلانیز سیزین، بیزیم ده قیز چوخ بالا
چوخ گئدیسیز، چوخ گلیسیز، قالمیشیق حالدان حالا

بعد به راه می‌افتادند. اگر در اول راه با سگ روبرو می‌شدند به راهشان ادامه می‌دادند و باور داشتند سگ خوش یمن و دیدن آن شگون دارد و جواب خوب و مثبت خواهد بود. ولی اگر با گربه روبرو می‌شدند و یا عطسه می‌کردند، هفت قدم به عقب برگشته و صدقه در نظر می‌گرفتند. ولی اگر عطسه دو تا بود می‌گفتند: خوب است و شگون دارد. بعد به راه ادامه داده، به در خانه‌ی دختر می‌رسیدند. درها دو تا درکوب داشتند. یکی نرینه (به صورت و به شکل آلت مردانه) و دیگری مادینه (به شکل آلت زنانه) و در دو طرف درها سکوئی وجود داشت یکی برای نشستن رهگذران خسته و دیگری که در سمت راست در و

دارای یک پارچه سنگ صاف به نام «ائلچی داشی» برای نشستن ائلچی درکوب مادینه را می‌زدند و افراد داخل خانه از صدای درکوب مادینه می‌فهمیدند که زنی یا زنانی در پشت در ایستاده است. لذا یکی از زنان خانه برای بازکردن در می‌رفت و یکی از خانم‌های ایلچی که سن بیشتری داشت روی سکوی ایلچی می‌نشست و کسی که در را باز می‌کرد و او را نشسته در روی سکوی ایلچی می‌دید با احترام خاص آن‌ها را به داخل خانه می‌برد و به نوعی به بقیه‌ی افراد خانه می‌فهماند که این‌ها برای خواستگاری آمده‌اند. بعد از خوش و بش‌های زیاد و رد و بدل شدن صحبت‌های متفرقه و تعارفات و تعریفات می‌رفتند بر سر اصل مطلب و پس از توافقات اولیه و زنانه، مورد پذیرایی قرار می‌گرفتند و ادامه‌ی سخن و مراحل بعدی کار موکول به مجلس مردانه‌ی دیگر می‌شد. وقتی مردها نیز در خانه‌ی دختر به صحبت نشسته و شروط یکدیگر را قبول نموده و به توافق می‌رسیدند نوبت به «قیز گؤرمه» می‌رسید. پسر (داماد آینده) با مادر و خواهرش طبق قرار قبلی و در تاریکی به خانه‌ی دختر (عروس آینده) می‌رفتند و اندکی می‌نشستند. در لاهیجان (در دوره‌ی معاصر) مرسوم است که در این مرحله دختر و پسر هر دو یکدیگر را دیده و بپسندند تا وصلت صورت

گیرد. در فرصتی نیم ساعته دختر و پسر در اطاقی نشسته و یکدیگر را می‌دیدند و صحبت می‌کردند و شرط و شروط خود را به یکدیگر می‌گفتند. بیشتر در این دقایق عهد زندگی بسته می‌شد و عشق و مهر و محبّت یکدیگر در دلشان می نشست. وقتی دختر به این خلوت می‌آمد با دو استکان چای تازه‌دم در یک سینی زیبا در دست وارد می‌شد و با ادب و احترام به پسر (شوهرآینده‌ی خود) سلام و خوش آمد می‌گفت. بعد از خوردن چای دختر سیب یا میوه‌ی دیگری را که قبلاً در آن اطاق گذاشته می‌شد، پوست کنده به پسر تعارف می‌کرد و لحظه‌های خوش و لذت‌بخش را تجربه می‌کردند. اگر هر دو یکدیگر را می‌پسندیدند نوبت به جشن «هه بلی، بلی برون، آغیز شیرین ائله‌مه» می‌رسید. در این مجلس مادر داماد طبق باورهای توده‌ی عام یک جفت گوشواره به عروس می‌داد به عنوان حلقه به گوشی و فرمان‌بری عروس و در مقابل و عوض آن مادر عروس یک شال کمری به داماد می‌داد به عنوان کمربستگی و وابستگی به خانه و زندگی. کسی که خونچه‌ی «بلی برون» را از خانه عروس به خانه‌ی داماد می‌آورد خلعت و انعام می‌گرفت. چون خبر بلی و قطعی شدن وصلت مهمتر از همه چیز بود. اگر جواب مثبت نبود خونچه‌ی «بلی برون» نمی‌فرستادند.

خونچه‌ی «هه بلی» شامل شال کمر، پارچه، شیرینی، گل، میوه، جوراب و نبات بود. بعد از این مرحله دو طرف با دلی شاد و لبی خندان تدارک جشن‌های بعدی را می‌دیدند. تا نوبت می‌رسید به مراسم «کبین دانیشما (کبین کسمه) (دانیشیق گئجه‌سی)» در این شب هفت هشت نفر مرد از طرف خانه‌ی پدر عروس دور هم می آمدند و در مورد تعیین میزان و مقدار مهریه (کابین) و شیربها (باشلیق) بگو مگو می‌نمودند. در این مراسم با چای، قلیان، چپق، میوه، قهوه، شربت، و... پذیرایی می‌شد این مراسم را «کبین دانیشما، سؤزدانیشما، سؤز باغلاما، کبین کسمه، کبین سالما، کاوین کسمه، دانیشیق گئجه‌سی، کبین یازما» نیز می‌گفتند. افراد حاضر در این گردهم‌آیی عبارت بودند از جمله پدربزرگ عروس و داماد، پدر، عمو، دایی، عروس و داماد و برادران بزرگ عروس و داماد. تعیین مهریه از قدیم‌الایام مشکل اساسی و مسئله‌ی دست و پاگیر در موضوع ازدواج بوده است. زندگی مشترک باید با انسانیّت و فرهنگ و عشق و محبّت پی‌ریزی شود نه با مهریه‌ی سنگین. در تاریخ حاکمانی پیدا شده‌اند که به این قبیل مسائل پی برده و در اصلاح آن کوشیده‌اند. مانند غازان‌خان ایلخانی که دستور داد کاوین (کبین)ها از چند صد دینار به نوزده دینار و نیم تقلیل یابد. او می‌گفت

اگر میزان مهریه سنگین باشد، مرد از بیم پرداخت آن جرأت نمی‌کند زن ناسازگار و ناراست خود را طلاق دهد و در نتیجه ناچار می‌شود عمری به اکراه و بی‌میلی با زن خود سرکند. غازان‌خان معتقد بود زن و شوهری که یکدیگر را دوست دارند، به صد حیلت و اجبار جدا کردن آنان ممکن نیست، ولی اگر کسی در دوستی و موافقت زنی متردد باشد، بی‌گفت و گوی و اندیشه و مانع از او جدا تواند شد. در قدیم علاوه بر این مبلغ سنگین چیزهایی تعجب‌آور و بعضاً بعید را مهریه قرار می دادند. از جمله ده من بیست من خاکستر قلمه‌ی سفید (سرو تبریزی)، صاعد راست با پای چپ و یا صاعد چپ با پای راست (بیر ال، بیر آیاق)، یک من شاخ مار یا پوست مار، یک من تبریزی بال مگس و ... و در مورد باشلیق (شیربها) نیز چیزهایی تعیین می‌کردند. مانند فلان مقدار هیزم و زغال، مثلاً سی من تبریزی آرد، سه من قند، هفت من روغن دنبه و جان و پیه، پنج من گلاب، سه من روغن زرد، دو من تنباکو، یک من توتون، هفت من برنج، بیست من گوشت، ده من شکر، سه من نخود، سه من عدس، سه من پیاز و مقداری نمک. چون مهریه و شیربها را تعیین می‌کردند، آن‌ها را نوشته و در دو نسخه تنظیم و مهر و امضاء می‌نمودند و شرح کامل آن را در آن سند (کبین

کاغذی) می‌دادند. مثلاً مقدار فلان مبلغ پول رایج مملکت ایران یا سکه، نقره، یا طلا، ملک، زمین مزروعی، باغ، بادام زار، باغچه و... چون از نوشته فارغ می‌شدند، کله قندی را که مادر داماد می‌فرستاد، در یک سینی در وسط اتاق قرار داده آن را با قندشکن می‌شکستند. (قند سیندیرما) سر و کله‌ی قند را هرکس قاپیده به مادر عروس می‌برد، انعام می‌گرفت. کسی که می‌خواست قند را بشکند، قندشکن را روی قند گذاشته نمی‌شکست تا انعام بگیرد از پدر عروس. بعد بسته‌ی شیرینی دو سه منی (خونچه‌ی شیرینی) را که طرف داماد با خود آورده بودند باز نموده و با گفتن مبارک باد میل می‌نمودند و از میوه‌هایی که طرف عروس آماده کرده بود می‌خوردند. در این مراسم مرسوم بود دختر بچه‌هایی پشت در و پنجره گوش می‌دادند تا مبارک باد دسته جمعی مردان را که در حکم قطعی شدن کاوین و وصلت بود به زنان منتظر برسانند. هر کدام از این دخترها زود داخل جمع زنان شده و مژده‌ی مبارک باد را می‌داد مژدگانی می‌گرفت. در این موقع خواننده نیز با قاوال این ماهنی را می‌خواند. متن این ماهنی در دوره‌ی قاجار، در لاهیجان چنین بود:

کبین کسیلدی باغلاندی

قازانلار سویو داغلاندی

قویون- قوزولار یاغلاندی

کوره‌کنه قربان ائدک

کند اهلینی مهمان ائدک

گلین باشینا گول ساچاق

گوموش جعبه‌سینی آچاق

ایشلرین دالیجا قاچاق

گلین آناسی ساغ اولسون

اوزو همیشه آغ اولسون

مبارک‌دیر بو نشانلیق بو وصلت

قورولدو آرادا بزم محبت

ائل طایفا ایچینده چوخالدی حرمت

گؤروم بو وصلتی مبارک اولسون

دوداق گولسون، اورک عشقیله دولسون

زنان بعد از جشن و سرور یک ساعتی، قرار و تعیین وقت جشن «اوزوک تاخما» را گذاشته متفرق می‌شدند و مادر عروس یک خونچه (کبین کسمه خونچاسی) درست کرده به زنان طرف داماد می‌داد که شامل: شیرینی، میوه، پارچه، شال و جوراب و... تا آن خونچه را به کسانی که در خانه‌ی پدر داماد نشسته و منتظر چگونگی احوال و روند کار بودند، رسانند و آن‌ها نیز باخبر شده و از شیرینی و میوه‌ها بخورند. جشن «اوزوک تاخما» زمان قدیم در لاهیجان بدین طریق بود که بیست الی سی نفر از زنان طرف داماد در روز تعیین شده به خانه‌ی والدین عروس می‌رفتند و با یک خونچه (اوزوک خونچاسی) که در آن یک جعبه (جعبه‌ی کوچک) حامل حلقه‌ی نامزدی یا «نشانلیق اوزویو»، گل و گلاب و میوه و شال سرخ توری ابریشم (روسری بزرگ) پارچه و ... این حلقه از زمان باستان بوده و اهمیت فوق‌العاده و بسیار زیادی داشته و عروس مانند جان خود از آن حلقه و آغ دون یا گلین دونو مراقبت و محافظت می‌کرد. بعد از اتمام جشن انگشتری (اوزوک سالما) نوبت به جشن و مراسم عقدخوانی (عقد اوخوما- صیغه اوخوما) و قند اوغما می‌رسید. در این مجلس حدوداً سی نفر زن و مرد از هر طرف درخانه‌ی عروس جمع و این جمع شصت هفتاد نفری شاهد رضایت

عروس و جاری شدن صیغه‌ی عقد (خطبه‌ی عقد) می‌شدند. قبل از دوران ناصرالدین شاه قاجار تا بعد از پیروزی ظاهری مشروطیت در لاهیجان رسم مراسم عقدکنان چنانچه سینه به سینه از اهالی خود لاهیجان به ما رسیده خیلی مفصل و باشکوه برگزار می‌شد که خلاصه‌ی آن تشریفات و تجملات را در این تاریخ (تاریخ اجتماعی لاهیجان) می‌آورم تا برای نسل‌های آینده یادگار بماند. چون مراحل ازدواج و وصلت فرا می‌رسید بزرگان دو طایفه در تدارک این جشن برمی‌آمدند. خانواده‌ی عروس برای خونچه‌های عقدکنان به قدر شأن و وسعت خود منسوبان عروس را سرشماری کرده به عدد همه قند و نقل و نبات می‌خریدند. زنان منسوب خود و عروس را تعداد کرده و برای هر کدام از آن‌ها با در نظر گرفتن مقام و درجه و جایگاه و مرتبه‌اش چیزی در خور حال می‌خریدند و پارچه‌های دوخته شده و بی‌دوخت، کفش، حنا، وسمه، سرمه، آینه‌ی بخت (بخت آیناسی)، شمع، گل و لاله، شمعدان، شال ترمه، پارچه‌های رنگین و نفیس فرنگی، انواع رنگ و اسباب و جوهرهای بزک و ... را در یخدان‌ها می‌گذاشتند و قسمت ملبوسات را در خوانچه‌ها می‌چیدند و یک خوانچه علی‌حده به نام خوانچه‌ی نخود بریزی از انواع نخودچی و فندق و پسته و بادام و جویز

و تخم کدو و کشمش منقّا و شاهانی (شانی) و خرمای خدک و چند خونچه‌ی دیگر از سیب و گلابی، انگور و انار و یا میوه‌های مناسب فصل هر چه بوده در قاب‌ها چیده و یک خونچه از نعناع و ترخان و ریحان و گشنیز و تره و شبید و جعفری و غیره که هر کدام از این‌ها به نظر حکما دارای تاثیر و حکمت‌اند و خاصیت خاص دارند در بشقاب‌های بلور روی هم می‌چیدند و چند قرص نان خشک، مشتی برنج و اندکی نمک و تخم مرغ و یک کاسه عسل و گل قند و یک زوج کفش نوک بلند به نام «بخت باشماغی» (کفش عروس) و دو شاخه نبات که در توی آن کفش‌ها جاسازی می‌کردند و دو قند کوچک یک چارکی که در هنگام عقد و خطبه خوانی سر عروس می‌سائیدند. بر روی همه خوانچه‌ها پارچه‌های نازک ابریشمی پولک‌دوزی شده‌ی رنگارنگ می‌کشیدند و هر خوانچه را یک جوانی بر سر گذاشته به صف راهی خانه‌ی والدین عروس می‌شدند و فانوس‌ها و مشعل‌های زیادی افروخته بدست می‌گرفتند و در جلو و عقب و یمین و یسار قطار خونچه راه می‌رفتند و سازنده‌ها و مطرب‌ها با غوغا و هلهله و شادباش براه ادامه می‌دادند. عطر گلاب و عود و عنبر و کندر و ریشه چهار سوی را پر می‌کرد. مردان در کوچه‌ها و زن‌ها بر بام‌ها به تماشا آمده لذت

می‌بردند. چون به خانه‌ی عروس می‌رسیدند پدر و مادر عروس به اشخاصی که خونچه و یخدان و غیره را می‌آوردند و مشعل‌آوران و فانوس‌بران خلعتی از قبیل جوراب و قبا و آرخالیق و پارچه‌ی تیرمه داده مرخص می‌کردند. ساعاتی بعد که زنان خانواده‌ی داماد همه‌ی وسایل و اشیاء را با همکاری و راهنمایی زنان خانواده عروس در جای مناسب گذاشته و می‌چیدند، افراد زیادی از دو طرف از راه رسیده وارد خانه می‌شدند. قبل از مشروطیت در لاهیجان جای زنان با مردان در مجالس جدا از هم بود. در مجلس زنانه سوای صندوق‌ها یا خوانچه‌های قند و نقل و نبات که باید در مجلس مردانه تقسیم می‌شد، سایر خوانچه‌ها را پیش روی عروس می‌نهادند و شمع بزرگی را روشن می‌نمودند و طشتی برزگ میان بزم، نزدیک به آن شمع نگه می‌داشتند ... عروس را با لباس های فاخر سبز می‌نشاندند و کفش‌های زیبا را پایش می‌کردند زنان حلقه‌وار گرد عروس می‌نشستند. ملا و وکیل عروس و وکیل داماد در اتاق مردان مشغول کشیدن قلیان و صرف چای و قهوه و انواع شربت‌ها و خوردن میوه‌جات و نقل و شیرینی می‌شدند تا وقت خطبه برسد. سفره‌ی عقد پهن و دو صندلی کنار آن برای عروس و داماد گذاشته می‌شد. عروس در یکی از آن‌ها

می‌نشست. عروس در این موقع لباس سبز زیبائی پوشیده و روی خود را با تور سفیدی می‌پوشید. تور دیگری را دو نفر زن در بالای سر عروس نگهداشته و زن دیگری (قندساو) پشت سر عروس ایستاده دو قطعه قند را درست در بالای سر عروس بهم می‌سائیدند. آینه، شمع، لاله‌ها، شمعدان‌ها، گل‌ها، میوه‌ها و... در سفره‌ی عقد چیده شده و همه چیز آماده می‌شد. آن وقت داماد را آورده در صندلی خود کنار عروس می‌نشاندند. ملا همراه با وکلای عروس و داماد و چند نفر ریش سفید و معتبرین مجلس و منسوبین از عروس اجازه گرفته وارد اندرون می‌شدند و مشغول خوردن شربت مخصوص سفره‌ی عقد می‌شدند. در آن هنگام مشاطه از یکی از قندساوها می‌پرسید: چه چیزی می‌سائی؟ او نیز در جواب می‌گفت: مهر و محبت و به هاون‌کوب که در هاون نمک می‌کوبید می گفت: (نمک نماد پاکی است) چه چیز می‌کوبی؟ او نیز جواب می داد: مهر و محبّت و از دختری که دو قطعه پارچه‌ی سفید را با نخ بدون گره می‌دوخت می‌پرسید: چه می‌دوزی؟ او نیز جواب می‌داد: دل عروس را به دل داماد. این سؤال و جواب اسباب شگون و خوش یمنی است. آنگاه ملا می‌پرسید: عروس خانم و آقا داماد حاضرند؟ همه‌ی اهل مجلس یک صدا می‌گفتند: بلی! پس ملا از

عروس می‌خواست که به او وکالت دهد تا وی را به عقد نکاح دائمی سرمدی داماد به صداق فلان مبلغ یا ملک یا چیز دیگر درآورد. اما عروس جواب نمی‌داد. زنان حاضر می‌گفتند: عروس رفته گل بچیند. بار دوم می‌گفتند: عروس رفته از چشمه کوزه‌ای آب بیاورد. بار سوم می‌گفتند: عروس رفته گلاب بگیرد و بیاورد. بار چهارم اگر جواب نمی‌داد، مادر عروس مقداری طلا به دخترش می‌داد و او بار پنجم با عشوه و ناز می‌گفت: با اجازه‌ی بزرگترها بلی! ملا می‌گفت: بلند بگو و او بلند می‌گفت: بلی! بعد از حاضرین می‌پرسید: آیا عروس خانم را شناختید؟ همه می‌گفتند: بلی! ملا می‌گفت: آیا صدای بلی صدای خود عروس بود؟ همه می‌گفتند: بلی! پس صیغه و عقد و محرمیّت و مزاوجت با موکلین جاری می‌شد و نکاح‌نامه (عقد نامه، مهریه‌نامه، کبین‌نامه، ازدواج‌نامه، عقدنامه) را نوشته و امضاء و مهر می‌کرد و به تأیید و امضای وکلا و معتمدین می‌رسانید. نیز مهر ریش سفیدان خانواده‌ی عروس به آن‌ها زده می‌شد و آن نوشته در سه نسخه تنظیم و به هر کدام از طرفین یک نسخه داده می‌شد و نسخه‌ی سوم پیش ملا می‌ماند. سپس صدای مبارک باد بلند می‌شد. گلاب و نقل و نبات و شیرینی را بین حاضران می‌گرداندند. آنگاه هدایایی از مردان و زنان

آورده و پیش عروس و داماد به زمین گذاشته می‌شد. پارچه‌های تیرمه و ابریشمی، طلاجات و جواهرات و... پیرزن لاهیجانی نقل می‌کرد: برای مادر بزرگ من یک جعبه (حلقه) زیورآلات طلا و جواهرات جمع شده بود که قریب به بیست عدد انگشتر در میان آن‌ها بود. بعداً حملات روس و جنگ و غارت و... احوال مردم این منطقه را پریشان کرد و عروسی‌های چهل روزه را به هفت روزه و هفت روزه را به سه شبانه‌روز تقلیل داد. تمامی طلاجات و جواهرات و اشیای قیمتی به یغما رفت و کشتارها و قحطی‌ها اموال و روحیه‌ی مردم منطقه و لاهیجان را نابود کرد. البته امروز نیز به رنگی دیگر، بدتر و نابودتر می‌شود. مردان بعد از این متفرق و مراسم را ترک می‌نمودند. ولی زن‌ها پس از خوردن تنقلات و ناهار به تجدید بزک و زینت و آرایش خود و عروس می‌پرداختند. در بین جشن عقدکنان تا عروسی نامزدبازی (نشانلی بازلیق) صورت می‌گرفت. به این ترتیب که عروس با همکاری زنی که محرم اسرار بود به اتاقی که نزدیک در خانه (خانه‌ی عروس) بود، منتقل می‌شد و داماد با راهنمایی آن زن وارد آن اتاق می‌شد و پس از ساعاتی بوس و کنار آنجا را ترک می نمود و عروس به اتاق خود می‌رفت. بعد از آن که نامزد شدند بزرگ خاندان خانواده‌ی داماد نواری

سفید با گل‌های قرمز از جنس ابریشم بر سر عروس می‌بست. بعد از آن عروس موقع بیرون رفتن از خانه آن را به دور سرش می بست تا پسران جوان بدانند که او نامزد شده است و با او کاری نداشته باشند. این رسم تا اواخر قاجار در لاهیجان اجرا می‌شد. پسران آن علامت را در سر هر کدام از زنان لاهیجان می‌دیدند، او را خواهر خود می‌دانستند. بعد نوبت می‌رسید به اعلان نامزدی. این بار بزرگان و افراد شاخص آبادی (لاهیجان) از طرف پدر داماد و پدر عروس دعوت به صرف نهار در خانه‌ی پدر داماد می‌شدند و در آن مجلس قبل از نهار با شیرینی و میوه و چای و قلیان از مهمانان پذیرایی می‌شد و بعد به صحبت می‌نشستند تا نهار. علت این مهمانی احترام به همه‌ی بزرگان و افراد سرشناس بود که همه‌ی آن‌ها را در جریان امر قرار دهند. دلیل دوم در شادی و روز خوش خود آن‌ها را شریک قرار داده و همه‌ی آن‌ها را با خود بدانند و نیز همه باخبر و شاهد شوند که پسر فلان کس با دختر فلان کس ازدواج نموده است. در این مجلس داماد خود خدمت می‌کرد و دلیل مهم‌تر این مهمانی این بود که سلسله مراتب‌ها و مقام و مرتبت هرکس نمایش داده شود و همه به بزرگان احترام کنند و بزرگان به صدرها و صدرها به صدر آخر (بؤیوک صدر، لاپ یوخاری،

صدر بزرگ) نشینند. این مجلس یک مجلس آموزشی و اجتماعی بود. چون تمامی بزرگان، کدخدایان، خان و ارباب و معتمدین و صدرها حضور داشتند و علاوه بر آن‌ها یک جوان از هر خانواده یا ایل و طایفه دعوت می‌شد تا عملاً جایگاه هر کس را جوانان ببینند و به دیگران نیز بگویند. در **لاهیجان** نیز مانند همه‌ی شهر های دیگر شخصی بود بنام معّرف و او رتبه و مقام همه‌ی بزرگان لاهیجان و دیگر آبادی‌های همجوار را می‌دانست. او هنگام ورود هر کدام از بزرگان با آواز بلند نام و القاب او را گفته و جا و محل نشستن او را نشان می داد. صدرنشینان را به صدر می نشاند و یمینی‌نشین‌ها را در یمین و یسارنشین‌ها را در یسار تالار جای می‌داد. در زمان قدیم پیرمردان حکیم و عارف در بعضی از شهرها و دیارها پیدا می‌شد برون طایفه‌ای که صلاح همه را می‌دانست و می‌گفت و حرف آخر با او بود و همه‌ی خانواده‌های آن منطقه به او احترام می‌گذاشتند. در لاهیجان نیز مردی بود در زمان فتحعلی شاه قاجار به نام پیر مراد عمو. او صدر صدرها بود و در مجلس‌های بزرگ برای او جایگاهی درست می‌کردند. مانند کرسی کوچک و او را مایه‌ی برکت می‌دانستند. بعضی از صدرنشینان صاحب مقام چهار بالش بودند. به این معنی که موقع نشستن او دو بالش به

طرف راست او و دو بالش به طرف چپ او می‌گذاشتند و او دست‌های خود را روی آن بالش‌ها می‌گذاشت و این دعوتی علنی بود میان بزرگان همه‌ی آبادی‌های اطراف. چون از هر آبادی چند نفر دعوت می‌شدند. این نمایش سلسله مراتب در همه‌ی عروسی‌ها و دیگر مهمانی‌ها ممکن نمی‌شد. فقط در ازدواج‌های بعضی از خانواده‌های بزرگ ترتیب داده می‌شد و اجرا می‌گردید و بعد از آن مجلس نوبت به آیاق آچما (خوش- بشلشمه، گلین گؤرمه، تانیشلاشما) می‌رسید. بدین قرار که داماد به خانه عروس رفته و از پدر و مادر او اجازه می‌گرفت و عروس را به خانه‌ی خود می‌آورد و زنان طایفه داماد برای دیدن عروس در آن خانه جمع شده، جشن می‌گرفتند و بعضی از زنان تحفه‌هایی با خود آورده و به عروس می‌دادند مانند پارچه، چارقد، کالاغایی، شال و ... و جشنی دو سه ساعتی برپاکرده متفرق می‌شدند. بعد از ظهر عروس را به خانه‌ی والدینش می‌بردند. این جشن و مراسم (آیاق آچما) از یک قرن پیش در لاهیجان شکل دیگری یافته و به صورت دیگری برگزار می‌گردد و آن چنین است که بعد از مراسم اعلان نامزدی، اول خانواده‌ی عروس نزدیکان داماد را به نهار یا شام دعوت می‌کنند و چند روز بعد خانواده‌ی داماد نزدیکان عروس را

دعوت می‌نمایند و به این مهمانی (آیاق آچما قوناقلیغی) می‌گویند و آدم‌های داماد به عروس و آدم‌های عروس به داماد تحفه می‌برند و بعد از آن مهمانی‌ها رفت و آمد به خانه یکدیگر آغاز می‌شود. یکی دیگر از آداب مربوط به ازدواج خرید(بازار ائله‌مه) است. در دو جا این خرید صورت می‌گرفت. یکی در اوایل یعنی بعد از «کبین‌کسمه» که در آن طلاجات و لباس برای عروس و پارچه برای مادر و خواهر و عمه و خاله‌ی عروس می‌خریدند. اما خرید دوم (بازار ائله‌مه، حنا خریدی، توی خریدی، پالتار کسمه خریدی) چند روز مانده به مراسم پالتار کسمه (پارچا کسمه، قیچی قویما، اؤلچمه- بیچمه) می‌بود. به بازار رفته خرید می‌کنند. مردم لاهیجان قبل از رفتن به بازار طبق قرار قبلی به خانه پدر و مادر داماد جمع شده و به اتفاق به یکی از بازارهای خسروشاه ، سردرود یا تبریز می‌رفتند. افرادی که برای خرید می‌رفتند عبارت بودند از: داماد، پدر و مادر و خواهران و عمه‌ها و خاله‌های داماد و مادر و خواهر عروس. اجناس و چیزهایی که داماد یا پدر داماد می‌خرید عبارت بود از: ۱- آینه (داش آینا) دو عدد. کوچک و بزرگ که آینه‌ی کوچک را آینه بخت (بخت آیناسی) می‌گفتند. ۲- شمعدان (قوشا شمعدان) ۳- لاله (جوت لاله) به رنگ قرمز ۴- یخدان چوبی (یخدن، رختدان) که

به مقدار وسایل جهزیه یخدان می خریدند دو تا پنج تا ده تا یا شاید بیشتر ۵- چند کیسه حنا ۶- انواع پارچه‌های نخی، ابریشمی برای دوختن چادر و غیره به عروس و خواهران و عمه‌ها و خاله‌های عروس ۷- پیراهن مخصوص برای مادر عروس به نام پیراهن شیرانه (شیربها دونو، سوت کؤینه‌یی) و نیز پارچه برای دوختن رویه و آستر (یورغان- دوشک اوز- آستاری) و پارچه‌ی سفید اعلا برای دوختن چادر سفید عروس (بخت چادیراسی) چادر بخت ۸- طلاجات و جواهرات متنوع (گوشواره‌ها، النگو، گردن‌بند، دست‌بند، مدال، محمودیه، انگشتری و ...) ۹- یک جفت کفش برای عروس. در زمان قدیم مردم لاهیجان باور داشتند عروس نباید و حق ندارد از خانه‌ی پدر کفش بیاورد که شگون ندارد و نشانه‌ی تنگی و مایه‌ی ناراحتی است. ۱۰- زیورآلات و لوازم آرایش (انلیک- کیرشان، ماتیک، وسمه، سرمه، سداب، سرخاب) و انواع دیگر بزکلیک. قرمز درمان که زنان از کولی‌ها (قره‌چی، قره‌چیلر) می‌خریدند و بر روی صورت و مخصوصاً گونه‌ها می‌مالیدند تا صورتشان سرخ و زیبا دیده شود. صابون مراغه، نقل و نبات (آغ نوغول) شیرینی، شکرپنیر، وسایل حمام (مشقفه، جام، تاس، فوته، لنگ، قتیفه، حوله).

مادر داماد در این زمان یواش می‌خواند:

«بازاردان آلدیق نوغولو

او نوغولو بو نوغولو

ساغ اولسون یئنه اوغولو»

بعد همه‌ی این‌ها را در خونچه‌ها چیده و با مراسمی خاص به خانه‌ی داماد می‌فرستادند. خانواده‌ی عروس از زنان خانواده و همسایگان دعوت می‌کرد برای دوختن و درست کردن لحاف و لباس‌ها و غیره به او کمک کنند. در این جشن (جشن پالتارکسمه یا قیچی قویما یا پارچا بیچمه یا رخت‌بری یا اؤلچمه- بیچمه) لباس‌ها و رویه و آستر لحاف و تشک (یورغان- دؤشک اوز- آستاری) دوخته می‌شد و خود لحاف و تشک‌ها را درست می‌کردند. (سیرییاردیلار) و نهار را خورده به کار خود ادامه می‌دادند. بعد از آن که کارهای دوختنی و «یورغان- دؤشک توتما» را تمام می‌کردند، نوبت می‌رسید به بریدن پارچه‌ی سفید بخت. آن پارچه را بر سر عروس می‌انداختند و دوزنده (درزی) قیچی را روی آن می‌گذاشت، ولی نمی‌برید تا از مادر عروس انعام گرفته آنرا یعنی (بخت چادیراسی) و چادر سفید را بریده و می‌دوخت. خیاط آن چادر هنگام بریدن آن این ماهنی را می‌خواند:

«قندی سالیب استکانا، شیرین چایی ایچرم
سونرا گلین چادیراسینا قیچی قویوب بیچرم
به‌ی-گلینین اوره‌یینی بیر- بیرینه تیکرم
گونلری، روزگارلاری، بختلری آغ اولسون
قایین، بالدیز، عمه، خالا، آتا، آنا ساغ اولسون»

مادر داماد از عروس می‌خواست باید مواظب پنج چیز باشی و تا زنده‌ای آن‌ها را به عنوان یادگاری دوران نامزدی و ازدواج نگهداری:

۱- آینه‌ی بخت (بخت آیناسی) ۲- حلقه‌ی نامزدی (بخت اوزویو) ۳- چادر سفید (بخت چادیراسی)۴- چشم گوسفند قربانی که موقع رسیدن عروس به در خانه‌ی بخت سر می‌بریدند و داماد که به استقبال عروس رفته او را از میان سر و بدن قربانی گذرانده و وارد خانه‌ی بخت می‌نمودند. ۵- پارچه‌ی پای انداز و آن پارچه یا پارچه‌ها را هنگام ورود عروس به حیاط از آستانه در تا اتاق بخت (حجله اوتاغی) زیر پای عروس می‌انداختند که نشانه‌ی عزّت عروس است.

در ازدواج یکی از کارهای بزرگ، پر زحمت و سنگین و هزینه‌بر و زمان‌بر جهیزیه‌ی دختر است. با این که زمان قدیم در لاهیجان برای خرید و تهیه آن شیربها از طرف خانواده‌ی داماد به مادر عروس داده

می‌شد، ولی خانواده‌ی عروس چند برابر آن پول را خرج خرید جهیزیه می‌کرد.

(جهاز آلما، جهاز ییغما، جهاز دوزمه، جهاز گؤرمه):

بعد از تهیه جهیزیه آن‌ها را در خانه عروس می‌چیدند و زنان همسایه و خانواده‌ی عروس برای جهاز گؤرمه به خانه‌ی عروس می‌آمدند. آن‌ها هم شاهد زحمات جمع آوری آنها می‌شدند هم برای تکمیل نواقص و کم و کسری که در آنها می‌دیدند کمک می‌کردند. هر کدام چیزی را که در آن جهاز نبود، می‌خرید.

جهاز یازما:

قبل از فرستادن جهیزیه به خانه‌ی داماد صورت‌برداری و نوشته‌ای تنظیم کرده به پدر داماد و خود داماد و دیگران نشان داده و از آن‌ها امضاء می‌گرفتند. این جهازنامه را پدر عروس نگه می داشت و موقع رفتن عروس و بیرون شدن از خانه در شب زفاف آن را در آستانه به زمین می گذاشتند و عروس از روی آن و عقدنامه (کبین کاغذی) رد می‌شد.

جهاز گؤندرمه و جهاز آپارما:

این رسم قبل از شب حنابندان اجرا می‌شد. آدم‌های داماد به خانه‌ی عروس می‌رفتند و بعد از صرف چای و شیرینی جهیزیه را حمل بر الاغ یا قاطرها نموده و با شور و حال و طمطراق و سور و نوا و هلهله در حالی که طبل و زورناها به صدا درمی‌آمد، به راه می‌افتادند. روشن کردن مشعل‌ها (آتش سرچوب) نشان گرمی و روشنایی بود و دود کردن اسپند برای دفع بدنظری و بلا. در بعضی از شهرها رسم بر این بود که جهیزیه را طبق‌کش‌ها (جهاز داشییانلار) حمل می‌کردند. ولی در لاهیجان افراد داماد با کمک همسایگان آن را حمل می‌کردند.

جهاز دؤشه‌مه:

روز چیدن جهیزیه در خانه‌ی بخت زنان خانواده‌ی عروس به خانه‌ی داماد رفته و برای چیدن وسایل و اشیاء جهیزیه به خانواده‌ی داماد کمک می‌کردند. هر چیز را به جای مناسب خود می‌گذاردند و اتاق را زینت می‌دادند. گلاب می‌پاشیدند، اسپند دود می‌کردند، نزدیکان و همسایگان به تماشا می‌آمدند و جشنی برپا می‌کردند به نام مراسم «جهاز گؤرمه».

قبل از جشن حنابندان مراسم نان‌پزان است. به این شرح که چند روز مانده به عروسی نان مورد نیاز مراسم چند شبانه‌روز (یئتدی گون،

یئتدی گئجه) را حساب کرده و پختن آن را دو طرف به عهده می‌گرفتند. از هر طرف ده‌ها نفر داوطلب برای پختن نان اعلان آمادگی می‌کردند. مثلاً هر کدام از خانواده‌ی عروس و داماد پنجاه من نان می‌پزند و سر خمیر نان را اختصاص می‌دهند به کماج عروس (گلینی کوکه‌سی)

نیز قبل از شب حنابندان مسابقه‌ی حمل هیزم بود. بدین شرح که جوانان لاهیجان دستمالی به بالای زانوی الاغ خود می‌بستند و در سرای داماد اعلان آمادگی مسابقه می‌کردند. چون سی چهل الاغ جمع می‌شد در وقت معینی راهی صحرا می‌شدند و مقرر می‌شد مثلاً در عرض چهار ساعت باید فلان مقدار هیزم بیاورند. با هم به راه می‌افتادند. اولین کسی که هیزم را می‌آورد از مادر عروس و داماد انعام می‌گرفت. جایزه‌ی او پارچه‌ی بزرگ قرمز ابریشمی حاشیه‌دار بود. به بقیه هم دستمال ابریشم می‌دادند. بعد به همه‌ی آن جوانان نهار در خانه داماد می‌دادند. آن هیزم‌ها بین خانه‌های عروس و داماد تقسیم می‌شد. تا در اجاق‌های متعدد دو خانواده در هفت شبانه‌روز عروسی مصرف شود.

روز قبل از حنابندان آئین آستان بوسی بعمل می آمد. زمان قدیم این رسم‌ها در لاهیجان به نیکی اجرا می‌شد. اما حیف و صد حیف که یکی پس از دیگری فراموش می‌شود. رسم آستان بوسی بدین شرح بود که داماد با ساغدوش و سولدوش خود به در خانه‌ی پدر و مادر عروس می‌رفت و در را می‌زد. پدر و مادر عروس با چند نفر بیرون آمده و یک رأس گوسفند قربانی قدم داماد خود می‌کرد و داماد متواضعانه چهارچوب‌های در آن‌ها را می‌بوسید و بدون اینکه به خانه داخل شود اجازه گرفته و به خانه‌ی خود برمی‌گشت. روز قبل از شب حنابندان در خانه‌ی عروس و داماد جشن برپا می‌شد. زنان در خانه عروس مشغول به بزک- دوزک خود و عروس می‌شدند. زنانی بودند که قاوال را خوب می‌زدند و خوب می‌خواندند و در مجلس‌گردانی مخصوصاً در عروسی‌ها مهارت کامل داشتند. مجلس را گرم نگه می‌داشتند و مهمانان را سرگرم می‌کردند. پس از صرف نهار و کمی استراحت رقص و پاکوبی را ادامه می‌دادند. خواننده با خواندن «خلق ماهنی‌لاری» همه را سرحال نگه می‌داشت. که به چند نمونه اشاره می‌شود:

بازاردان آلدیق فولوسو

او فولوسو، بو فولوسو

ساغ اولسون خانم عروسو

بازاردان آلدیق حنانی
او حنانی، بو حنانی
چوخ ساغ اولسون قایینانانی

بازاردان آلدیق توخومو
او توخومو، بو توخومو
ساغ اولسون اوغلان قوهومو

در خانه‌ی داماد اگر عروسی در فصل بهار یا تابستان بود، کف حیاط را فرش و گلیم انداخته و برای دادن چائی در چند سماور بزرگ مجلسی روسی (نیکالای) آب می‌جوشاندند. کنار گوشه‌ی حیاط اجاق‌ها پر از آتش و دیگ‌های بزرگ مسی متعدد آویزان و آشپزها مشغول به پختن انواع غذاها می‌شدند. آتش‌دارها قلیان‌ها و چپق‌ها را چاق نگه داشته، قهوچی‌ها، چایچی‌ها، چای‌ریزها، شربت‌دارها، مشغول به کار خود می‌گشتند. انواع شیرینی، بستنی، فالوده، میوه، چای و قهوه فراوان به مهمان‌ها می‌دادند. حوض بزرگ را پر از سیب، هندوانه، خربزه و گل

می‌نمودند. مطرب‌ها و نوازندگان می‌نواختند. آواز خوانان و خوانندگان ماهنی‌های ترکی می‌خواندند. عاشق‌ها در تعریف عروس و داماد و افراد آن‌ها و مهمانان ویژه و سرشناس هنرنمائی می‌کردند. رقّاصان با رقص خود تماشاچیان را به حیرت می انداختند. طبق‌های شیرینی مدام در گردش بود و فراوان. چارلز جیمز ویلس سیاح و جهانگرد معروف می‌نویسد: روزی که قبل از شب حنابندان بود، در یکی از عروسی‌های ایران شرکت کردم. چند ساعتی که من آنجا بودم، هر کدام از مدعوّین اقلاً نیم من شیرینی خوردند. علاوه بر داخل خانه که اتاق‌ها و تالار پر از جمعیت بود. قریب به دویست نفر در حیاط روی فرش نشسته بودند. اگر دست کم جمعاً دویست نفر حساب کنیم، صد من شیرینی نوش جان شد. مصرف چای و قلیان و انواع شربت‌ها مخصوصاً شربت آلبالو و لیموترش و شربت بسیار خوشمزه‌ی ترکیبی دیگری که به آن توی شربتی می‌گفتند. (شربت عروسی) پس از صرف نهار و دو سه ساعت استراحت «چال- اویناسین» از سرگرفته می‌شد. در لاهیجان رسم‌های نیک و خداپسندانه‌ی زیادی در این مراسم‌ها مراعات می‌شد. از جمله هر چه از غذا، نان، شیرینی و میوه و غیره باقی می‌ماند، بین فقرا تقسیم می‌شد و همه‌ی اهالی آبادی را مستقیم یا غیر مستقیم در

شادی‌های خود شرکت می‌دادند. این مراسم‌ها را در اعیاد و مناسبات ملّی مذهبی می‌گرفتند. اگر خانواده‌ی داماد با خانواده‌ی دیگری شکر آبی می‌داشت، پدر داماد خود به در و پای بزرگ آن خانواده می‌رفت و با او آشتی کرده و به عروسی دعوت می‌نمود. همه‌ی اهالی در خرج و مخارج و کارهای مراسم کمک و همکاری می‌کردند. مهمانی و عروسی و شادی را به فال نیک می‌گرفتند. در لاهیجان اگر یکی از اعیاد ملّی با عروسی مصادف نمی‌گشت و هم زمان با روز عروسی قرار نمی‌گرفت، یک مراسم عروسی صوری براه می‌انداختند و باور داشتند شگون دارد و هر بلا و بدی را از آبادی دور می‌کند و رفع کسالت و کاهلی از اهالی کرده و شوق زندگی و علاقه‌ی تشکیل خانواده‌ی جوانان را می‌افزاید. چند شبانه‌روز عیش و نوش و چراغ‌گذاری (عروسی) دسته جمعی روحیه و عشق به زندگی را در تک تک مردم، مخصوصاً پسرها و دخترهای جوان دم بخت چند برابر می‌کرد.

شب حنابندان اصلی‌ترین زمان عروسی و نقطه ی پرکار و مرکز ثقل و مرحله‌ی اوج عروسی بود بزن بکوب و شادی و هلهله به درجه‌ی آخر می‌رسید. همه می‌خواستند پول داده چند لحظه‌ای به جای ساغدوش یا سولدوش کنار داماد بیاستند. جوانان برای رقصیدن در مقابل داماد از

یکدیگر سبقت می‌گرفتند. نوازندگان به شدت می‌نواختند. خوانندگان با شوق تمام می‌خواندند. شاباش‌ها، نقل، سکه و گلپر مثل باران بر سر داماد و رقاصان می‌بارید. در آن هنگام داماد را بر سر یک چشمه برده و برمی‌گردانند. می‌گفتند: شگون دارد. «الچی- قولچی» در خدمت، پذیرایی مدام، توی به‌یی (سرخیر) در تلاش (قاچا قاچ)، بابا (توی باباسی، همه کاره) ناظر و حاضر، چایچی، قلیانچی، شربت‌دار، آبدار (سقا) و... با روی خندان منتظر یک اشاره و از همه دل‌نشین‌تر و بیاد ماندنی همان ماهنی ها (خالق ماهنی‌لاری) بود که در عروسی‌های لاهیجان مخصوصاً شب حنابندان خوانده می‌شد. از جمله:

بازاردان آلدیق بادامی
او بادامی بو بادامی
ساغ اولسون اوغلان آدامی
تویلار مبارک، مبارک بادا
ای گول ریحان، ریحان بیچرم من
داماد یولوندا جاندان کئچرم من

بازاردان آلدیق تاوانی

او تاوانی بو تاوانی
یاشاسین عمه- خالانی
تویلار مبارک، مبارک بادا
ای گول ریحان، ریحان بیچرم من
داماد یولوندا جاندان کئچرم من

بازاردان آلدیق قیچینی
او قیچینی بو قیچینی
یاشاسین خانم ائلچینی
تویلار مبارک، مبارک بادا
ای گول ریحان، ریحان بیچرم من
داماد یولوندا جاندان کئچرم من

بازاردان آلدیق سوغانی
او سوغانی بو سوغانی
ساغ اولسون اوغلان دوغانی
تویلار مبارک، مبارک بادا

ای گول ریحان، ریحان بیچرم من
داماد یولوندا جاندان کئچرم من

بازاردان آلدیق جاملاری
او جاملاری بو جاملاری
ساغ اولسون قیز آداملاری
تویلار مبارک، مبارک بادا
ای گول ریحان، ریحان بیچرم من
داماد یولوندا جاندان کئچرم من

بازاردان آلدیق قارپیزی
او قارپیزی بو قارپیزی
یاشاسین بالا بالدیزی
تویلار مبارک، مبارک بادا
ای گول ریحان، ریحان بیچرم من
داماد یولوندا جاندان کئچرم من

تویو باشلادیق سازیله
شیرین- شیرین آوازیله
به‌ی- گلین گلیر نازیله
تویلار مبارک، مبارک بادا
ای گول ریحان، ریحان بیچرم من
داماد یولوندا جاندان کئچرم من

توی دویوسون آریتمیشیق
دامدان داما داغیتمیشیق
اوغلان وئریب قیز آلمیشیق
تویلار مبارک، مبارک بادا
ای گول ریحان، ریحان بیچرم من
داماد یولوندا جاندان کئچرم من

چکیلین گلین یئریسین
دونونو یئردن سوروسون
شوقو عالمی بوروسون

تویلار مبارک، مبارک بادا
ای گول ریحان، ریحان بیچرم من
داماد یولوندا جاندان کئچرم من

کوره‌کن چیخیب ایوانا
گؤزلری بنزیزجئیرانا
ساغ اولسون خانم قایینانا
تویلار مبارک، مبارک بادا
ای گول ریحان، ریحان بیچرم من
داماد یولوندا جاندان کئچرم من

گلین گلیری نازیله
قاوالیله آوازیله
اوپوشورو بالدیزیله
تویلار مبارک، مبارک بادا
ای گول ریحان، ریحان بیچرم من
داماد یولوندا جاندان کئچرم من

نار گوللری دسته- دسته
قوی تؤکولسون سینه‌م اوسته
قسمت اولسون جمع دوسته
تویلار مبارک، مبارک بادا
ای گول ریحان، ریحان بیچرم من
داماد یولوندا جاندان کئچرم من

اوتاغین قاباغی بوش‌دور
ایچی دولو یاهو قوش‌دور
گلینین قدمی خوش‌دور
تویلار مبارک، مبارک بادا
ای گول ریحان، ریحان بیچرم من
داماد یولوندا جاندان کئچرم من

اوتاغین قاباغی قانا
شملرگلیر یانا- یانا

من قربانام به‌ی اوغلانا

تویلار مبارک، مبارک بادا

ای گول ریحان، ریحان بیچرم من

داماد یولوندا جاندان کئچرم من

***

گؤی‌ده بیر اولدوز وار آدی طالب‌دیر

ایشیغینی بو مجلسه سالیب‌دیر

هامی انعام وئریب داماد قالیب‌دیر

گؤروم آی به‌ی تویون مبارک اولسون

ساغدوش- سولدوش‌لارین گؤیلو خوش اولسون

خونچاوا قویموشام قوورولو بادام

تویووا گلیب‌دیر بیر بئله آدام

تویووو ائله‌دیم اورکدن شادام

گؤروم آی به‌ی تویون مبارک اولسون

گلن قوناقلارین کؤنلو شاد اولسون

بیشتر این ترانه‌های مردمی و ماهنی‌های زیبا را صد و بیست و هفت سال پیش در بیست بند شاعر و هنرمند اواخر دوره‌ی قاجار، میرزا حسین اهری قنداق‌ساز اوغلو سروده است. شعرای دیگر آذربایجان نیز ماهنی‌های زیادی سروده‌اند. از جمله:

دونن گئجه گئتدیک تویا اوسگویه
توی اولمادی، قالدیق اوردا توستویه
انعامی وئر گله، قویما نسییه
گؤروم آی به‌ی تویون مبارک اولسون
گلن قوناقلارین کؤنلو شاد اولسون

چاغیردیلار تویا گئتدیک لایجانا
ائوده یئر اولمادی چیخدیق ایوانا
تاماشا ائیله‌دیک اوردان هر یانا
گؤروم آی به‌ی تویون مبارک اولسون
گلن قوناقلارین کؤنلو شاد اولسون

تویا گئتدیک کئچن گون سردرییه

بیر دسته گول وئرمیشدیلر هره‌یه
بیز قالمیشدیق حیران او منظره‌یه
گؤروم آی به‌ی تویون مبارک اولسون
گلن قوناقلارین کؤنلو شاد اولسون

دونن گئجه تویا گئتدیک تبریزه
چوخ یاپیشدی، چوخ دا خوش کئچدی بیزه
قسمت اولسون بو توی بیزه هم سیزه
گؤروم آی به‌ی تویون مبارک اولسون
گلن قوناقلارین کؤنلو شاد اولسون

***

استاد شهریار نیز در حیدربابا چنین گفته است:
حیدر بابا کندین تویون توتاندا
قیز- گلینلر حنا-پیلته ساتاندا
به‌ی گلینه دامدان آلما آتاندا
منیم ده او قیزلاریندا گؤزوم وار
آشیقلارین سازلاریندا سؤزوم وار

قدیم در لاهیجان تا عروس و داماد در شب زفاف و در حجله به هم نمی‌رسیدند، ساغدوش و سولدوش و توی باباسی چشم از داماد برنمی‌داشتند و هر لحظه در کنار او و مراقب او بودند. چون باور مردم عامی بر این بود که اگر در مدّت عروسی داماد یک لحظه تنها بماند، جن‌ها به او آسیب می‌رسانند و همزاد او می‌آید و جایش را با او عوض می‌کند. بر اساس باورهای عامیانه هر انسان یک همزادی دارد و درآن لحظه همزاد داماد در کنار او حاضر شده و خود را به شکل او (داماد) درآورده و داماد را به عالم زیرین انتقال می‌دهد و همه او را (همزاد را) داماد می‌پندارند. دنیا دیدگان لاهیجان سینه به سینه نقل کرده‌اند که قدیم در عروسی‌ها بزرگان لایجان و بزرگ هر خانواده‌ی لایجانی هدیه‌های بزرگ به نام تویلوق با خود می‌آوردند یا قبل از آمدن می‌فرستاند. مانند: فرش، کناره، گلیم، گوسفند، بز، مرغ و خروس به تعداد زیاد، گندم، جو، آرد، نان، روغن، نخود، مرجی، هیزم، زغال، زمین(مزرعه)، دو گاو نر (جوت اؤکوز) برای شخم کردن و پول نقد و داماد را غنی و صاحب مال و حشم می‌کردند. روز قبل از شب حنا دوستان داماد هر کدام خونچه‌ی خلعت با خود برای داماد می‌آوردند که حاوی پارچه، میوه، آجیل، عسل، گل‌قند و ... بود و جشنی می‌گرفتند و

داماد را در وسط قرار داده حلقه‌وار به دور او گردیده می‌رقصیدند و دسته جمعی می‌خواندند. در شب حنابندان داماد لباس پوشیده در جشن عروسی خود شرکت می‌کرد و جشن تا وقت خروس‌خوانی (خوروزلار بانلایاناجا) ادامه می‌یافت. درویش‌ها با پرندگان سخن‌گو و میمون‌های آموزش دیده و تربیت یافته نمایش می‌دادند. نقال‌ها حکایت‌های کوتاه شیرین نقل می‌کردند، شاعران شعر طنز می‌خواندند و بالاخره هر کس هنر خود را نمایان می‌ساخت. بابا (توی باباسی) دستور ترتیب صبحانه‌ی داماد و میهمانان را می‌داد. بعد از کمی استراحت صبحانه (کله- پاچه و بال- قایماق) می‌خوردند. بعد از اینکه داماد کمی استراحت می‌کرد، او را برای بردن به حمام (کورکن حامامی) آماده‌اش می‌کردند. دوستان و نزدیکان داماد با دبدبه و کبکبه و طبل و زورنا راهی حمام می‌شدند. جوانان (دوستان داماد) یک کاسه و قاشق مسی بدست گرفته و قاشق را به کاسه‌ی کوچک زده می‌گفتند:

جاملاری سسلندیرین

روحی هوسلندیرین

آتلاریزی قووزایین

گؤیه، نفسلندیرین

حمام یولو تاماشا
نوغولدو باشدان باشا
دالی‌دا گلن چوخ ایدی
دامادا دئ یاواشا

داماد گئدیر حماما
اولاجاق‌دیر شاماما
ایش یئتیشیر تاماما
جوانلارین قسمتی
دولدور جاما شربتی
و در داخل حمام می‌گفتند:
فخر ائله‌سین ائلینه
داراق چکین تئلینه
حنا یاخین الینه
جوانلارین قسمتی
دولدور جاما شربتی

جوانان مجرد از حنای خیس شده به مقدار یک فندق به وسط کف دست خود می‌گذاشتند و باور داشتند آن حنا (بخت حناسی) تا رنگش نرفته بختشان گشاده می‌شود و خوشبختی به آنها روی می‌آورد و ازدواج نصیب آنها نیز می‌شود. تا داماد در حمام بود جوانان و زورمندان دو طایفه در بیرون حمام کشتی می‌گرفتند و نمایش و قدرت نمایی می‌کردند. چون داماد از حمام بیرون می‌آمد او را سوار بر اسبی که روی آن را با پارچه‌ی ابریشم سه رنگ (سرخ، زرد، آبی) پوشانده بودند، می‌کردند. بر سر داماد کلاه مخصوص (به‌ی بؤرکو) می‌گذاشتند. ساغدوش سوار بر اسبی در سمت راست و سولدوش سوار بر اسب در طرف چپ و بابا سوار بر اسب پشت سر داماد در حرکت و هم گام می‌شدند. در راه از داماد و کلاهش محافطت می‌کردند. داماد خود نیز مواظب کلاهش بود. چند نفر اسب‌سوار در اطراف جولان کرده و سعی بسیار می‌نمودند تا کلاه داماد را از سرش بربایند. اگر موفق می‌شدند، در مقابل آن هر چه می‌خواستند، می‌گرفتند و پس می‌دادند. مردم لایجان در روزگاران گذشته باور داشتند دامادی که کلاهش را نتواند در سرش نگه دارد، به مردی نرسیده است. موقع برگشتن به خانه سر و صدای بیشتری درمی‌آوردند. طبل و زورنا می‌نواختند. داماد

با دست‌های رنگ حنا گرفته در حالی که لباس دامادی می‌پوشید و دوستان و برادران و نزدیکانش دور و برش را احاطه می‌کردند، با عزت و شوکت به خانه می‌رسید. مهمانان نهار را در خانه‌ی داماد خورده بعد از کمی استراحت جشن را ادامه می‌دادند. آن روز را روز عروسی (توی گونو) می‌گفتند و ماهنی‌های مخصوص به خود را داشت. از جمله:

توی گونودور، ال چالین، هامی ائدین هلهله
دوره‌ده ایلشنلر بنزه‌ییر قیزیل گوله
هامی دوروب اویناسین، اورکلر گلسین اله
هامّی دئسین اورکدن
آی قیز تویون مبارک، اوغلان تویون مبارک

عروس را نیز در همان روز (توی گونو) با هزینه‌ی داماد به حمام می‌بردند. بدین شرح که زنان خانواده‌ی داماد و مشاطه‌ها (بزک- دوزکچیلر) به خانه‌ی پدر عروس رفته، پس از خوش و بش و صرف شیرینی و میوه و انواع شربت‌ها خواهر داماد این ماهنی را می‌خواند:

دورون گئدک حماما، حنانی تؤکک جاما
بیر آزجا دا یوبانساق، اوندا قالاریق شاما

در شب زفاف، جشن در خانه‌ی داماد قبل از شام برپا می‌شد. اما نه مانند شب حنابندان. چون شام صرف می‌شد. اکثر مهمانان به خانه‌ی خود می‌رفت. فقط چند نفر از بزرگان خانواده‌ی داماد و برادران و غیره می‌ماندند. چون پاسی از شب می‌گذشت، برای آوردن عروس (گلین گتیرمک) عجولانه و مشتاقانه به خانه‌ی عروس می‌رفتند. ده‌ها نفر زن و مرد برای این کار راهی می‌شدند. پدر و مادر، عمو، دایی، عمه، خاله، برادر و خواهر داماد، ساغدوش و سولدوش و دوستان نزدیک حتماً در میان آن‌ها می‌بود. در قدیم خود داماد هم می‌رفت. چون عروس را سوار بر اسب می‌کردند، داماد دهنه‌ی اسب را می‌گرفت و آن را راهنمایی می‌کرد. نیز رسم بر این بود که مردان هم وارد خانه‌ی عروس شده در یک اتاق منتظر می‌ماندند. ولی چندین دهه است که در لاهیجان مردان داخل خانه نمی‌شوند. بیرون خانه آتش روشن کرده منتظر می‌مانند. زنان در داخل مشغول آماده کردن عروس و راضی کردن او می‌شوند.

یکی از پیرزنان لاهیجان می‌گفت: در قدیم چنین می‌خواندند:

گلین دئیر آتا، آتا

قویما منی آنا، آتا

یعنی عروس به پدرش می‌گفت: پدر مگذار مادرم مرا فراموش کند و مقصودش این بود که به مادرم اجازه بده هر چند وقت یک بار به من سر بزند. پدر عروس نیز در جواب می‌گفت:

دور سنی میندیریم آتا
قایناتا دا سنه آتا

یعنی برخیز تو را سوار اسب کنم. پدر شوهرت نیز پدر توست. نیز موشاطا را می‌آوردند تا عروس را آماده کند. در این حال یکی از زنان خانواده‌ی عروس یا خواننده چنین می‌خواند:

یئتیشدی تویو آخشامی، دورون یاندیراق شامی
گلینه بزک وئرین، گلیر اوغلان آدامی
آی عاشق تعریفله بیزیم گلینی
قاینینا دئیین باغلاسین بئلینی
ائل– اوبا دئسین، قیز تویون مبارک
موشاطا دورسون، داراسین تئلینی

و از زبان عروس چنین می خواندند:

داغدان دوزه ائنمیشم، آغ دونو گئیینمیشم
آتا– آنا یئرینده، من یاری بینمیشم

افراد داماد مخصوصاً خواهر داماد نیز چنین می‌خواند:

آل آلماغا گلمیشم

شال آلماغا گلمیشم

اوغلانین باجی‌سییام

آپارماغا گلمیشم

آنام، باجیم قیز- گلین

ال- آیاغی دوز گلین

یئتدی اوغول ایسته‌رم

بیرجه دنه قیز گلین

یا چنین می‌خواندند:

آل آلماغا گلمیشیک

شال آلماغا گلمیشیک

قیزی اوغلان یانینا

آپارماغا گلمیشیک

اوغلانین آدامییق

آپارماغا گلمیشیک

بلافاصله نزدیکان عروس نیز جواب می‌دادند:

آل آلماغین وقتی وار

شال آلماغین وقتی وار

ایلشین شیرنی یئیین

آپارماغین وقتی وار

و برای مهمانان چنین می‌خواندند:

پیشیرمیشیک قایقاناغی

اوزونده اوینابیر یاغی

خوش گلدیز گلین قوناغی

تویلار مبارک، مبارک بادا

ای گول ریحان، ریحان بیچرم من

داماد یولوندا جاندان کئچرم من

افراد داماد جواب آن‌ها را چنین می‌دادند:

کیم آغلاییر آغلاسین

اوره‌یینی داغلاسین

گلینین قاینی گلیب

کمرینی باغلاسین

بعد برادر داماد کمر عروس را بسته و می‌گفت:

گلین، گلین قیز گلین

اینجی‌لرین دوز گلین

یئتدی اوغلان ایسته‌رم

سون بئشیبین قیز، گلین

سپس با شال کمر عروس را بسته چند قدمی می‌کشید و چنین می‌خواند:

من بئلیوی باغلارام

آنا قلبین داغلارام

منله گلیب گئتمه‌سن

من ده دؤنوب آغلارام

کمر عروس را می‌بستند که در ناملایمات محکم باشد. یعنی کمر خود در مقابل یک عمر مشقت محکم کند. هنگام ترک خانه‌ی پدر و مادر و رفتن به خانه‌ی داماد کمی بر سر عروس آرد می‌پاشیدند. (اونلاما) چون آرد را نماد برکت و دوام زندگی می‌دانستند و مقصود از آن این بود که عروس با خود به خانه‌ی شوهرش برکت بیاورد. در آن ساعت عروس کاسه‌ای از حنای خیس شده را روی سر خود گذاشته و دعا

می‌کرد و دختران دم بخت به مقدار یک فندق از آن حنا را برداشته به کف دست خود می گذاشتند تا بختشان گشاده شود. در همان جا به خاطر تلاش شبانه‌روزی یئنگه- موشاطا برای بزک عروس در مقابل آن پولی به او می‌دادند. در لاهیجان قدیم موقع بیرون آمدن عروس از خانه، صورت جهیزیه و عقدنامه را در آستانه‌ی در، روی زمین و زیر پای او می‌گذاشتند تا او از روی آن‌ها رد شود. او نیز آن‌ها را زیر پا می‌گذاشت و می‌گذشت. این بدین معنی بود که او از همه چیز و همه‌ی شروط نوشته شده در آن دو کاغذ در مقابل محبت شوهرش و به خاطر علاقه به زندگیش می‌گذرد و همه‌ی آن‌ها نادیده می‌شمارد. زنان،عروس را به آغوش کشیده و می‌بوسیدند. بعد کنار رفته اجازه می‌دادند تا «یئنگه- موشاطا» او را به خانه‌ی بخت ببرد. عروس را از دست زنان طایفه‌اش گرفته با ناز و ساز و آواز از خانه بیرون آورده و آئینه‌دار را روبروی او قرار می‌دادند که در جلو عروس تا خانه داماد عقب عقب راه برود و چشم عروس از آینه بخت دور نشود. آئینه‌دار در حالی که آئینه را به سینه‌ی خود فشرده عقب عقب و آهسته به راه می‌افتاد، شعله‌های متعدد آتش روشن و اسب سفید (بخت آتی، گلین آتی) را در هفت قدمی در نگه می‌داشتند. آنگاه پدر عروس باید با پدر داماد دست داده و خیر عروس را داده می‌گفت: این امانت من دست تو (الله خیر وئرسین، خیرین گؤره‌سیز!) بعد پدر داماد در مقابل او می‌گفت: (انشاءالله کی خیردیر!) اسب سفید عروس مزین به گل‌های

زیبا و پارچه‌ی مخمل سکه‌دوز آویز، منگوله و زنگوله، شانقور و شونقور، منجوق‌های رنگارنگ، پارچه‌های خوش رنگ ابریشم بود. نقل و سکه و عطر و گلاب و گلپر فراوان و به زمین می‌ریخت. آتش بازی و هلهله و زورنا قاوال و صدای خوانندگان شور برپا می‌کرد. با طمطراق و ناز و دهل و کرنا به راه ادامه می دادند. اگر تفنگی داشتند، تیری با آن می‌انداختند تا ایجاد امنیت نمایند و طایفه‌های دیگر جرأت نکنند نزدیک آمده و عروس را بربایند. اگر تفنگی نبود سواران و پیادگان با شمشیرهای آخته جنگ صوری صورت داده به یکدیگر نهیب‌زنان حمله می‌کردند و به این بهانه دور و بر کاروان عروس سر زده و دور عروس می‌گردیدند و در نهایت عروس و همراهان او را سالم به خانه‌ی داماد می‌رسانیدند. در قدیم افرادی از طوائف یا قبائل دیگر همیشه در صدد ربودن عروس بودند تا اینکه اگر خواستگار عروس بودند برنده شوند و اگر نبودند لااقل قدرت خود را به رخ کشند. این مربوط می‌شود به صده‌های قبل. دواق‌قاپدی در دو جا بود، یکی در پای‌تخت (بنده‌تخت) فردای عروسی و یکی در اینجا (موقع آمدن عروس به خانه‌ی بخت، گلین گلنده) دوواق، پارچه‌ای نازک شنگرفی رنگ و ابریشمی حاشیه‌داری بود که بر سر عروس می‌انداختند. افرادی سوار بر اسب سعی در ربودن آن از سر عروس برمی‌آمدند. زمان قدیم در لاهیجان خواهر یا دختری مجرّد و زرنگ را سوار بر اسب عروس (پشت سر عروس) می‌کردند. تا در نگهداری دوواق کمک عروس

باشد. عروس اگر دوواق خود را از دست می‌داد، جریمه می‌شد و می‌گفتند قادر به حفظ حجاب و لچک خود نیست. چون کاروان عروس به خانه‌ی داماد نزدیک‌تر می‌شد، آتش بازی زیاد می‌شد. بوته‌های خار، شاخه‌های تاک و سنجد و درخت پسته را آتش می‌زدند تا بوی خوش آن، اطرف را پر و عطرآگین کند. در آن هنگام داماد چراغ بدست به استقبال عروس می‌رفت و به او خوش آمد می‌گفت. سیب انداختن (آلما آتما) در بعضی از شهرها و روستاها در داخل حیاط انجام می‌شد. ولی در لاهیجان قبل از استقبال داماد با ساغدوش و سولدوش که هر دو پسر مجرّد بودند (متاهل را ساغدوش و سولدوش نمی‌کردند) به بام یا ایوان می رفتند و یک سیب قرمز یا سه عدد سیب قرمز یا یک عدد انار اگر هیچ کدام پیدا نمی‌شد، میوه‌ی دیگری که قبلاً دوازده تیغ به آن زده بودند، به طرف عروس می‌انداختند و سعی می‌کردند به سر عروس اصابت نکند. آن را یا از بالای سر می‌انداختند یا از زیر پای او. ولی برای احتیاط یک کلاه کلفت به نام شاققا یا قالین بؤرک از زیر دوواق بر سر عروس می‌گذاشتند و بعد از مراسم سیب‌اندازی آن را برمی‌داشتند. جوانان (دختران و پسران دم بخت) آن را در هوا می‌گرفتند. هرکس می‌گرفت یک پیراهن از مادر عروس انعام می‌گرفت. ولی سیبی را که گرفته بود پاره کرده به هر کدام از دختران و پسران مجرد می‌داد تا با خوردن آن بختشان گشوده شود. اما اگر سیب به زمینی می‌خورد و پاره می‌شد، باز قسمت می‌کردند. سیب نماد

عشق و دلدادگی و سیری و باروری است. منظور از این مراسم این بود که عروس و داماد به یکدیگر عشق بورزند و از یکدیگر سیر نشوند و به آن سیب «عشق آلماسی یا به‌ی آلماسی یا یار آلماسی» می‌گفتند. قبل از انداختن سیب، ساغدوش چاقویی جلوی پای راست داماد بر زمین می‌کوبید و پس از تمام شدن مراسم سیب‌اندازی آن را برداشته و می‌بست. زمان قدیم در لاهیجان بر این باور بودند که اگر کسی از طرف دشمن جادو و جنبل و سحر و طلسمی برای داماد کرده باشد با بسته شدن آن چاقو آن‌ها نیز بریده و باطل شده و از بین می روند. باز باور بر این بود که اگر مقداری از آن سیب را به زن نازا دهند بارور شود. نیز زمان قدیم باور داشتند اگر زن و مرد بی‌فرزند، یکی از آن سیب‌های پاره نشده را دو نیم کرده و هر کدام نصف آن را بخورند، دارای فرزند شوند. گاهی نیز از پیر صاحب اجاق یک سیب گرفته، دو نیم کرده و هر کدام یک قسمت را می خورد تا صاحب فرزند شوند. بعد از آن مراسم در آستانه‌ی در زیر قدم عروس گوسفند یا گاو یا غیره قربانی می‌کردند. البته عروس از اسب پیاده نمی‌شد تا مادر داماد تحفه‌ای به او می‌داد و او راضی می‌شد توسط خواهران داماد و یئنگه-موشاطا پیاده می‌شد. عروس و داماد دست داده و با هم از میان سر و بدن قربانی وارد خانه‌ی بخت می‌شدند. هنگامی که عروس وارد خانه داماد می‌شد. در مدخل حیاط، روی زمین یک قطعه ساج نان‌پزی یا سه پایه‌ی مثلث اجاق نهاده و رویش را طشت لباس‌شویی گذارده و بر

روی آن پوست دباغی شده می‌انداختند. عروس پای راستش را روی پوست گذاشته وارد می‌شد. چون در زمان قدیم مردم لاهیجان از طلاق بدشان می‌آمد، مادر عروس روز چهارشنبه سوری صبح هنگام از داخل آب چشمه یک سنگ برمی‌داشت و به خانه می‌آورد. موقع رفتن عروس به خانه‌ی بخت، پدر عروس آن را به دخترش می‌داد و او آن را همراه خود می‌آورد. چون به حیاط وارد می‌شد، به زمین می‌کوبید. معنی آن این بود که در خانه‌ی داماد برای همیشه بماند. در مثل ترکی آمده: (داش دوشدویو یئرده آغیر اولار. یا داش دوشدو، سن دوشدون.) به آن سنگ (صبرداشی، سنگ صبور، گلین داشی، سنگ عروس) می‌گفتند. زمان قدیم در لاهیجان به آن سنگ، سنگ بخت (بخت داشی) می‌گفتند. عروس و داماد چون از حیاط وارد ساختمان می‌شدند، سعی می‌کردند پای خود را روی پای دیگری بگذارند. باور بیر این بود که هر کدام اول پای خود را روی پای دیگری بگذارد، غالب و حاکم در زندگی مشترک خواهد شد. بعد یک نعلبکی روی زمین یا طشت می‌گذاشتند و عروس می‌بایست با قدرت تمام و با یک ضربه‌ی پا آن را بشکند و بعد وارد اتاق شود. مشاطه پای راست داماد و پای چپ عروس را در یک ظرف می‌شست و از آب آن به به چهار گوشه‌ی اتاق حجله می‌پاشید. عروس و داماد وضو گرفته دو رکعت نماز خوانده همه را مخصوصاً پسر و دختران دم بخت را دعا می‌کردند. مردم باور داشتند آن دعا به اجابت می‌رسد. بعد از بدرقه‌ی عروس از خانه‌ی پدر،

همسایگان، اقوام و نزدیکان به خانه‌ی پدر عروس می‌رفتند و ضمن تبریک این جمله را می‌گفتند:

یئری بوشدو، بوش اولسون
گئتدییی یئر خوش اولسون

در بعضی از روستاها چنین می‌گفتند:

قیز گئتدی، یئری بوش قالدی
خاطره‌لری خوش قالدی
یئری بوش‌دور، قوی بوش اولسون
قوی اؤز اریله خوش اولسون

زنان خانواده‌ی داماد نیز از طرف داماد چنین می‌خواندند:

قیزیل اوزوک فیروزه
گئدین دئیین خوروزه
بو گئجه بانلاماسین
گلین گلیب‌دیر بیزه

نیز هنگامی که عروس می‌خواست به خانه‌ی بخت برود، از طرف خانواده‌ی عروس در سفره‌ای مخصوص نان فوق‌العاده (یاغلی کوکه، گلین کوکه‌سی) پر کرده می‌بستند و به یئنگه خانم می‌سپردند تا ان را به خانه‌ی داماد برساند. سهم یئنگه جدا از آن سفره بود. یکی از پیرزنان لاهیجانی نقل کرده بود که در اواخر دوره‌ی قاجار من دختر دم بخت بودم. در یکی از عروسی‌ها (گلین گتیرمه) از آن سفره آگاه شدیم.

با دیگر دختران همدست شده یئنگه را فریب دادیم و آن سفره را ربوده و باز کردیم و شروع به تقسیم آن بین خودمان کردیم. اما پسران جوان نیز موضوع را فهمیده هجوم آورده و آن را از دست ما قاپیدند. نام آن پیرزن که این خاطره‌ی خوش را نقل کرده بود، لیلان ننه بود. لیلان زن حاج غفار غفاری و مادر حاج مختار عادلی بود. آن نان‌ها خیلی مقوی بودند. عروس داماد در سه روز گردک (قورووق) که حق بیرون آمدن از پرده (حجله) را نداشتند، می‌خوردند. در آن شب (شب زفاف) یئنگه به عروس آموزش آمیزش می‌داد و داماد را نیز کسان خود (خاله، دلاک یا دیگری) می‌آموخت. اگر باز هم از عمل عاجز و باز می‌ماندند. یئنگه وارد اتاق (حجله) شده راهنمایی می‌کرد. اگر داماد از عمل درمانده می‌شد به گورستان می‌بردند که اگر جادو و جنبل شده طلسم باطل گردد. اگر تا شب سوم عاجز می‌ماند، غفلتاً آب سرد بر سرش می ریختند. ولی این موارد به ندرت اتفاق می‌افتاد. معمولاً در اوّلین فرصت شب زفاف کار انجام می‌شد. قدیم‌ها یئنگه دستمال (آغ بخت دسمالی) را از خانه‌ی داماد تا خانه‌ی پدر و مادر عروس با دف و کف و هلهله می‌برد تا روسفیدی عروس و خانواده‌اش را به مردم ابلاغ کند. مادر عروس آن سند پاکی دخترش را برای همیشه (تا مرگ خود) نگه می‌داشت. زمان قدیم در بعضی روستاها آن دستمال را بر سینی گذاشته با طبل و شیپور در محله‌ها می‌گردانیدند. یئنگه انعام و خلعت خوب از مادر عروس می‌گرفت که به آن (پاک دامن موشتولوغو)

می‌گفتند. صبح آن شب عروس به پدر و مادر داماد چای شیرین می‌برد. در لاهیجان عروس وداماد صبح شب زفاف با خانواده‌ی داماد (پدر، مادر و افراد خانه) در کنار یک سفره می‌نشستند و عروس به پدر و مادر داماد چای شیرین درست می‌کرد و آن‌ها به عروس خود خلعت می‌دادند. در بعضی از خانواده‌های فقیر چند خانواده در یک حیاط و بعضاً دو عائله در یک اتاق زندگی می‌کردند. که یکی از در و دیگری از پنجره رفت و آمد می‌کرد. در آن خانه‌ها اگر عروسی اتفاق می‌افتاد از وسط اتاق پرده‌ای آویزان می‌کردند. در روز سوم ازدواج جمعی از زنان دو طرف در آن خانه حاضر و جشنی برپا می‌کردند به نام جشن پرده افکنی (پرده سالما یا اوتاق گؤرمه یا اوزه چیخارتما یا قورروق پوزما یا تخت بیغماق) در اول آن جشن گیس سفید خانواده‌ی داماد پرده را می‌کشید و به زمین می‌انداخت و عروس را آورده و در کنار خانواده‌ی داماد می‌نشاند. از آن به بعد عروس جزء آن خانواده محسوب می‌شد و در کارهای خانه و باغ و مزرعه کمک آن‌ها می‌شد. امّا فردای شب زفاف جشن پاتختی یا سربندان یا بنده‌تخت یا باندی‌تخت برپا می‌کردند. در این جشن زنان دو طایفه و دیگر زنان آبادی شرکت می‌کردند. تخت عروس در باندی‌تخت نیمکت مانند دو پله زینت داده می‌شد که نمونه‌های آن‌ها در موزه‌های مردم شناسی در بعضی شهرها مانند تهران، تبریز و اصفهان موجود است. عروس را روی آن می‌نشاندند و نیم تاجی از گل بر سرش می‌گذاشتند. این ارج نهادن بر

مقام زن بود. در آخر مراسم بر سر عروس دوواق می‌افکندند و سرش را مشغول می‌کردند. ناگهان پسر بچه‌ای آن دوواق را از سر عروس برداشته فرار می‌کرد. چند نفر دنبالش دویده و با پول او را راضی می‌کردند که دوواق را برگرداند. در لاهیجان رسم بر این بود که پسر بچه‌ای با دو قاشق دوواق (روبند) را از سر عروس برداشته به سینی می‌گذاشت و عروس به آن بچه جوراب می‌داد. برداشتن دوواق به این معنی بود که عروس را از قید و بند چند شبانه‌روز عروسی درآورند. پسر بچه هنگامی که آن را به سینی می‌گذاشت سینی را بلند کرده و این دعا را می‌خواند: (دوواق دعاسی)

«آی آغ بخت گلین! گؤروم سنین یئتدی اوغلون اولسون، آخرده بیر قیزین. اونو دا منه وئره‌سن!» زنان در جشن پاتختی هدیه‌هایی (عروسانه، تویانالیق) به عروس می‌دادند. سومین روز ازدواج روز سلام مادر یا دست‌بوسی بود. در قبل از ظهر این روز عروس و داماد یواشکی (نیمه پنهان) به خانه‌ی پدر و مادر عروس رفته و دست هر دو را می‌بوسیدند و از آن‌ها به خاطر تحمل زحمات و مخارج زیاد مراسم نامزدی و عروسی تشکر و قدردانی می‌نمودند. بعد از یک ساعت دیدار پر مهر و محبت و صرف شیرینی و میوه و شربت و قایقاناق اجازه گرفته به خانه‌ی خود برمی‌گشتند. بعد از رفتن آن‌ها مادر عروس خونچه‌ی سلام مادر و دست بوسی ترتیب می‌داد که شامل نهار، شال، پارچه، میوه و غیره بود. او خونچه را به خانه‌ی آن‌ها (عروس،داماد)

می‌فرستاد. آن‌ها نهار را خورده کمی استراحت می‌کردند. در آن هنگام دوستان نزدیک و صمیمی و نزدیکان دو طرف به خانه‌ی آن‌ها رفته پس از خوش و بش و صرف شیرینی و تقدیم هدایا، چیزی مانند بشقاب و غیره را دزدکی از خانه‌ی آن‌ها برداشته می‌بردند. بعد از چند روز جوراب یا دستمال گرفته پس می‌دادند. در آن روز باید عروس و داماد مراقب می‌بودند که کسی چیزی از اشیاء خانه برندارد. این شوخی بود ولی این معنی را نیز داشت که دیگر باید از خانه و اشیاء آن و از زندگی مراقبت نمایند که از دستشان نرود. بعد از ظهر عروس و داماد به خانه‌ی پدر و مادر داماد می‌رفتند اگر جدا از هم زندگی می‌کردند. ولی اگر در یک حیاط با هم بودند رسم آن بود که اجازه گرفته به اتاق آن‌ها رفته و دست هر دو را بوسیده و سپاسگزاری و قدردانی می‌کردند و آن‌ها به ایشان خلعت می‌دادند. زمان قدیم در لاهیجان روز هفتم ازدواج را آخرین روز جشن عروسی و آخرین «آیاق آچما و زحمت قورتارما» می‌گفتند. در آن روز افراد دو طرف زن و مرد با هدایا به خانه‌ی عروس و داماد رفته و جشنی برپا می‌داشتند و شیرینی و نقل و شربت صرف کرده متفرق می‌شدند. بعد از آن عروس و داماد برای کار یا مهمانی بیرون می‌رفتند و وضعیت عادی پیدا می‌کردند.

این بود خلاصه ازدواج اقوام ترک در قرون گذشته با نگاهی بـه ازدواج در **لاهیجان (لایجان)**.

جشن‌های ایران آذربایجـان لاهیجـان از قـدیم تـا امروز

در فرهنگ مردم ایران مخصوصاً آذربایجـان (لاهیجـان) در روزگـاران کهن جشن و شادی نماد نور و موهبت الهی و عزاداری و غـم و انـدوه نماد ظلمت و پلشتی (پلیدی) و اهریمنی بود و در طول هر سـال ده‌هـا عید کوچک و بزرگ داشتند و در هر کدام جشنی مفصل و مفصل‌تر بـا شرایط خاص برپا می‌کردند و به همه‌ی آن‌ها با اولویت و درجـه بنـدی احترام و تقدس قائل بودند. ولی به حـوادث نـاگوار تـاریخ و گذشـته‌ی خودشان سالگرد نمی‌گرفتند و چندان اهمیت نمی‌دادنـد. مگـر در چنـد مورد آن هم گذرا مانند مرگ آلپ ار تونقا، سیاوش، زریران. ولی جشـن و سرور جایگاه ویژه‌ای داشت و نیک شمرده می‌شد. در آذربایجان اگـر کسی از دنیا می‌رفت، رسم ترکان بر این بود که چهل روز لباس سـفید نزدیکان او می‌پوشیدند. آن هم به این باور و بر اساس این اعتقـاد کـه آغ آیاس (سفید) الهه‌ی خیر و برکت است و ترکان بر ایـن بـاور بودنـد که سفید (آغ آیاس- الهـه‌ی خیـر و برکـت) توسـط لبـاس سـفید کـه وابستگان آدم در گذشته (متـوفی) مـی‌پوشـند، اسـباب شـادی روح آن مرحوم می‌شود. و رنـگ سـفید مظهـر بـی‌رنگـی، یـک رنگـی، نـور و درخشندگی، و پاکی و پاکیزگی بوده و زنان نیز چارقد بزرگ سـفید بـر سر می‌بستند که روح مردگانشان پاک و آزاد و مورد بخشش قرار گیـرد

و بر همین باور بود که مردگان را بر پارچه‌ی سفید (کفن) پیچیده دفن می‌کنند و یکی از رسم‌های نیک مردم این منطقه این بود که اگر کسی در جشن چهارشنبه سوری (آخر چرشنبه) تازه گذشته‌ای داشت بزرگان طایفه و همسایگانش خوانچه‌ای بنام خانچه‌ی سمنو به خانه‌اش برده یا می‌فرستادند که در آن خونچه گندم سبز شده (اقفلن قوش)، یک دسته سنبل خشک گندم و یک کاسه سمنو که از گندم تازه جوانه زده می‌پزند، می‌گذاشتند و از انواع شیرینی‌ها، آجیل‌ها (چرشنبه یئمیشی) و طعام نیز می‌گذاشتند و بدین وسیله افراد آن خانه و خانواده را از عزا در آورده و در جشن فرخنده‌ی چهارشنبه‌ی آخر سال سال شرکت می‌دادند و اگر بعد از چهارشنبه سوری از دنیا می‌رفت، این خونچه را در عید نوروز می‌فرستادند و خونچه برها در حالی که خونچه در سر داشتند، دور حیاط عزادار را گشته به بچه‌ها شیرینی و نقل و نبات داده این سرود را می‌خواندند:

بالالار آی بالالار، چاغیر گلسین خالالار

«خونچالاری آلالار

من سحرلی سنبلم، من خیرلی سنبلم

برکتم، چؤره‌یم

انسانلارا گره‌یم

دنیالارا دەیرم
اوغوزون قارداشییام
انسانین یولداشییام
حیاتین سیرداشییام»
و با این رسم پسندیده باعث تسلی خاطر بازماندگان می‌شدند و عزا فراموش و تبدیل به جشن و سرور می‌گشت. ولی همه‌ی مناسبت‌های خوب و شادی‌های بزرگ بر اساس اتفاقات نیکو سالگردی داشتند و جشنی نسبت به آن اجرا می‌کردند که بعضی از آن جشن‌ها سینه به سینه یا بر اساس نوشته‌ها به ما رسیده از جمله:
۱- سیزده تیرماه جشن آب‌پاشان (سولان- سولان). که بنا به نقل پیرمرد لاهیجانی تا اواخر دوره‌ی قاجاریه در این منطقه (سردرود و لاهیجان) اجرا می‌شد و رسم بر این بود که از بازار شروع می‌شد و در شهرها هنگام‌های ظهر یک مسگر به سایر اصناف و صنعتگران و اهل کسبه آب می‌پاشید و آن‌ها به یکدیگر و بعد به تماشاگران از آن پس همه به یکدیگر آب می‌پاشیدند. قبلاً در هر جا ظرفی بزرگ پر از آب می‌گذاشتند و مردم جامی کوچک با خود می‌آورد و با آن آب برداشته می‌پاشید. بعضی مشکی کوچک بر گردن خود آویخته و با آن جام را پر کرده می‌پاشید و از بام‌ها نیز به مردم آب پاشیده می‌شد و بعد از مرحله‌ی آب پاشی که مدت آن بیش از یک ساعت بود، طبق‌هایی پر

از میوه‌های نورس و بستنی و فالوده و شربت و شیرینی در میدان تزئین شده‌ی آبادی که قبلاً برای همین جشن آماده و از طرف بزرگان تدارک شده بود جمع و مشغول به خوردن و آشامیدن می‌شدند و در روستاها و هر آبادی که فاقد بازار و یا مسگر بود، یک روز قبل یک نفر مسگر یا شاگرد مسگر از شهر به عنوان مهمان و برای اجرای جشن و شروع آب پاشی می‌آوردند و بعد از اتمام جشن او را با هدایا به شهر و بجای خود می‌بردند و باور داشتند به مناسبت این عید و بخاطر اجرای مراسم این جشن (آب پاشان) الهه‌ی آب (ناهید- باباسو- ایزد آب- ایزد آب آباد) تمام بدی‌ها و زشتی‌ها و بلا و مصیبت و غم و اندوه و کسادی بازار و کسب و کار را از آن‌ها و از آبادی آن‌ها دور می‌کند و باران بسیار باریده و از قحطی و خشک‌سالی (قورولوق) در امان خواهند ماند.

۲- جشن میان بهار

۳- جشن میان تابستان

۴- جشن دانه‌آوری

۵- جشن بازگشت گله‌ها از چراگاه‌های تابستانی به خانه

۶- جشن میان زمستان

۷- جشن مهرگان شانزدهم مهرماه

۸- جشن آخرین شب سال بمعنـای پایـان دادن و دوری از تـاریکی و ظلمت و سردی و جهل و رسیدن به صبح روشنائی و روزی نو و سـالی نو و تولد دیگر و بینش و دانش نو و زندگی تازه

۹- جشن چله (چیلله بایرامی)، جشـن میتـرا- شـب یلـدا- شـب چلـه (چیلله گئجه‌سی) و جشن‌های متعدد دیگر. مثلاً اگر تمام سی روز مـاه، که به نام فرشتگان نامگذاری شده بودند و همچنین نام دوازده مـاه. در هر ماه نام روزی که با نـام مـاه یکـی مـی‌شـد، آن روز جشـن گرفتـه می‌شد. بدین طریق:

۱- روز نوزدهم فروردین = فروردین (جشن فروردگان)

۲- روز سوم اردیبهشت = اردیبهشت (جشن اردیبهشتگان)

۳- روز ششم خرداد = خرداد (جشن خردادگان)

۴- روز سیزدهم تیر = تیر (جشن تیرگان)

۵- روز هفتم امرداد، (مرداد) = مرداد (جشن امردادگان)

۶- روز چهارم شهریور = شهریور (جشن شهریورگان)

۷- روز شانزدهم مهر (عروج مهر- روز انسـان کامـل) = مهـر (جشـن مهرگان)

۸- روز دهم آبان = آبان (جشن آبانگان)

۹- روز نهم آذر = آذر (جشن آذرگان)

۱۰- روز یکم دی = هرمزد (جشن خرم روز)

۱۱- روز دوم بهمن = بهمن (جشن بهمنگان)
۱۲- روز پنجم سپندارمذ (اسفند) = سپندارمذ (اسپندار جشن)

در دی ماه چهار جشن وجود داشت: روز اول دی‌ماه، روز هشتم دی‌ماه، روز پانزدهم دی‌ماه، و روز بیست و سوم دی‌ماه، که نام ماه با نام روز یکی و به نام (دی) نامیده می‌شد.

مردم علاوه بر روز اول ماه، سه روز دیگر را نیز جشن می‌گرفتند. ولی امروز از چهار جشن ذکر شده تنها نخستین شب زمستان به نام‌های شب چله (چیلله گئجه‌سی) چله بدان جهت نام نهادند که از اول دی ماه تا دهم بهمن ماه را چله‌ی بزرگ و از یازدهم بهمن ماه تا آخر بهمن ماه را چله کوچک و از اول اسفند را عجوزه (قاری چیلله‌سی) و چله را به چهار چله- چهار قسمت (چارچله- چرچر) تقسیم کرده‌اند تا بدین طریق دوران طولانی سرما (پاییز و زمستان) آن زمان‌ها را شقه، شقه و پاره- پاره کنند و با این وسیله‌ی حکیمانه از ابهت آن بکاهند و کمرش را بشکنند و با گرفتن جشن‌های متعدد و مفصل سنگینی آن فصول (زمان) را احساس نکنند و با سبک شمردن زمستان دل خود را قوی و با خوردن هندوانه آن را خرد و مسخره نمایند و با روشن کردن چراغ‌های متعدد و روشن نگهداشتن آتش اوجاق‌ها و ایجاد روشنایی کامل در خانه‌ها و با بیدار ماندن و خوردن تنقلات و آجیل و میوه‌جات

و گفتن و خندیدن غالب شدن روز بر شب (روز اول جدی بر شب آخر قوس)، نور بر ظلمت، دانایی بر جهل را جشن بگیرند.
۲- شب یلدا: یلدا هم معنی نوئل (نوایل- بابا نوئل- پیر نور) بر گرفته از (ناتالیس) رومی به مفهوم تولد و زایش و آغاز برج (جدی) و به عبارت کامل زایش و تولد خورشید و دمیده شدن روح و جان تازه به حیات (مهر و میترا) و رومیان آن را (ناتالیس انویلتوس) یعنی نوروز (تولد مهر شکست ناپذیر) و تولد مسیح می‌نامند. و در سریانی نیز معنی ولادت (ولادت نور) دارد. این شب در آیین مهر پرستی (میترایسم) شب زایش نور و تولد مهر است. و ایرانیان باور داشتند و دارند نور و ظلمت، روز و شب، آگاهی و جهل و نیک و بد همیشه در کشمکش و نبردند. چون شب آخر قوس مغلوب روز اول جدی رخ دادی به همین معنی‌هاست. یعنی آغاز سیر صعودی روز و روشنائی و گرمی و سیر نزولی شب و تاریکی و سردی است. آن را جشن گرفته و به سرور و شادی می‌پردازند شب یلدا تقابل گرما بر سرما، روشنائی بر تاریکی، باروری بر ناباروری و در حقیقت دانائی بر نادانی است.
در لاهیجان مانند تمام مناطق آذربایجان شب یلدا (چیلله گئجه‌سی) را جشن می‌گیرند و در خانه بزرگترهای خاندان جمع می‌شوند و اگر پسر یا دختر نامزد یا متأهل دارند در خانه‌ی خود می‌نشینند و تا اواخر شب دور کرسی زمستانی مشغول صحبت‌های گرم و خنده و شادی و

خوردن هندوانه، انار، آجیل و شیرینی‌جات و نقل و نبـات و اگـر دختـر نامزد دارند، نزدیکان خود را دعوت و محتویات خونچه‌ای کـه از طـرف خانواده‌ی داماد آمده می‌خوردند که عبارتند از هندوانه (چیلله قـارپیزی) آجیل و میوه‌جات و طعام و یئمیش (خونچه یئمیشی) می‌شوند و با نقل داستان‌هایی که از ریش سفیدان و گیس سفیدان سـینه بـه سـینه بـه آن‌ها رسیده جوانان را آماده به زندگی و تحمل پـیش‌آمـدهـای نـاگوار می‌کنند و با نقل این گونه قصه‌ها و ماجراها آنان را با سردی و گرمـی، تلخی و شیرینی، ملایمـت و ناملایمـات و پـایینی و بـالایی (ائنـیش- یوققوش) های زندگی و روزگار آشنا و آگاه و مقاوم می‌سازند که موقـع بروز هر کدام خود را نبازند از جمله:

۱- داستان کور اوغلو

۲- قاچاق نبی

۳- اصلی و کرم

۴- ملا محمد

۵- لیلی مجنون

۶- شیرین و فرهاد

۷- حسین کرد شبستری

۸- زینب پاشا

۹- گرگ و بزها (کئچی ناغیلی- شنگیل- منگیل ناغیلی)

۱۰- هفت کچل

۱۱- مختارنامه

۱۲- قاری ننه

۱۳- عباس توفارقانلی و گولگز خانیم

۱۴- کئفی ساز قوجا

۱۵- چرخ فلک

۱۶- یتیم ممد

۱۷- مرد و نامرد

۱۸- دمیر عصا و دمیر باشماق

۱۹- نعلبند و شاه (ای نالی میخا دؤندرن الله)

۲۰- شاه و گدا

۲۱- سارا (آپاردی سئللر سارانی)

۲۲- مکافات عمل

۲۵- پسر عجول، پدر صبور و عاقبت اندیش (دؤز ایشین آخرینا)

۲۶- چوپان دورغگو

۲۷- شاه و ندیم (تئز قضاوت ائله‌مه)

۲۸- دهقان پیر و هفت پسر او (بیرلیک درسی)

۲۹- حاجی صیاد قیزی

۳۰- خرس و بنی‌آدم (قانماز یولداش)

۳۱- شیر و گربه و بنی‌آدم
۳۲- شیر و موش (موش چون شیر را رهائی داد خود رها شد ز پنجه‌ی صیاد.
هر که نیک کرد و یا بد کرد، به خود کرد و نیک با خود کرد.)
۳۳- رفیق نامرد و شهادت دو تا کهلیک
۳۴- دزد و شهادت درخت
۳۵- قره ننه
۳۶- جیرتدان
۳۷- ماهی‌ها و قورباغه‌ی سیاه
۳۸- عاشق غریب
۳۹- کچل همزه
۴۰- شکاری
۴۱- یئتدی قارداشلار
۴۲- داستان‌های ملانصرالدین
۴۳- ابراهیم
۴۴- چشمه‌ی روزی
۴۵- خدا کریم است
۴۶- گلزار
۴۷- مشکل گشا

۴۸- معجزه‌ی ایمان

۴۹- همای سعادت

۵۰- نصیحت پیران

۵۱- خواب گران قیمت

۵۲- کیمین اولی- کیمین آخری

و با سخنان دلنشین و لطیفه و طنزهـای شـیرین و از صـد سـال اخیـر اشعار ترکی میرزا علی معجز شبستری، میرزا علـی اکبـر صـابر، میـرزا محمد علی ذاکر و میرزا حسین کریمی مراغه‌ای نیز خوانده می‌شد. این عید باستانی و سنت نیکو و دیرینه آذربایجانی را با زیبـاترین و بهتـرین وجه در لاهیجان پاس می‌دارند و با خوردن هندوانه در شب چله و یلدا (چیلله گئجه‌سی) زمستان را به مسخره می‌گیرند و نیز گفته‌اند خـوردن هندوانه در این جشن تحمل زمستان و سرما را آسان می‌کنـد و تـب و لرز را از بدن بیرون می‌راند و جسم را در مقابل سـرما و سـرماخوردگی ایمن می‌سازد و ... و در شب چله برنج سفید پخته و خورده می‌شود. به این باور که برنج با سفیدی خود نیک‌بختی و سفیدی را به خانه ارمغان آورد و اعتقاد دارند که چله کوچک قوی‌تر، سردتر، سخت‌تر و پرسـوزتر از چله بزرگ است و داستانی نقل می‌کنند که چله‌ی کوچک از چلـه‌ی بزرگ می‌پرسد:

«سن گئتدین نئیله‌دین؟»

چله‌ی بزرگ جواب می‌دهد:
«من گئتدیم دونداردیم، اوشوتدوم، ناخوشلاتدیم گلدیم.»
آن موقع چله‌ی کوچک می‌گوید:
«من گئتسم قاریلاری کورکدن، لوله‌هنلری لولکدن، گلین‌لری بیلکدن، کؤرپه‌لری بلکدن ائله‌رم.»
آن وقت چله‌ی بزرگ با لحنی مسخره‌آمیز می‌گوید:
«عمرون آزدیر، دالین یازدیر، آغزیندان قاز اییی گلیر، گؤتوندن یاز اییی گلیر.»
در این شب مهرگان و عروج خورشید خانواده‌ی داماد نامزد به خانه‌ی عروس هندوانه و خونچه (چیلله خونچاسی- چیلله‌لیک) می‌فرستند که شامل لباس و میوه‌جات و گل و شیرینی و آجیل و یئمیش و ... و بعد از انجام جشن عروسی (در سال اول) خانواده‌ی عروس به خانه‌ی داماد خونچه‌ی (تازا گلین خونچاسی) مفصل‌تر می‌فرستند.

لاهیجان اول تا لاهیجان پنجم (فعلی)

بسیاری از شهرها و روستاهای آذربایجان در اثر حوادث طبیعی و جریانات تاریخی و اجتماعی نقل مکان کرده و از جای اولیه‌ی خود به مکان دیگر انتقال یافته یا دفعتاً یا به تدریج از نقطه‌ی جغرافیایی خود کم و بیش به این طرف و آن طرف حرکت نموده‌اند. مانند زنوز، باکو، سردرود و لاهیجان نیز یکی از آن‌هاست. لاهیجان اول در قیز قالاسی، دومی در لایان دره‌سی (پیر ایچی)، سومی در پنداملار که کنار جاده ابریشم بود، چهارمی در کؤوشن نبات علی و پنجمی لاهیجان فعلی است.

لاهیجان اول در قیز قالاسی در زمان مهریان، لاهیجان دوم در بالیقلی یا لایان دره‌سی که پیر ایچی و گورستان گبریان در آنجا بود، در زمان زرتشتیان آبادان بود و اسم لایجان را شاید از لایان (لایان دره‌سی) گرفته‌اند و قبل از آن نام دیگر داشت یا غیر از این بود. لاهیجان سوم در پنداملار چنانچه موقع کندن چاه و غیره تکه‌هائی از اشیاء و وسایل زندگی و نشان‌هایی از ویرانی‌های آبادانی قبل از اسلام آبادان بود و لاهیجان چهارم در نبات علی بعد از اسلام آبادان و دارای بازار، چشمه‌سارها و باغات جنت آسا و بعدها کاروانسرا و آثار و ابنیه‌ی دیگر بوده و لاهیجان پنجم (فعلی) آبادی بزرگی است و جمعی در زمان‌های گذشته در اوللو قلعه‌سی و غیره زندگی می‌کردند که به همه‌ی این

مکان‌ها و محل‌های هر پنج لایجان منطقه‌ی لاهیجان می‌گفتنـد کـه منطقه‌ی بسیار وسیعی اسـت و نیـز سـابق در مشـهد، تبریـز و خـوی محله‌ای بنام محله‌ی لاهیجانی‌ها (لایجانلی‌لار محله‌سی) وجود داشت که معمولا چنین نام‌ها در شهرهای بزرگ موقع تعریف خیابان و غیـره، و تعویض و آن محل‌ها نام دیگری بخود می‌گیرد.

محلات قدیم و جدید لاهیجان

در تحقیقات میدانی برای نوشتن تاریخ یک محل و آبادی مـی‌تـوان از وجه تسمیه و یا خود نام محلات و کوچه‌ها و ابنیه و جـای‌هـای دیگـر قدیمی آن منطقـه کمـک گرفـت و از باقیمانـده‌ی نـام‌هـای محـلات لاهیجان معلوم است که ما می‌توانستیم از نام و وجه تسمیه‌ی نام‌هـای آن‌ها کمک بگیریم ولی افسوس که بیشتر آن‌ها از یاد و حافظه اهـالی رفته و چند نمونه باقیمانده است از جمله:

۱- دروازا محلـه‌سـی (محلـه‌ی دروازه). قـدیم بـرای روسـتاهـا دروازه می‌ساختند و در هـیچ کـدام از روسـتاهـای ایـن منطقـه دروازه وجـود نداشت. مگر اینکه آن آبادی بزرگ و دارای اهمیـت بـوده و ایـن اسـم (محله‌ی دروازه) اهمیت لاهیجان را می‌رساند.

۲- جلو خانه محله‌سی (محله‌ی جلو خانه)

۳- ده‌ییرمان کوچه‌سی (کوچه‌ی آسیاب)

۴- کوچه‌ی چشمه باشی

۵- عباس کوچه‌سی

۶- آرا کوچه

۷- اسفهلان کوچه‌سی

۸- بورج محله‌سی

۹- آشاغی محله

۱۰- قدیم کوچه
۱۱- فرش داش کوچه
۱۲- قارا داش محله‌سی
۱۳- یوخاری محله
۱۴- حمام کوچه‌سی
۱۵- امیر کوچه‌سی
۱۶- انبار کوچه‌سی
۱۷- بازار محله‌سی
۱۸- میدان محله‌سی
۱۹- خرمن قاباغی
۲۰- ناخیر ائشییی

لاهیجان در دوران مشروطیت

آذربایجان در تـاریخ رخـدادهـایی بسـیار بـزرگ بخـود دیـده و نقـش آذربایجانی‌ها در این جریانات مثبت و سرنوشت ساز بوده ولـو آنکـه در اکثر آن‌ها موقعیـت بدسـت دیگـران افتـاده و دسـت آوردهـای مـردم آذربایجان مورد سوء استفاده قرار گرفته است. یکی از رخدادهای مهـم تاریخ سیاسی ایران انقلاب مشروطه بود که به علت عدم آشنائی کامل ملت ایران که حتی کلمه‌ی مشروطه در بین ایشان نامأنوس بـود مگـر در قسمت‌هائی از ایران بالاخص آذربایجان که روحیه ظلم سـتیزی در بنیاد مردمانش نهاده شده است و ولیعهد نشین بـودن تبریـز و حضـور اتباع و سفیران خارجی در آن و سفرهای دائمـی تجّـار آذربایجـان بـه دیگر کشورها و تجّار خارجی به آذربایجان نیز در آگـاهی آذربایجانیـان بی‌تأثیر نبود لذا علاوه بر انتخـاب و گـزینش در دفـاع و راه‌انـدازی آن سهم مهمی داشت و با اهمیت‌تر از همه‌ی ایـن‌هـا بعـد از کودتـا و بـه بن‌بست رسیدن و فلج شدن مشروطه آن را از بن‌بست خـارج و نجـات داد. مردم نجیب و آگاه لاهیجان نیز در هر جریان تاریخی و اجتمـاعی طرفدار حق بوده و در صف ملت ایستاده و هر چه توان داشتند، کمـک جانی و مالی نموده‌اند و در انقلاب مشروطیت کمـک‌هـای شـایانی بـه مشروطه طلبان نمودند. پیرمردان سردرودی نقـل کـرده‌انـد، در جنـگ خونین هشت ساعته‌ی سردرود که صمدخان مراغه‌ای بـا قشـون جـرار

خود به سردرود سرازیر شدند و ستارخان با اندکی از مجاهدانش در مقابل لشگر انبوه دولتی مردانه ایستاد و جنگ نابرابر موجب شد تعدادی از افراد سردار ملی شهید و عده‌ای مجروح شدند و ستارخان به طرف تبریز عقب نشینی کرد مرد لاهیجان که در طبابت محارتی داشت چند نفر از مجروحان آزادیخواه را که سردرودی‌ها از گریز راه قلعه به بورجلو باغ برده بودند، طبابت می‌کرد و در تعریف مشروطیت و سردار ملی شعر می‌خواند و موقعی‌که محاصره تبریز از سوی مستبدین و مخالفین مشروطه تنگ‌تر شده بود اهالی آزادیخواه لاهیجان شب هنگام از راه کوه‌های اسفهلان، اسبس، قلعه‌چه به وسیله‌ی ده‌ها چهار پای بارکش نان و غلات و حبوبات و علوفه و آذوقه‌ی فراوان توسط مشروطه‌خواه بی‌باک کربلا هاشم بزاز به تبریز و خانه‌ی ستارخان می‌رساندند. تا اینکه سالار ارفع از طرف صمدخان مراغه‌ای مأمور مسدود کردن راه سردرود به تبریز شد و سالار ارفع با افراد زیادی که در زیر فرمان خود داشت، توانست کل منطقه سردرود را حتی راه‌های فرعی کوهستانی را احاطه کند و نگذاشت آذوقه به تبریز برسد. نقل است که وقتی حاج صمدخان مراغه‌ای از طرف مراغه برای جنگ با ستارخان و مجاهدین مشروطیت به سردرود می‌آمد مقداری از علوفه و احشام از لاهیجان غارت می‌کند. یکی از پیر مردان و ریش سفیدان دلیر و غیور لاهیجان کنار اسب صمدخان ایستاده اعتراض می‌کند و

حاج صمدخان در حالی که سوار بر اسب بود بی‌ادبانه آن پیرمـرد پیـاده را با لگد می‌زند و صورت آن پیـر مـرد در اثـر اصـابت لگـد صـمدخان بشدت مجروح و پیرمرد نقش بر زمین می‌شود. وقتی قشون استبداد به طرف سردرود حرکت و از محل دور می‌شوند، دو نفر اسفهلانی کـه در آن حوالی از ترس پنهـان شـده بودنـد، خـود را بـه آن مـرد رسـانده و زخم‌هایش را بسته به خانه‌اش می‌برنـد. لاهیجـان ماننـد خسروشـاه و سردرود بعلت قرار گـرفتن در کنـار راه اصـلی و نزدیکـی بـه تبریـز در تمامی جریانات و وقـایعی کـه در آذربایجـان مخصوصـاً تبریـز اتفـاق می‌افتاد کم و بیش مورد تأثیر قرار مـی‌گرفـت. ایـن مـورد در انقـلاب مشروطیت آشکار بـود. آبـادی‌هـای میـان تبریـز و مراغـه همیشـه در معرض تهدید بودند. بیشـترین آسـیب و آزار را آن دوره از دسـت حـاج صمدخان مراغه‌ای دیدند. بـا اینکـه در مراغـه نیـز مشـروطه خواهـان زیادی وجود داشت، اما حاج صمدخان با اعمال خود مراغه را مرکز ثقل ضدمشروطه قرار داده بود و چند بار شهرها و روستاهای قرار گرفتـه در این فاصله را مورد تاخت و تاز و غارت قرار داده بود و بعضـی وقـت‌هـا افراد صمدخان همراه با قزاق‌های روس بـه بهانـه‌ی ایـن کـه افـرادی مورد تحت تعقیب ماست و در این آبادی یا در ایـن خانـه پنهـان شـده وارد خانه شده و هر چه را که دلشان می‌خواست غارت می‌کردنـد و بـا خود می‌بردند و هر کس جلو ایشان می‌ایستاد، مورد ضرب و شتم قـرار

می‌گرفت. چنانچه سالخوردگان لاهیجان و سردرود نقل کرده‌اند، چندین بار با این بهانه‌ها وارد خانه شده و چیزهائی غارت می‌کردند یا مردم آبادی را مورد آزار قرار می‌دادند. در یکی از آن‌ها ده‌ها رأس گوسفند و چند گاو اهالی لاهیجان را به تاراج بردند و یک مورد سالار ارفع در هنگام محاصره‌ی تبریز به سردرود، لاهیجان، خسروشاه و روستاهای منطقه هجوم برده و ایجاد وحشت نمود و بدترین آن‌ها یورش روس‌ها به فرماندهی ژنرال روپانوف به همراهی حاج صمدخان مراغه‌ای به سال ۱۹۱۱ میلادی برای فتح تبریز بود که با کشت و کشتار و غارت در آبادی‌های اطراف و حومه‌ی تبریز ایجاد ترس و واهمه نموده و ظلم‌ها کردند. از جمله‌ی جنایات آن‌ها حمله به خسروشاه بود که میر آقا و میر محمد خسروشاهی که هر دو از آزادی‌خواهان و نام آوران خسروشاه بودند، گرفته و با خود به تبریز برده و در آنجا بدار آویختند و اموالی از لاهیجان غارت و از سردرود نیز غارت و چند نفر را گرفته در پای قلعه و دم پل بدار زدند و یک نفر را در بازار با گلوله زدند و یک سردرودی دیگر را با خود به تبریز برده و در آنجا بدار کشیدند.

حکومت ملی در لاهیجان

حکومت ملی در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ شمسی به رهبریت سید جعفر پیشه‌وری در آذربایجان تشکیل حکومت نمـود. ایـن حکومـت تـا ۲۱ آذر ۱۳۲۵ شمسی دوام یافت و در این مدت کوتـاه (دولـت مسـتعجل- یکسـالی) کارهای عام‌المنفعه‌ی خیلی زیادی انجام داد. این حکومتماننـد سـایر حکومت‌هـا، انقلابـات، نهضـت‌هـا طرفـدارن و دشـمنانی داشـت و در لاهیجان نیز موافق و مخالف، دوست و دشمنانی بـرای ایـن حکومـت بودند. ولی مردم آگاه و مهربان لاهیجان چـه مـوافقین چـه مخـالفین موقع تشکیل و سقوط حکومـت ملـی بـا احتـرام متقابـل از اخـتلاف و خونریزی و برادرکشی جلو گیری کردند. چندین نفر از اهـل لاهیجـان فدائی حکومت ملی بودند، از جمله حاج اسماعیل فکـری و حـاج علـی عصمتی.

تاریخ آموزش و پرورش در لاهیجان

در زمان قدیم در لاهیجان مانند سایر نقاط آذربایجان طریق آمـوزش و پرورش بصورت مکتب‌خانه‌ای بود. بعد از آن دوران بتدریج و بـه مـرور زمـان عـوض و بصـورت سـبک امـروزی در آمـد. اول بعضـی از مکتبدارهای معاصر محتوا و طرز تعلیم و نحوه‌ی آموزش و تغییر دادنـد و بعد یکی از شاگردان و پیروان میرزا حسن رشدیه بنام خلیـل آقـا بـه لاهیجان آمده و در منزل حاج علی میرزائی بصورت متفرقـه درس بـه سبک جدید داد. او چند سال با جان و دل زحمت کشید و اهـالی را بـه کسب دانش تشویق نمود و مردم را قبولاند و حالی کرد که دختـران و پسران خود را به مدرسه بفرستند و تا بعد از یک نسـل همـه بـا سـواد باشند. مردم لاهیجان آن معلـم دلسـوز را بـرادر خـود دانسـته و بـا او مهربانی می‌کردند. او بعد از چند سال با خاطره‌های خوش لاهیجـان را ترک نمود و بعد از آن، معلم پیر مدتی در خانه‌هـای بعضـی از خیـرین درس و تعلیم و تربیت بصورت متفرقـه ادامـه یافـت. تـا اینکـه اولـین مدرسه‌ی رسمی و دولتی از طرف آموزش و پرورش آذربایجـان شـرقی در لاهیجان بنیان گذاشته شد و با شـادی و شـعف افتتـاح گردیـد. آن مدرسه جدید کمی پایین‌تر از تعاونی اهـدائی حـاج علـی اکبـر فرجـام مشهور به دده بالا بود و مدرسه بنام مدرسه‌ی فرجـام نامگـذاری شـد.

مدرسه دو کلاسه، ابتدائی و دو شیفتی بود و تا کلاس پنجم درس داده می‌شد.

مکتب خانه‌های لاهیجان

در زمان سابق درس و مدرسه به صورت مکتب‌خانه‌ای بود. اعیان و اشراف معلم اجیر کرده به خانه می‌آوردند تا بچه‌هایشان را تعلیم دهد و مردم عادی بچه‌های ذکور خود را به مکتب‌خانه می‌فرستادند و مکتبدارها قرآن و خواندن و نوشتن یاد می‌دادند. معمولاً صاحب مکتب‌خانه‌ها کم سواد بودند. ولی آموزگارانی هم پیدا می‌شدند که با نحوه‌ی اصولی تعلیم و تربیت آشنا و واقعاً با سواد و عالم بودند و خط آن‌ها مانند خط یک خوش‌نویس زیبا بود و به شاگران خود نیز خوش‌نویسی را تعلیم می‌دادند. آن معلمین مکتب‌خانه‌ی مخصوص و ویژه‌ای دایر می‌کردند و هر شاگرد و بچه‌ای را برای شرکت در کلاس درس خود قبول نمی‌کردند. مگر کاملاً مستعد تعلیم و تربیت و قابلیّت تحصیل علوم و آموزش استاد خود را دارا بود و خانواده‌های آگاه فرزندان خود را به آن معلم دانا می‌سپردند. او با شرایط خود قبول می‌کرد و نیز والدین دانش آموزان با پرداخت ماهانه و دادن هدیه و انعام مستمر آموزگار را برای تدریس و یاد دادن فرزندانشان تشویق و یاری می‌نمودند. کتاب‌هائی که در این کلاس‌های اختصاصی به شاگران با استعداد درس می‌دادند زیاد بود از جمله:

۱- قرآن

۲- نصاب الصبیان

۳- گلستان سعدی

۴- تاریخ وصاف

۵- جامع عباسی (جامابباس)

۶- ابواب‌الجنان

۷- کلیله و دمنه

۸- اخلاق ناصری

۹- معراج السعادت

۱۰- قصص الانبیاء

۱۱- جامع‌التمثیل

۱۲- خلاصه الحساب شیخ بهائی

۱۳- کیمیای سعادت امام محمد غزالی

۱۴- نهج البلاغه

۱۵- صحیفه‌ی سجادیه

۱۶- تنبیه الغافلین

۱۷- گلشن راز

۱۸- صرف میر

۱۹- شرح تعرف

۲۰- شرح نظام

۲۱- شرح جامع در صرف و نحو

۲۲- حاشیه‌ی ملا عبداله

۲۳- خمسه نظامی

و در کنار این‌ها تعلیم درست خواندن و نوشتن و خـوش‌نویسـی بـوده. سن یکنواخت مدنظر نبود، بلکه استعداد شـرط اصـلی بـود. از هفـت و هشت ساله گرفته تا پانزده، شانزده ساله وارد این مکاتب می‌شدند و در مدت سه و چهار سال کاملاً باسواد می‌شدند و می‌توانسـتند هـر گونـه کتاب عربی و فارسی و ترکی را درست بخوانند و هر مطلبی را درسـت بنویسـند. و در نوشـتن نامـه و مقالـه توانـا باشـند و شـاگردان عمـدتاً خوش‌خط و خوش بیان، تندخوان و تنـدنویس ببـار مـی‌آمدنـد و آداب معاشرت می‌دانستند و با فن صحبت و بیان و نطـق آشـنا مـی‌شـدند و پای‌بند ادب و اخلاق می‌شدند. این گونه معلمین یکی از پسـران خـود یا یک نفر از میان شاگردان ممتازش که دارای فراست و لیاقـت کـافی بود، برای نشاندن بجای خود مورد تربیت خـاص قـرار مـی‌داد و اسـتاد کامل ببار می‌آورد و جانشین خود می‌کرد تا این قبیل مکتب‌هـا و ایـن نـوع تعلـیم و تربیـت ادامـه یابـد و معمـولاً خـوش‌نویسـان، نـاطقین، نویسنده‌ها، معلمین خوب، کاتبین، عرفا، شعرا، علما و هنرمندان از ایـن مکتب‌خانه‌ها و از زیر دست آن آموزگاران زبردست بیرون مـی‌آمدنـد و بعضی از بچه‌هائی کـه در خانـه خـود (خانـه‌ی پـدر) توسـط معلمـین خصوصی تعلیم مـی‌یافتنـد نقاشـی، نجـوم، موسـیقی و ... را نیـز یـاد می‌گرفتند. ولی چون معمولاً آن بچه‌ها نازنـازی و نـاز پـرورده بودنـد، کمتر به استادی می‌رسیدند. معلم پیر آن شاگرد انتخاب شـده و ممتـاز

خود را که برای جانشینی خود در نظر می‌گرفت با خود به مجالس بزرگان، مهمانی‌ها، بازار، تکیه‌ها، جمع ادبا و شعرا می‌برد تا عملاً رسم و رسوم را بداند و آداب مجلس و مهمانی‌ها و محافل ادبی و غیره را خوب بیاموزد. حتی رفتار با همنوعان، حمایت از حیوانات، مراقبت از طبیعت را به او یاد می‌دادند. آن استادان پیر در حقیقت عارفان و حکیمانی بودند که آن آداب را از استادان خود آموخته و خود نیز یک عمر با کسب علوم مختلف بر اطلاعات خود می‌افزودند و به شاگرد برگزیده انتقال می‌دادند. ولی در مکتب‌خانه‌های عادی هر کودکی می‌توانست وارد و در کلاس درس شرکت جوید. معمولاً مکتب‌دار ملا و معلم این گونه کلاس‌ها آدم کم‌سواد حتی محروم از سواد نوشتن بودند که مکتب‌خانه دایر می‌کردند. این مکتب‌هانه‌ها اغلب در خانه‌ها یا مساجد کوچک محل بودند. در هر محله موقع احداث مساجد بزرگ یک مسجد کوچک نیز در جنب آن می‌ساختند. ولی صیغه‌ی مسجد جاری نمی‌کردند. چون در قدیم به بچه‌ها ارزش چندانی قائل نبودند و بهداشت نیز ضعیف بود و آن‌ها را به مسجدها راه نمی‌دادند. چون می‌گفتند بچه‌ها طهارت کامل ندارند، نمی‌توان آن‌ها را به مساجد راه داد. چون آن مسجدهای کوچک (مکتب‌خانه‌ها- بالا مسجد) مانند مساجد بزرگ صیغه‌دار نیستند، یعنی بعد از احداث صیغه‌ی مسجد برای آن‌ها خوانده نشده است، پس بچه‌ها می‌توانند وارد شوند. شاگردان این مکتب‌خانه‌ها روی دو زانو در اطراف معلم نشسته و در حالی که درس

را با آواز بلند می‌خواندند، متصلاً بدن خود را بجلو و عقب حرکت می‌دادند و قرآن را بدون ترجمه می‌خواندند. در موقع نوشتن زانوی خود را به‌جای میز تحریر بکار می‌بردند یعنی زانوی راست را بلند کرده و کاغذ (دفتر) را روی زانو می‌گذاشتند. قلم‌های آن‌ها چوب نی که با مهارت تراشیده می‌شدند و مرکب آن‌ها مایعی سیاه رنگ بود که از دوده و صمغ و سایر چیزها یا گندم ساخته می‌شد. در قدیم درس خواندن برای بچه‌ها معمول و عادی نشده بود. بسیار بازی‌گوش بودند و عادت کرده بودند از صبح تا شام مشغول انواع بازی باشند. دلیل دوم که بچه‌ها مایل به درس خواندن در مکتب‌خانه‌ها نبودند این بود که ملاهای مکتب‌دار در مکتب‌خانه‌ها فلک (فلقفه) که نوعی دستگاه شکنجه بود آماده می‌گذاشتند. روش فلک (فلق) کردن بدین صورت بود که کودک فلک‌زده را روی زمین خوابانده و دو پای وی را در وسط دو چوب که به چوب فلک قرار می‌داند و آنگاه دو نفر دو سر چوب را گرفته و ملا ضرباتی را با ترکه‌ای از آلبالو و غیره که از قبل در آب خوابانده و خیس می‌کردند به کف پای او می‌زدند و علاوه بر فلقه موقع درس دادن ملا چوب در دست نگه داشته و به میز یا زمین می‌زد و بچه‌ها را می‌ترسانید و به هر بهانه‌ای پشت و کف دست‌های کودکان را مورد ضربات چوب قرار می‌داد. کافی بود بچه‌ای کمی دیر بر سر درس برسد یا درس را دیر یاد گیرد یا بخندد و ... ملا کتک مفصلی نصیبش می‌کرد. جای چوب همیشه در پشت و روی دو دست و دو

پای اکثر اطفال مکتب‌خانه‌های عادی دیده می‌شد برنگ سرخ، کبود و سیاه. گاهی شاگردان برای خالی کردن دق و عقـده‌ی دل خودشـان و انتقام از ملا مخفیانه خار، سوزن یا سنجاق و خرده شیشه بر تشکچه‌ی او فرو می‌کردند که موقع نشستن بـه نشـیمنگاهش فـرو مـی‌رفـت و فریادش بلند می‌شد. ولی مکتب‌دارانی پیدا می‌شـدند کـه بـا اخـلاق و آشنا بـه فنـون تـدریس و نیـک رفتـار بودنـد. از جملـه‌ی آنهـا شـیخ زین‌العابدین که در لاهیجان مکتب‌خانه داشـت و در تـاریخ شمسـی از دنیا رفت و در قم بخاک سپرده شد. شیخ زین‌العابدین لاهیجانی پـاک سرشت و مهربان بود. اطفال مکتب‌خانه‌اش را نمـی‌زد و بـا محبـت بـا آن‌ها رفتار می‌کرد و بچه‌ها او و مکتب‌خانه‌اش را دوست مـی‌داشـتند و از درس فرار نمی‌کردند چنانچه نظیری نیشابوری گفته است:

«درس معلم ار بود زمزمه‌ی محبتی
جمعه به مکتب آورد طفل گریز پای را»

و دیگری گفته:

«اگر استاد ائده طفله محبت
اولار مکتب اوشاغا باغ جنت
محبت جسمه جان‌دیر، روحا مایه
اوشاق جمعه گلر مکتب‌خانایه»

مکتب‌خانه‌ها بصورت خصوصی و عمومی بودند مکتب‌خانه‌های خصوصی برای اطفال اعیان و اشراف بود و مکتب‌خانه‌های عمومی و معمولی برای اطفال مردم عادی مکتب‌خانه‌ها دخترانه و پسرانه بودند. ولی عمدتاً جداگانه. مکتب‌دارهای پسرانه را میرزه (میرزا) و مکتب‌دارهای دخترانه را ملا باجی می‌گفتند و هر مکتب‌خانه بنام مکتب‌دار آن مشهور و نامیده می‌شد. مثلاً مکتب‌خانه‌ی شیخ زین‌العابدین، مکتب‌خانه‌ی آمیرزه حسین (آقا میرزا حسین)، مکتب‌خانه‌ی دوی (درّ) ملا یا دوی باجی یا ملا باجی و مکتب‌خانه‌ی ملا سورا یا سورا باجی . بچه‌های پنج ساله تا ۱۰ ساله عمده سن شاگران بود ولی سن معمول شروع به درس ۷ سال بود در مرحله‌ی اول قبل از هر درس هجا و ابجد آموخته می‌شد بدین طریق:

الف زبره بزبه به جین به جد (ابجد)

قاس به قه رز به قه شین به شت (قرشت)

. .. ... یعنی بیر نووت، ایکی نووت، اوچ نووت

زبر زیر پوش دو پوش دوز بر دوز یر

. .. ... زع به زیپوش دوزه مه دوزی اینچاخمالی ممدی تشتی تودازی الهموزه دوزه ه گیره ت گیرده کافدالی کافکوفی.

مکتب‌دار را اوستا- استاد- معلم- آموزگار- ملا- آخوند- میرزه- میرزا- آقا میرزا- اگر سید بود آقا می‌گفتند اگر دخترانه بود میرزه باجی- میرزا باجی- ملا باجی- اوستا باجی- معلم باجی .

معلم چند نفر از شاگردان قدیم و کهنه کار را خلیفه قرار می‌داد برای نظم مکتب‌خانه و شهریه (ماهانه) به تناسب وسع مالی خانواده‌ی شاگردان گرفته می‌شد و معمولاً هر کس پول بیشتری می‌داد، توجه بیشتری به وی می‌شد و بعضی از مکتب‌خانه‌ها عمدتاً با کمک مالی خیرین اداره می‌شد. مکتب‌خانه‌های پسرانه و دخترانه جدا از هم بودند ولی در بعضی از آبادی‌ها دختر و پسر با هم به یک مکتب‌خانه می‌رفتند. کتک در مکتب‌خانه‌ها معمول بود و کم و زیاد در همه‌ی مکتب‌خانه‌ها اطفال را به بهانه‌های مختلف می‌زدند. مخصوصاً بجرم تنبلی و این کار عمدتاً بسته به حوصله و بی حوصلگی مکتب‌دار و معلم بود. شنیده‌ایم بعضی از میرزاهائی اگر در خانه‌ی خود با زنش دعوا می‌کرد، اطفال بی‌گناه مکتب‌خانه را کتک می‌زد. چوب نازک (چوب تعلیم) همیشه در دست معلم بود که با آن رو و کف دو دست و پای بچه‌ها را مورد ضرب‌های سوزناک و دردناک قرار می‌دادند که فریاد دلخراش و صدای گریه‌ی معصومانه‌یشان به آسمان می‌رفت و فریادرسی نداشتند. به ندرت ریش سفیدی رهگذر یا در همسایگی دلش می‌سوخت و به واسطگی آمده به دادشان می‌رسید. علاوه بر کتک معمولی با دستگاه شکنجه (فلقفه) استفاده می‌کردند یا دستور می‌دادند چند ساعت رو به دیوار سرپا بایستد یا مثلاً یک ساعت روی یک پا به ایستد. در زمستان پابرهنه مدتی روی برف و یخ بایستد یا زندانی می‌کردند در زیر زمین یا انباری یا صندوق‌خانه و ... اگر بچه‌ها

بی‌جا حرف می‌زدند یا می‌خندیدند یا شـوخی مـی‌کردنـد، معلـم چـوب تعلیم را بر میز یاقوتی تخته‌ای (معلم میزی- مکتب‌خانا میزی) می‌زد و بچه‌ها از ترس کتک خوردن ساکت می‌شدند. دارائی یک مکتـب‌خانـه عبارت بود از پوست گوشفند زیر ملا، تشکچه‌های اطفال که با خـود از خانه می‌آوردند، میز و چوب‌های تنبیه یـا چـوب تعلـیم فلقـه، بخـاری، منقل، هیزم، حصیر، میز یاقوتی تخته فقط یک تا در جلو معلم بـود. در مکتب‌خانه‌ها عمده فرزنـدان اعیـان و اشـراف دروس و دوره و مرحلـه مکتب‌خانه و تحصیل علوم و فنون را به پایان می‌رساندند، با استفاده از امکانات مالی خانواده و مکتب‌خانه و استادان خاص بجائی می‌رسیدند و در خواندن و نوشتن، خوش نویسی، صرف و نحو، تـاریخ و ریاضـیات و قدری از نجوم و جغرافی و ... می‌آموختند. بقیـه بـه قـدر خوانـدن روی قـرآن آموختـه و تـرک مـی‌کردنـد. نهایـت خوانـدن و نوشـتن را یـاد می‌گرفتند. کف مکتب‌خانه‌های آبادی یا محله‌های فقیرنشین خاک یـا نیم پوشیده از حصیر پاره‌ها بود و هر کـدام از اطفـال یـک تشـکچه‌ی کوچک برای خود می‌آورد و اسـتاد یـک تشـکچه‌ی خـوب یـا پوسـت گوسفند داشت. جلوی معلم یک میز یا جعبه و در روی آن یک یا چنـد عدد چوب برای ترساندن و تنبیه کردن بچـه‌هـا بـود. مکتـب‌خانـه‌هـا ازمقررات مشخص پیروی نمی‌کردند. بلکه بسـتگی داشـت بـه محـل، استاد و نوع تعلیمات و فرهنگ خانواده‌های اطفال و امکان مالی. در هر شرایط مکتب‌خانه‌ای بـود در محلـه‌ی شـاه نشـین، بـازار، در شبسـتان

مساجد جامع و بزرگ یا اینکه در مسجدی کوچک یا خانه‌ی خود مکتب‌دار یا اطاقی محقر که توسط یک نفر خیر بدون اجاره در اختیار مکتب‌دار گذاشته می‌شد. جای هر شاگرد را معلم تعیین می‌کرد و هر بچه روی تشکچه‌ی خود می‌نشست. آن‌ها در کنار دیوارها یا به صورت دایره(گرد- حلقه) می‌نشستند. حلقه زدن از مهریان مانده است. آن‌ها (مهرپرستان) در مهرکده (صحبت خانه- جمع‌خانه) خود به صورت حلقه‌ای که علامت خورشید بود می‌نشستند. مکتب‌خانه‌ها معمولاً در فصول بیکاری و سرما دایر می‌شدند. چون در فصول کار از بچه‌ها کار می‌کشیدند. مثلا در غاز چرانی، بز چرانی، گاو چرانی و چوپانی و جمع‌آوری گل و گیاه و میوه، حبوبات و علوفه و یونجه‌های درو شده و غلات و فراری دادن پرندگان (قوش قووغماق) در باغات و نگهبانی در مزارع و غیره و آبیاری و حمل بار با چهار پایان. یکی از دغدغه‌های مهم مکتب‌خانه‌ها در شدت سرمای زمستان سخت آذربایجان در قدیم سوخت (هیزم) بود و آن به عهده‌ی بچه‌ها بود. اطفال مانند مورچه‌ها که هر کدام چیزی برداشته و پشت سر هم راهی لانه‌ی خود می‌شوند، هر کدام یک قطعه هیزم بدست گرفته بطرف مکتب‌خانه حرکت می‌کردند. هیزم‌ها در انباری یا دهلیز یا قسمت پایین (آشاغی باش) بر روی هم انباشته می‌شدند و ذخیره می‌گردید و در اجاق یا بخاری با قناعت می‌سوختند و مکتب‌خانه گرم می‌شد و آتش اوجاق یا بخاری را بعد از آنکه هیزم‌ها آتش شده و از دود افتاد آن‌ها را به منقل (مجمر)

ها کشیده و روی آن آتش سرخ و خالص را با خاکستر می‌پوشـاندند تـا حرارت آن‌ها تا آخر روز (عصر) محل درس را گرم نگهدارد. اگـر منقـل یک تا بود، جلوی ملا می‌گذاشتند. اگر دو تا بود، یکی را در وسط، اگـر سه تا بود سومی را نزدیک در ورودی می‌گذاشتند تا سـرمای ورودی را بشکنند. مکتب‌خانه‌ی اشراف‌زاده‌ها فرق مـی‌کـرد. روی حصـیر، گلـیم، فرش، تشکچه، متکا و مخده مـی‌نشسـتند. سـوخت فـراوان و گرمـای کافی و امکانات دیگر از هر قبیل. وقت و زمان درس از صبح تـا عصـر بود. غذا و خورد و خوراک به عهده‌ی خود شاگردان بود. اگر مکتب‌خانه در محله و همه یا اکثر شاگردان اهـل آن محـل و نزدیـک بـه محـل درس بودنـد، بـرای نهـار مـی‌رفتنـد بـه خانـه و بعـد از یـک سـاعت برمی‌گشتند. ولی اگر راه دور و مکتب خانه در محل دیگر بـود، نهـار را با خود می‌آوردند. اطفال فقیر فقط نان و پنیر و سبزی و انگور خشـک، ولی اشراف زاده‌ها نهار مفصل و انواع غذاهای لذیذ و مقوی می‌آوردنـد و نهار معلم نیز به‌عهده‌ی شاگردان بود. از خانـه‌هـای اعیـان و اشـراف برای ملا غذاهای خاص فرستاده می‌شد. وای از آن مکتب‌خانه که این دو قشر با هم بودند. چنانچه نوشته‌اند امـام محمـد غزالـی در یکـی از سفرهایش به یک آبادی رسید و برای کمی استراحت و خواب قیلوله به مسجدی کوچک وارد شد که در آن درس متکب‌خانه دایر بود و بچه‌ها مشغول به خوردن نهار بودند. یک طفل فقیرزاده نان خالی آورده بـود و هم‌درس اشراف‌زاده‌اش که در بغل او نشسته بود، علاوه بر نان اعلاء و

اشرافی حلوای عسل (بال حالواسی) آورده بود. فقیـرزاده از اشـراف‌زاده می‌خواست که به او هم از آن حلوای عسلی بدهد و او آهسته می‌گفت: «مانند سگ عوعو کن تا بدهم!» و او چنان می‌کرد و اشـراف‌زاده یـک ذره می‌داد. او می‌خواست و این پیشنهاد می‌کرد صدای یـک حیـوان را درآورد. مانند صدای گاو و گوسفند، گربـه و غیـره. چـون امـام محمـد غزالی در گوشه‌ای نشسته و شاهد این جریان تلخ بود، زار زار می‌گریـد. استاد مکتب‌خانه در حالی که غزالی را نمـی‌شـناخت، نـزد او آمـده و از علت گریه‌اش می‌پرسد و امام غزالی می‌گوید: «تو نمی‌دانی کـه طمـع به انسان چه کرد و به شکل هـر حیـوانی در آورد.» و جریـان را بـه او تعریف کرده بی قرار می‌شود. معلم می‌گوید: «من از این اتفاقـات زیـاد دیده‌ام، ولی گریه‌ام نگرفته. معلوم است تو یک حکیم و فیلسوفی.» بعد مشغول صحبت می‌شوند تا غزالی را می‌شناسد.

عزّت ز قناعت است و خواری ز طمع

و بعد از اتمام دروس هجا و ابجد شاگردان هر کدام یک عدد کله قند و یک جبی به استاد (مکتب‌دار) می‌برنـد و طـی مراسـمی و جشـنی کـه پدران در کلاس پسران خود و مادران در کلاس دختران خود یا با هـم حاضر می‌شدند و آن کلّه قند را به میرزا یا ملا باجی داده و این شعر را می‌خواندند البته شعر را اطفال مکتب‌خانه هم صدا می‌خواندند:

«استاد بیزه درس دئیبب، چوخلو زحمت چکیبسن

علم و دانش توخومونو سینه‌میزده اکیبسن

هله زحمت چکه‌جکسن نئچه ایللر هابئله
آل بو قندی، شیرین چای سال، آغزینی شیرین ائیله»
بعد از آن روخوانی جزء آخر قرآن (جزء سی‌ام) که به آن جزاعمه (عم‌جز) می‌گویند را درس می‌دادند. در آن مرحله‌ی درس بچه‌های مکتب‌خانه به در خانه‌ای که زن آن خانه پسر زائیده رفته و دسته جمعی این شعر را می‌خواندند:
«ابجدین معناسی مین دریای عمان قدری‌دیر
آچ بیزه معناسینی ای شاه مردان، یا علی
فاش ائدیب الله بو اسراری فقط تکجه سنه
سن‌ده ده منظور اولوب‌دور کامل انسان، یا علی
بد نظردن ساخلا بو اوغلان اوشاغین، ای خدا
ضامن اول سن بو دعایه، مهر تابان، یا علی»
و اهل خانه یک خوانچه از حلواجات، نقل و مغز بادام تازه بو داده می‌دادند و آن‌ها به مکتب‌خانه برگشته و خوانچه را پیش میرزا (معلم) می‌گذاشتند و او سهم هر شاگرد را می‌داد و بقیه را خود برمی‌داشت. بعد از اتمام درس جزء سی‌ام مادر شاگردی که آن قسمت از قرآن را خوانده و امتحان داده و قبول شده به تعداد شاگردان آن مکتب‌خانه حلوای شکری (شکر حالواسی) درست کرده به اندازه‌ی سیب کوچک و یک عدد از آن‌ها را به اندازه‌ی کوفته تبریزی و همه را در یک خوانچه (خونچا) چیده به مکتب‌خانه می‌برد و بین شاگردان پخش و سهم ملا

باجی را در بشقاب تقدیم می‌کرد. اگر پسر بود، پدرش این کار را می‌کرد و در آن دم اطفال یک صدا می‌گفتند:

«جزء عمه‌نی‌اؤیردن بیزه استاد
الله ائتسین ایکی دنیانی آباد
بیز اوشاقلار بو جشنیده اولدوق شاد
سنه وئرسین الله عوض هر بیر زاد»

بعد از آن برای تفنّن و تقویت روحیه‌ی اطفال مکتب‌خانه به مدت چند روز داستان و قصه‌های کوتاه آموزنده می‌گفتند و بدین طریق به آن‌ها حکمت می‌آموختند. بعد از آن مرحله نوبت درس کره‌که (چره‌که) کتابی بزرگ‌تر از جزء اعم و یک چهارم قرآن بود و در اتمام درس آن شاگردان مورد امتحان قرار می‌گرفتند و شاگردی که امتحان داده و قبول شده و از کتابچه‌ی کره‌که فارغ شده آخرین آیه‌ی آن را می‌خواند چون به کلمه‌ی آخر آیه می‌رسید، استاد آهسته با دست بر دهان او می‌زد تا پیش پدر و مادر خود بخواند و بعد معلم همه‌ی اطفال مکتب‌خانه را در یک صف منظم در پشت خود راهی خانه‌ی آن شاگرد می‌کرد و اهل خانه که قبلاً اطلاع داشتند به استقبال آن‌ها می‌آمدند و تحفه و هدایای متعدد مانند نقل و نبات و کلّه قند دو وجبی و شیرینی‌جات چیده در خوانچه و با آتش و اسپند و دود با همان نظم و ترتیب به مکتب خانه برگشته و با حضور بزرگان خانواده و محله

جشنی برگزار می‌کردند. در این مراسم به شاگردی که امتحان خوب داده انعام می‌دادند. و او هم با هم‌درسان خود این شعر را می‌خواندند:

«یاخشی ائتدین چره‌که درسینی پایان استاد
ائله‌دین بیزلره سن خدمت شایان استاد
چوخلو بو درسلری اؤیرتمه‌ده زحمت چکیسن
ائتدییین لطف، بیزه اولدو نمایان استاد»

و بعد نوبت ختم کلّ قرآن می‌رسید بچه‌ای که قرآن را ختم می‌کرد، قسمتی از سوره‌ی بقره را که استاد انتخاب می‌کرد، می‌خواند چون به آیه‌ی ختم الله الا قلوبهم می‌رسید، استاد درست در کلمه‌ی ختم اله به همه شاگردان اشاره می‌کرد و آنها با شور و هیجان بر سر آن شاگرد ریخته آهسته با مشت به پشت او می‌زدند و نمی‌گذاشتند آن آیه را بخواند تا اینکه مکتب‌دار همه‌ی شاگردان را برداشته به طرف خانه‌ی آن شاگرد حرکت می‌کردند. افراد آن خانواده بیرون در آمده جلو در را آب و جارو کرده آتش روشن می‌کردند و مدام دانه‌های اسپند را با خواندن ورد روی آتش می‌پاشیدند. چون استاد و شاگردان نزدیک می‌شدند، هفت قدم به استقبال آن‌ها برمی‌داشتند صاحب خانه اگر فقیر و فاقد امکانات بود، به استاد انعام در حد امکان خود و چای و شیرینی به همه‌ی افراد مکتب‌خانه و کسانی که در آن جمع حاضر بودند حتی به تماشاچیان می‌دادند تا آن شاگردی که ختم قرآن کرده بود آیه‌ی ختم اله قلوبهم را تا آخر می‌خواند و پدر و مادر آن طفل کلّه قند چهار

وجبی به معلم می‌داد و جشن و مراسم پایان می‌یافت. در جشـن ابجـد کلّه قند یک وجبی، در جزء اعم دو وجبی، در کره‌کـه سـه وجبـی و در ختم قرآن چهار وجبی داده می‌شد و اگر صاحب خانه غنـی و امکانـات مالی داشت و سخی بود، مهمانی ترتیب داده گوسفند قربانی می‌کـرد و با درست کردن پلو و پختن حلواجات و روشـن کـردن لالـه و آتـش و غیره در خانه‌ی خود جشن مفصلی مـی‌گرفـت و در ایـن مراسـم خـتم قرآن شعرهای زیادی خوانده می‌شد. از جملـه‌ی آن اشـعار کـه در یـاد پیران مکتب دیده مانده است این اشعار است:

«شاد اولاق، شکر ائیله‌یک کی ختم قرآن جشنی‌دیر
لطف الله، سعی استادیله ایمان جشنی‌دیر
دؤردومونجو جشنی آتا- آنامیز توتدو بو گون
درس مکتب‌خانه چاتدی باشا، پایان جشنی‌دیر
حاصلی ایمانی‌دیر
جشنیمیز قرآنی‌دیر
حقی چوخ‌دور بوینوموزدا اوستادین، مکتب‌دارین
نئچه ایل‌ده چکدیلر مکتب‌خانانین آزارین
ائیله‌سین الله شیرین همیشه علمین بازارین
نسل آینده یئسین بیر بئله زحمتلر بارین
درسیمیز پایانی‌دیر
جشنیمیز قرآنی‌دیر»

بچه‌های مکتب‌خانه وقتی دسته جمعی درس را با آواز مـی‌خواندنـد در حال نشسته روی دو زانو و با حرکت سر به جلو و عقب تماشـایی بـود. هر روز صبح وقتی به مکتب‌خانه مـی‌رفتنـد، هـر کـدام یـک بسـته‌ی کوچک چوب خشک برای تأمین سوخت اجاق و کرسی و تنور خانـه‌ی مکتب‌دار و بخاری مکتب‌خانه با خود می‌آوردند. آن هـم تماشـایی بـود چنانچه گفته‌اند:

«استادین ائوینه آغاج آپاران
اوشاقلار، ائله بیل قریشقه‌دیرلر
هره‌سی الینده بیر دسته ولیم
الله بونلار ملک‌دیرلر نه دیرلر؟»

مردم اطفال مکتب‌خانه را پاک و معصوم و مبارک می‌دانستند. اگر زائـو موقع زائیدن به مشکل می‌افتاد و نمی‌توانست به آسانی بچه‌ی خـود را بزاید آن‌ها را بر سر و بالین آن زن می‌بردند و زائو با دیدن آن‌ها قدرت یافته فوراً و با آسانی می‌زائید و موقـع خشـک‌سـالی آن‌هـا را بـه کـوه مصلّی برای طلب باران مـی بردنـد تـا خداونـد بـه احتـرام آن اطفـال معصـوم بـاران رحمـت ببارانـد و بخـاطر آن‌هـا بـا فرسـتادن بـاران خشک‌سالی را مبدل به ترسالی کند و به بـالین محتضـر مـی‌بردنـد تـا راحت جان دهد و خداوند به حرمت آن طفلان بی‌گناه جان دادن را بـر او آسان و گناهان او را مورد بخشش قرار دهد و اگر در خانه‌ای پسر به دنیا می‌آمد دسته جمعی به در آن خانه رفته چنین می‌خواندند:

«الله سیزه اوغلان وئریب
بیر قوچ کسین، قربان ائدین
یاری‌سینی اؤزوز یئیین
یاری‌سینی احسان ائدین
جیبلریمیز گرک بو گون
نقل و نبات ایله دولا
قایقاناغا، شیرین چایا
بیزلری ده مهمان ائدین

و مردم در گرفتاری‌ها به اطفال مکتب‌خانه‌ها نذر می‌گفتند و صاحبان باغ از نوبار میوه‌ها به آن بچه‌ها می‌بردند تا باغات آنان از آفات و بلیّات حفظ شود در سردرود مکتب‌خانه زیاد بود. همسایه ما دویو (درّ) ملا (ملا باجی- ملا خواهر) برنج (دویو) یا درّ ملا- درّ باجی- درّ ننه اسم آن پیر زن بود که به او دویو ملا می‌گفتند. او به دختران درس می‌داد زنانی را می‌دیدم که به صدای دسته جمعی شاگردان گوش می‌دادند و گریه می‌کردند و دست‌هایشان را به طرف آسمان بلند کرده می‌گفتند: «خدایا تو را قسم می‌دهم به طفلان مکتب‌خانه مشکل مرا حل و حاجت مرا برآورده کن!» و بیشتر از شاگردان پسر التماس دعا می‌کردند. در کوچه بارها می‌دیدم زن یا مردی شیرینی یا گردو به آن بچه‌ها که به مکتب‌خانه می‌رفتند یا می‌آمدند می‌دادند و می‌گفتند در همین جا مرا دعا کن و آن بچه یا بچه‌ها دست کوچک خود را به

طرف آسمان باز و دعا می‌کردند. من خودم در مکتب‌خانه‌ی شیخ علی اصغر عمو درس خوانده‌ام. موقع رفت و آمد افرادی از من می‌خواستند آنان را دعا کنم. شنیده‌ایم که شیخ زین‌العابدین لاهیجانی مانند بعضی بلکه اکثر مکتب‌دارها موقع ختم درس ابجد، سوره‌های انا انزلنا، وطور، و شمس، عمه یتساعلون، یسبه‌الله، اذالشمس کوّرت، اذاوقعه، الرحمن، یسین، انا فتحنا و دیگر سوره‌های عزیز توسط خانواده‌ی شاگردان جشنی بر پا می‌کرد و آن‌ها به ملا قند و نبات یا نقل و حلوا می‌آوردند.

آداب و رسوم مهمان و مهمانداری (میزبانی) در لاهیجان

در این منطقه مهمان‌نوازی مردم لاهیجان زبانزد خاص و عام است. در فضیلت مهمان‌نوازی و احسان این جمله‌ی زیبا بس که عارف صمدانی بوالحسن خرقانی بر سردر خانقاه خود در خرقان نوشته: «هر که در این سرای آید نانش دهید و از ایمانش مپرسید کسی که نزد خدا به جانی ارزد نزد بوالحسن به نانی نیرزد؟»

مهمانی‌ها که در لاهیجان برگزار می‌شده و بعضی از آن‌ها هنوز هم مرسوم است.

۱- صله ارحام (اؤز به اؤزوموز) قوناقلیغی

۲- رغائب با دعوت به نهار یا شام یا با فرستادن غذا و حلوا (تره-ترک) در گذشتگان خویش و اقربا را یاد می‌کنند.

۳- صلح و سازش (باریشدیرما قوناقلیغی) شام یا نهار برای آشتی دادن بین دو نفر، دو همسایه، دو طایفه و ...

۴- مهمانی سال (ایل قوناقلیغی) قدیم باور داشتند این مهمانی شگون دارد و در هر سال یک بار بنام مهمانی سال برگزار می‌کردند. این مهمانی شام یا نهار که افراد متفرقه دعوت می‌شدند.

۵- آش قوناقلیغی (مهمانی آش)، آش پزان افراد سخی و خوش فکر و خیراندیش از هر چند یک بار یک دیگ آش درست می‌کردند و قبلاً خویشان و همسایگان را برای خوردن آش به نهار دعوت می‌کردند یا

به خانه‌ی آن‌ها آش می‌فرستادند به این آش معمولاً آش کشک (قورود آشی) می‌گفتند.
۶- سفر قوناقلیغی (مهمانی مسافرت) موقع رفتن یا آمدن از سفر چه سفر زیارتی (کربلا- مشهد) یا تجارتی یا سیاحتی و ... خویش و اقربا و همسایگان را دعوت به نهار یا شام می‌کردند. برای حلالیت گرفتن و درخواست دعا برای سلامتی جان و مال و موفقیت در آن سفر و سالم برگشتن به خانه و کاشانه‌ی خویش.
۷- مکه قوناقلیغی یا حاجی قوناقلیغی (مهمانی زیارت حج) حاجیان لاهیجان موقع رفتن و برگشتن از زیارت خانه‌ی خدا مهمانان زیادی برای صرف نهار یا شام به خانه‌ی خود دعوت می‌کردند بعضی از آن‌ها همه‌ی اهل لاهیجان را بتدریج و در عرض چند روز و شب و به نوبت دعوت می‌کردند. لااقل یک مرد و یک زن از هر خانه. این غیر از دیدار مردم بود که به آن (گؤروش) دیدار می‌گفتند که تا اذان مغرب آزاد و در خانه باز بود و هر کس می‌توانست داخل خانه شده و با حاجی دیدار (گؤروش) نماید و چای و شربت و شیرینی و آجیل و میوه میل کند. وقتی حاجی برای دیدار مردم در خانه‌اش را باز می‌کرد، پرچم سبز به کنار در نصب می‌کرد. باز بودن در و نصب علم علامت دعوت عمومی برای دیدار بود. این دیدار دو بار صورت می‌گرفت. یکی موقع رفتن حاجیان و دیگری موقع برگشتن از مکه. موقع رفتن حاجی به تک تک دیار کنندگان می‌گفت: «حلال ائیله‌یین!» و آن‌ها در جواب می‌گفتند:

«حلال خوشون اولسون!» و التماس دعا مـی‌کردنـد و موقـع برگشـتن دیدار کنندگان به حاجی می‌گفتند: «زیـارتین قبـول اولسـون!» و او در جواب می‌گفت: «الله سیزه ده قسمت ائیله‌سین!»

۸- مهمانی قسم

۹- مهمانی عهد

۱۰- مهمانی نذر

۱۱- مهمانی عید نوروز:

خانواده‌های اصـیل اول فـروردین (بهـار- نـوروز بـایرامی) دوسـتان و خویشان لااقل نزدیکان خود را از جمله پدر و مادر، عمه و خاله، عمو و دایی، فرزندان متأهل، عروس و داماد و نوه‌ها برای صرف نهـار دعـوت می‌کردند. ولی در لاهیجان معمول بود نزدیکان هر خانواده در خانـه‌ی بزرگ خاندان آن خانواده نهار می‌خوردند و بزرگان (رجال) در ایـن روز فرخنده و مبارک در خانه‌ی خود را برای مهمانی نهار نوروزی بـه روی همه باز می‌کردند. بسـیاری از مـردم بـرای سـلام و دیـدار (گـؤروش) نوروزی مـی‌آمدنـد. عـده‌ای پـس از صـرف شـیرینی و آجیـل و میـوه می‌رفتند و عده‌ای نهار را نیز در آنجا می‌خوردند.

۱۲- چیلله قوناقلیغی:

شب یلدا در خانه‌ی مردم لاهیجان مخصوصاً خانواده‌هایی که دختر یـا پسر نامزد یا تازه عروس یا تازه داماد داشتند، مهمانی شـام برپـا بـود و

فرستادن خوانچه (چیلله خونچاسی) چیلله قارپیزی (هندوانه‌ی چله) و ...

۱۳- چرشنبه قوناقلیغی:

شب چهارشنبه آخر سال (آخر چرشنبه گئجه‌سی) در خانه‌ها مخصوصاً در خانه‌هایی که تازه ازدواج کرده داشتند، شام و فرستادن خونچا (چرشنبه خونچاسی) مرسوم بود. در آن خونچا لباس و چارقد و جوراب و غذا و میوه و آجیل و شیرینی‌جات و ... می‌گذاشتند.

۱۴- کبین کسمه قوناقلیغی

۱۵- آیاق آچما قوناقلیغی

۱۶- توی قوناقلیغی

۱۷- اوشاق اولما قوناقلیغی (مهمانی تولد نوزاد)

۱۸- ختنه (قوش کسمه) قوناقلیق یا ختنه سوران و به آن مسلمان ائله‌مه نیز می‌گفتند.

۱۹- تازا ائو قوناقلیغی یا تازا ائوه داشینما قوناقلیغی:

افتتاح ساختمان و خانه‌ی جدید الاحداث. قدیم خانه‌ای که کار ساختمانی و بنائی آن تمام می‌شد و کف و دیوارها کاملاً خشک و قابل نشیمن می‌شد، به درش قفل امانت می‌زدند و برای مهمانی روز و ساعت معین می‌کردند و به آن ساعت خوشلاما می‌گفتند. در ساعت معین (خوش) قفل را باز و با دود کردن اسپند در جلوی آن جمع می‌شدند. هفت دختر و هفت پسر بچه نابالغ را زینت کرده به دست هر

کدام چیزی داده مانند آئینه، آب درکاسه، گـل، نـان و پنیـر، شـمع یـا چراغ، برنج یا یک دسته خوشه‌ی گندم و ... بـا زورنـا قـاوال و خنـده و سرور و شادی آن‌ها را وارد خانه می‌کردند و آن کودکان اتاق‌هـا را دور زده می‌خواندند و اگر ممکن بود، این بچه‌هـا را از اطفـال مکتـب‌خانـه انتخاب می‌کردند.

«بو ائولرده توی- قوناقلیق توتولسون
دردیز، غمیز همیشه‌لیک قورتولسون
برکتلی اولسون سفرز، چؤره‌ییز
اوزوز گولر ، ایشیق اولسون اوره‌ییز»

و بعد از آنکه همه چیز را بجای خود گذاشته و چیدند و اسباب مهمـانی و غذا را آماده کردند، مهمانان از راه می‌رسیدند و سعی می‌کردنـد ایـن روز مطابق با جشن‌های ملی مذهبی باشد.

۲۰- اوروج آچما قوناقلیغی

۲۱- شب چره قوناقلیغی

۲۲- احسان قوناقلیغی

۲۳- سفره‌ی مهمانی دراویش در خانقاه یا مقبره‌های پیر که معمولاً در آن سفره‌ی مبارک نان و پنیر بود همیشه در سـر آن سـفره‌ی بـا صـفا مهمانانی غریبه و رهگذر یا بدون دعوت می‌نشستند و بسیاری از مردم برای تبرک از نان آن سفره می‌خوردند یا می‌بردند.

۲۴- قربانلیق قوناقلیغی

۲۵- قوناق باجی:
دختر بچه‌ها جمع شده بازی مهمانی و مهمان نوازی می‌کردند و خوردنی‌های جزئی از قبیل نان و پنیر و سبزی و ... تهیه و یکدیگر را به مهمانی دعوت می‌نمودند.
۲۶- ائله- بئله قوناقلیق:
در این مهمانی وقتی از میزبان می‌پرسیدند: «برای چه این مهمانی را ترتیب داده‌ای؟» جواب می‌داد: «ائله- بئله!»

وظایف میزبان

۱- مهمانانی را با هم دعوت و در یک خانه جمع کند که با یکدیگر هم فکر بوده و سازگاری داشته باشند تا اوقاتشان تلخ نگردد و لذت غذا و صحبت و غیره در کامشان به زهر مبدل نشود.
۲- حال و احوال ، صحت و سلامت، سن و سال، جنسیت، موقعیت اجتماعی مهمانان، فصل، وضعیت هوا، شب و روز، دوری و نزدیکی راه، سختی و آسانی رفت و آمد و امنیت آنها و ... را در نظر گرفته امکان و امکانات برگشتنشان‌را منظور دارد و ره توشه‌ای برای آن‌ها جای راحت و مناسب مقام ایشان و وسائل استراحت آماده نماید.
۳- چند روز قبل از مهمانی مهمان را دعوت نماید تا آن‌ها وقت و کارهای خود را تنظیم کرده آماده شوند.

۴- دعوت مهمانان باید محترمانه باشد یا خود بحضورشان رفته دعوت نماید یا با نامه و امضاء و یا توسط شخصی ائلدار و قابل و راه و رسم‌دان.
۵- خوش استقبال باشد و با آغوش باز و لبخند با مهمانان روبرو شود و صحبتشان با آنان گرم و صمیمانه باشد.
۶- اگر به صد نفر جا داشته باشد پنجاه نفر دعوت کند تا جای نشستن آن‌ها وسیع باشد و کاملاً راحت باشند و روی زانو نمانند و مجبور نباشند جمع و جور بنشینند.
۷- هوا و نور اتاق را معتدل نگهدارد و با رنگ‌های زیبا و بوی خوش نشاط مهمانان و آرامش روحی آنان را فراهم سازد.
۸- مهمانان را درست تحویل بگیرد و قبل از پذیرائی و آماده شدن غذا با خوش‌آمدگویی و احوال‌پرسی به یکایک مهمانان خود، اظهار ادب و احترام کرده و با صحبت گرم آن‌ها را خوشحال نماید.
۹- قبل از شروع به غذا خوردن آفتابه لگن آورده آب تمیز و ولرم بریزد تا مهمانان دست‌های خود را بشویند و با دست‌های تمیز شروع به خوردن غذا نمایند.
۱۰- در وقت تعیین شده و عرف غذا آورده و آماده نماید و به تأخیر نیاندازد.

۱۱- غذای تازه لذیذ و کافی و ظروف تمیز و زیبا و کافی در سفره حاضر کرده و بچیند تا کمبود غذا و قاشق و ظروف و غیره احساس نشود.
۱۲- تا مهمانان مشغول خوردن هستند، در خدمت آنان باشد و با دقت نظاره کند که هر کس هر چه بخواهد یا لازم داشته باشد به او برساند و آب و غذا و غیره بصورت فراوان در اختیار و دسترس همه‌ی مهمانان بگذارد.
۱۳- چون همه‌ی مهمانان سیر شدند و دست از خوردن و آشامیدن کشیدند دوباره آفتابه و لگن حاضر نموده و آب ولرم بریزد تا آن‌ها دست‌هایشان را بشویند و با حوله‌ی تازه و تمیز خشک نمایند و نخ و چوب خلال دندان در اختیارش بگذارد.
۱۴- آنان‌که می‌روند با بهترین و عالی‌ترین وجه بدرقه نماید و آنان‌که راهشان دور است ره توشه‌ای بدهد و آنان‌که می‌مانند در جای مناسب وسایل استراحتشان را فراهم کند.

وظائف مهمان

۱- به جایی که دعوت نشده نرود.

نئجه کی دئییبلر:

«چاغیریلان یئردن ارینمه، چاغیریلمایان یئرده گؤرونمه.

گئت بیر یئره کی احترامین، حرمتین اولسون.

بیر یئرده کی یوخ‌دور سنه حرمت اورا گئتمه.»

۲- مهمان باید وقت‌شناس باشد و در وقت تعیین شـده در محـل قـرار حاضر گردد که اگر زودتـر از وقـت بـرود صـاحب خانـه را بـه زحمـت مضاعف می‌اندازد و اگر دیر برود مهمانان دیگر را ناراحت می‌کند.
«قوناق کی وقتینی بیلدی، اونا قربان دا کسسن، کس.
بی‌وقت یا تئز گلن مهمانا اصلاً احترام ائتمه.»
۳- بدن و لباس و جوراب و کلاه و همه چیـز مهمـان حتـی دسـتمال جیبش باید پاکیزه و تمیز و خوشبو باشد و نباید از بوی بـد مهمانـان را ناراحت کند. قبل از رفتن به مهمانی سـر و صـورت خـود را اصـلاح و حمام کند و یا شسته شانه کرده و خوشبو نماید و ناخن‌هایش را چیده و کاملاً تمیز نماید و با حال خوب و بشاش وارد محل مهمـانی شـود تـا خوشحال، خوش قیافه، خوش لباس و خوش تیپ به نظر آید.
نئجه کی دئییبلر:
«گؤزللیک اون‌دور، یاری‌سی دون‌دور.
خلقین عقلی گؤزونده‌دیر.
اؤزونو، پالتارینی مجلسه آرایش ائله.
احترام ائیله‌ر اونا خلق کی آراسته‌دیر.»
۴- مهمان باید کسی را با خود نبرد. شاید کـه جـا نباشـد، غـذا کفـاف نکند.
«تکینه دعوت اولاندا، یانینا سالما دوشوک
میزبانین یوکونون اوستونه قویما داها یوک»

۵- چون به جائی دعوت شود، بنگرد که این مهمانی برای چیست و از علت دعوت خود آگاه شود و اگر نقشی و یا وظیفه‌ای در آنجا خواهد داشت واقف و در آن باره اندیشه کند و خود را آماده نماید تا در میان جمع مردم بدون اطلاع از جریان غافلگیر و خوار نشود و نیز بداند که نان چه کسی را با چه کسانی می‌خورد. چنانچه گفته‌اند:

«به هر کس نان بده، ولی نان هر کس را مخور.»

جنید بغدادی فرموده: «بنگر که طعام با که خوری.»

«قارین باشدان آشاغی‌دیر، سعی ائله باشینی آشاغی ائتمه‌سین قارین.»

۶-در مجلس جای خود را بشناسد چنانچه گفته‌اند:

«هر یئرین اؤز آدامی و هر آدامین اؤز یئری وار.»

و در صدر مجلس نشستن نشانه‌ی بزرگی نیست و چه مناسب است این بیت زیبا:

«تکیه بر جای بزرگان نتوان زد به گزاف
باید اسباب بزرگی همه آماده کنی»

و بهترین و مناسب‌ترین جای و مکان برای نشستن مهمان آنجاست که صاحب‌خانه نشان دهد و در مثل است که:

«قوناق ائو ییه‌سی‌نین دوه‌سی‌دیر!
بیر یئرده اوتور کی اؤز یئرین اولسون.
اوجادا اوتورسان، سوروشدوررلر.»

۷- اگر غذا دیر شود و دیر برسد، صبر کرده و اعتراض ننماید. چه معلوم که غذا سوخته یا به زمین ریخته شده و صاحب خانه در تدارک غذای دیگر است.

«غذا یوباناندا اعتراض ائتمه
اولار کی بیر مشکل قاباغا گلیب
یا یانیب‌دیر یا جالانیب‌دیر یئره
یا قاریشیب بیر شئی، پیس دادا گلیب
مجال وئرین، بیر تدارک ائله‌سین
صبر ائله‌مک- دؤزمک هر زادا گلیب

۸- اول کسی نباشد که شروع به خوردن غذا کند و آخرین نفری نباشد که دست از غذا بکشد.

«هامیدان آخره قالما یئمک‌ده
اهل مجلس باخیب سنی گؤزلسین
بیر یئمکدن اؤترو اجازه وئرمه
هره بیر جور باخیب، بیر سؤز سؤیله‌سین»

۹- عیبی بر انواع یا کم و زیاد بودن غذا ننهد و چیزی از غذاها بخورد و چنین وانمود نماید که همه‌ی غذاها مورد دلخواه اوست.

«هر نه گلدی سفره‌یه یاغلی- یاوان
اوندان گرک شوقلان یئیه مهمان
اعتراض ائتمه‌یه، عیب قویمایا

خجالت اولمایا یازیق میزبان»

۱۰- با دیگر مهمانان بحث نکند و جدل ننماید که موجب اوقات تلخی اهل مجلس و بروز اختلاف شود و خرج و مخارج و زحمت صاحب خانه هدر شود و تا چیزی از او نپرسند، سخن نگوید و اگر چیزی از وی بپرسند، جز صلاح نگوید و موقعیت مجلس را در نظر گیرد و سخن سبک نگوید که خود نیز ضایع شود. چنانچه گفته‌اند:

«تا مرد سخن نگفته باشد
عیب و هنرش نهفته باشد»

«ائله دانیش، عیان اولسون هنرین
دانیشماق بیلدیرر، وارین‌دی نه‌یین
بیلن قولاق وئرسه بیلر عیارین
اصل‌دی یا قلابی‌دیر گهرین»

۱۱- تند تند و با ولع غذا نخورد و هم کاسه‌های خود را مراعات کند که شاید آن‌ها پیر، عاجز، مقید و یا عادت دارند به آهسته و آرام غذا خوردن.

«آجلیغینی قوناقلیغا آپارما
سس‌سیز، یاواش، آزجانا یئ مجلس‌ده
جمع ایچینده آغیر اوتور، باتمان گل
آزجانا یئ، آزجانا دئ مجلس‌ده

۱۲- به خدمت کاران و زحمت‌کشان آن مهمانی دستور ندهد و امر و نهی ننماید.

«امر و نهی ائله‌مه اؤزگه ائوینده
هر ائوده قبله‌نین سمتی بیر دئییل
بیر ایشی دئیه‌سن عمل ائیله‌مز
او کی سنه اسیر یا اجیر دئییل»

۱۳- اگر در غذا موی، سنگ ریزه، فضله موش و ... دید فاش نکند و به نحوی پنهان نماید که هیچ کس نفهمد.

«آیری زاد گؤردون طعام جمع‌ده
آشکار ائتمه، اونو پنهان ائله
خرده داش، توک، فضله، چؤر چوب، زیر زیبیل
نفسینی یوخ، عقلینی میزان ائله

۱۴- به دست و دهان هم‌سفره و هم‌کاسه‌ی خود نگاه نکند و به نحوه‌ی غذا خوردن آن‌ها توجه ننماید.

«سفره باشیندا توجه ائله‌مه
اللرینه، آغزینا هم‌کاسانین
هر نه جور، هر نه قدر میل ائله‌سه
قوی یئسین، هر جور سئویر، نه وجین؟!

۱۵- از جلو خود غذا بخورد و دست درازی نکند و از کسی چیزی نخواهد.

«اؤز قاباغیندان غذا یئ، آی قوناق
ال اوزاتما گه به سول، گاهی به ساق
یئمک- ایچمک آیری‌سیندان ایسته‌مه
قاباغیندا اولمایان زاددان یئمه»
۱۶- لقمه را کوچک یا قاشق را نیم‌پر بردارد و مواظب باشد چیزی از غذا به لب‌ها و چانه‌اش نچسبد و روی لباس و سفره و زمین نریزد.
«تیکه‌نی خرده گؤتور یا قاشیغی دولدورما
اوستووه یا یئره قویما، تؤکوله خرده غذا
یاخاوا، قول- قیچیوا یاخما غذانین یاغین
الیوی وورما شریک‌لیک یئمه‌یه یا کی سویا»
۱۷- آنقدر غذا بکشد که بخورد و در ظرف خود باقی نگذارد که این اسراف کردن نعمت است.
«نعمتی نیفر ائله‌مه، ساخلاما قاب‌دا پایینی
کیم یئیر قالسا اگر سونرا سنین آرتیغینی
آزجانا چک، یئ قوتار، قویما قالا، قاب‌دا پایین»
۱۸- موقع خوردن غذا و آب سرو صدا نکند و با قاشق و ظروف غذا یا با دهان خود ایجاد صدا نکند. مخصوصاً موقع جویدن غذا هیچ صدایی از دهانش شنیده نشود.
«شاپ و شوپ ائیله‌مه، قویما چیخا سس آغزیندان
یاخانا قویما تؤکولسون غذادان یا کی سودان

آغزی‌نین شاپ و شوپی هم کاسا اییرندیره‌جک
سرصداسیز یئمه‌یین علم و ادبدن‌دی نشان»

۱۹- قبل از اینکه غذا را به دهان ببـرد، میـزان گرمـی آن را بدانـد تـا دهانش نسوزد و قبل از خوردن استخوان، هسته، تخم ، پوسـت و ... را از آن جدا نماید و از دهان خود چیزی را بیرون نیاورد و بر سفره نگذارد و موجب بهم خوردن مزاج دیگران نشود.

«کم و کیف غذانی بیل، آریتلا، سونرا میل ائله
یقینین اولدو مشکل، سونرا گلمز، اوندا میل ائله
چیخاردیب قویما آغزیندان یئره یا سفره‌یه بیر شئی
غذانین طعمینی دادین بیل، اول خوشلا، میل ائله

۲۰- تا غذا در دهان دارد سخن نگوید و اگر سرفه و عطسه‌اش گرفـت دست در دهان خود گذارد تا ریزها و ذرات غذا و آب دهـان از دهـانش بیرون پرتاب نشود.

«دانیشما تا نه قدری یئرده‌دیر سفره
بوغازیندا قالار تا ائیله‌سن سرفه
یئمه‌یین، صحبتین ده اؤز یئری واردیر
بونو بیل دوشمه بیردن حالت سخته»

۲۱- اگر بیماری پوستی، سرما خوردگی، سرفه، زکـام، بیمـاری نـاخن، صدای شکم و ... داشته باشد به مهمانی نرود.

«ناخوش اولسون، قوناق گئتمه، آمان‌دیر

ناخوشلوق دا داریخما، بیر زمان‌دیر
سرایت ائیله‌سه اؤزگه قوناغا
محل اتهامی میزبان‌دیر»

۲۲- آروغ نزند. اگر بی‌اختیار آمد دست بر جلوی دهانش گذارد. زیاد تعارف نکند، بهترین‌ها را برای خود انتخاب نکند، با خود غذا و میوه و غیره نبرد، بعد از غذا زیاد در آنجا ننشیند و از طباخان، خدمت‌کاران و میزبان تشکر و قدردانی نماید و بعدها در پشت سر صاحب‌خانه و از نعمت‌ها و نحوه‌ی پذیرائی و رفتار او تعریف کند و بدگوئی ننماید و حرمت نان و نمک را برای همیشه نگهدارد.

«باشین باغلا، سؤزو قویما اوزانسین
خلاصه ائیله، قویما چوخ یوبانسین
او قدری دادلی‌دیر تاریخ لایجان
اوخویان دویماسین، آغزی سولانسین!»

خشک سالی در لاهیجان

در اصطلاح جغرافیائی به نقاطی که ارتفاع باران آن در سال کمتر از ۲۵ سانتیمتر باشد خشک و به جاهایی که ارتفاع بارانش از ۴۵ سانتیمتر بیشتر نباشد نیمه خشک می‌گویند. با این حساب قسمت اعظم ایران جزء مناطق خشک جهان است. در قدیم زندگی عمدتاً بسته به کشاورزی بوده و کشاورزی بسته به آب و عمده غذای عموم مرد نان بود و در صورت خشک سالی همه چیز بهم می‌خورد و خراب می‌شد. از امنیت و سلامتی گرفته تا اخلاق و ایمان. حکیمی گفته آن چه انسان را وارسته می‌کند بی‌نیازی است. انسان گرسنه حتی عالی‌ترین عواطف بشری یعنی مادری و فرزندی را فراموش می‌کند. پیرمردانی از لاهیجان نقل کردند که در قحطی و خشک‌سالی و گرانی مشهور به اوج تومنلیک همگام با شدت یافتن میزان گرانی و گرسنگی از میزان اجرای برنامه‌های دینی و اعتقادی کاسته می‌شد و سالخوردگان سردرودی نیز نقل می‌کردند، اول نماز جماعت بعد از اذان و عزاداری و روزه و خود نماز و مسجد رفتن ترک شد. حتی به مردگان نماز میت نمی‌خواندند و غسل و کفن نمی‌کردند و چنان شد که در میان سخنان مردم حتی یک کلمه راجع به اسلام و دین شنیده نمی‌شد و نام خدا را هم بر زبان نمی‌آوردند. تنها یک کلمه مقدس مانده بود و مقدس‌تر شده بود. آن کلمه نان بود. برای مردم گوشت خر و سک و گربه به مانند مائده‌ی آسمانی بود. چون گرسنگی غیر قابل تحمل است. در

هیچ شرایط گرسنگی از یاد نمی‌رود ولـی هـر چیـز و هـر شـرائطی در گرسنگی از یاد می‌رود. یک تهرانی نقل کرده بود در قحطی بزرگ چند نفر از مادران گروه تشکیل داده و به نوبت بچه‌هـای خـود را تکـه‌تکـه کرده میان اعضای گروه تقسیم کرده و می‌خوردند و نیز گویند مـادری گریه می‌کرد. پرسیدند: «چرا گریه می‌کنی؟» گفـت: «بـا زن همسـایه قرار گذاشتیم به نوبت بچه‌هایمان را بخوریم بچه‌ی مرا خوردیم. چـون نوبت به بچه‌ی همسایه رسید او نگذاشـت.» اگـر خشـک‌سـالی ادامـه می‌یافت چنانچه طبری می‌گوید: «در عهد فیـروز هفـت سـال متـوالی خشک‌سالی شد.» اوضاع خراب‌تر می‌شد. در کتاب‌ها نام صدهـا آبـادی را می‌خوانیم که هیچ اثری از آن‌ها باقی نمانده به علت‌های مختلـف و تعداد قابل توجه آن آبادی‌هـا چنانچـه سـینه بـه سـینه نقـل شـده در خشک‌سالی‌ها و قحطی در اثر مردن و آدم‌خواری (زنده‌خواری) خالی از سکنه شده خراب می‌شدند. گویند مردم مخفیانه هر که را عاجز دیده و تنها یافته می‌کشتند و می‌خوردند یـا آنانکـه کمـی زور داشـتند، گـروه مخفیانه تشکیل داده مردم قحط زده را دزدیده می‌خوردند و اگر قحطی بسیار طول می‌کشید یکدیگر را نیز کشته مـی‌خوردنـد و آخـری نیـز از گرسنگی می‌مرد و یا اهالی آبادی به مکان دیگر مهاجرت کرده آبـادی خود را خالی می‌گذاشتند. اگر دولت در آن مواقع کاردان و قدرتمند بود، کاروانی از گندم و آذوقه با محافظان نظامی زیاد بـه آن منطقـه اعـزام نموده و علاج واقعه می‌کرد. ولی متأسفانه این مورد در تاریخ ایران بـه

ندرت روی نمـود. ناصـرالدین شـاه در سـال قحطـی و گرانـی (۱۲۷۷ هجری قمری) سفر به عتبات کرده و با خرج و طمطراق به زیارت ائمه می‌رفت و مردم از گرسنگی دسته دسته جان می‌باختند. لاهیجـان نیـز بسیاری از این خشک‌سالی‌ها را تجربه کرده و در این خشـک‌سـالی‌هـا عده‌ای از اهل لاهیجان مهاجرت و عده‌ای از گرسـنگی جـان باختـه و عده‌ای نیز با قوت‌لایموت سد جوع کرده و خود را به پایان خشک‌سالی و قحطی و گرانی رسانده و نجـات یافتنـد و شـاید لاهیجـان قـدیم و روستاهای نزدیکش که اینک جز نـامی از آن‌هـا بـاقی نیسـت دچـار و گرفتار همین گونه حوادث شده و از بین رفته‌اند.

وبا و طاعون در لاهیجان

وبا و طاعون دو بیماری وحشت انگیز بودند که از تمام بیماری‌های دیگر خطرناک بودند. حتی از بیماری جذام (بهق- پیسی) و سرطان. بیماری وبا معمولاً از آب آلوده و بیماری طاعون معمولاً از قحطی، کشتارهایی که در اثر جنگ و قتل عام، زلزله و ... صورت می‌گیرد، به سراغ کسانی که زنده مانده‌اند، می‌آید و مصیبتی بر مصیبت قبلی می‌افزاید. آلودگی هوا از عفونت مردگان و اجسادی که دفن نشده و همینطور روی زمین یا زیر آن آوارها مانده و متعفن شده، به وجود می‌آید و موجب و سبب بیماری طاعون می‌شود و آلودگی آب سبب بروز وبا.

لاهیجان یک بار در زمان فتحعلی شاه و بار دیگر در دوره‌ی ناصری گرفتار این بیماری‌ها شده بود. بار اول تلفات زیادی داشته، ولی بار دوم کمترین قربانی را نسبت به آبادی‌های دیگر منطقه داده بود. قبل از این دو مورد چندین بار در تاریخ شیوع بیماری‌های وبا و طاعون در این منطقه گزارش شده، ولی در مورد لاهیجان اطلاعاتی نداریم و بعد از آن دو مورد نیز آن دو بیماری به سراغ لاهیجان آمده. ولی بزودی رفع و کسی در اثر آن‌ها نمرده است. آنچه در مورد این بیماری‌ها در کتاب‌های تاریخی و ثبت وقایع آمده زیاد است. از جمله در کتاب مجمل‌التواریخ جلد ۳ صفحه‌ی ۱۰۳ شیوع وبا در سال ۷۷۱ هجری قمری و نیز وبا و طاعون در سال ۱۷۳۷ میلادی مطابق۱۱۱۶ شمسی

و ۱۱۵۸ قمری ذکر شده و در کتاب نگاهی به تاریخ آذربایجان شـرقی بروز بیماری وبا در سال ۱۲۲۷ قمری و طاعون در سـال ۱۲۵۱ قمـری نوشته شده است و در دهه‌های اخیر (قبل و بعد از انقلاب) چنـد مـورد گزارش بیماری وبا در ایـن منطقـه شـده ولـی بـا رعایـت بهداشـت و مراقبت‌های لازم بدون تلفات رفع خطر شده اسـت. مـن از جـد پـدرم آقای محمد قابل‌نژاد در سال ۵۸ که در آن زمان بـیش از صـد و سـی سال عمر کرده بود، از این دو بیماری پرسیدم. گفـت: «مـن در دوره‌ی ناصری و مظفری ساکن لاهیجان بودم و چند بـار ایـن دو بیمـاری در آنجا شیوع یافت. چون در اکثر منـاطق آذربایجـان مـردم گرفتـار ایـن بیماری‌ها شده بودند، از طرف ولیعهد قاجار در تبریـز هئیتـی بـه تمـام آبادی‌ها رفته صحبت و راهنمائی می‌کردند. بـه لاهیجـان نیـز آمدنـد. برای دفع وبا آب را جوشانده بعد می‌خوردیم و آهک تازه را نـرم کـرده به آستانه‌ها می‌ریختیم و برای دفع طاعون تنباکو را کمی نـم کـرده در خانه (حیاط خانه) و محله‌ها سـوزانده و دود مـی‌کـردیم. کـار دیگـر از دستمان برنمی‌آمد.

هجوم و حمله‌ی ملخ‌ها به لاهیجان

ملخ‌ها با لشگر میلیونی هر منطقه و هر مزرعـه‌ای کـه دارای خـوردنی برای آن‌ها داشته باشد، مورد حمله قرار می‌دهند. با انتخاب خودشـان و هر جا را که دوست دارند، به آن طرف حرکت مـی‌کننـد. نـه از کسـی اجازه می‌گیرند و نه با کسی رو در بایستی دارند و لاهیجان و آخیجـان و قند جهان برای آن‌ها فرقی ندارد. گویا همیشه گرسنه‌اند . با ولع، هـر چه موجود است و دوست دارند، می‌خوردند. به هر جا فرود آیند، چیـزی باقی نمی‌گذارند. از خوشه‌ی گندم و جو گرفته تا هر نوع علوفه، یونجه، برگ درختان و ... و کلاً سهم و غذای گاو و گوسفند و غیره و آذوقه‌ی سالانه (ایـل زومـاری) آدمیـان را خـورده و موجـب قحطـی و گرانـی می‌شوند. پیرزنان و پیرمردان لاهیجانی چند مورد از ملخ زده‌گی و ملخ خوارگی را نقل می‌کنند از اواخر قاجاریه و اوائل پهلـوی‌هـا کـه در هـر کدام کم و زیاد موجب خسارت شده بودند ولی امـروزه موقـع حملـه‌ی آن‌ها با هواپیما سمپاشی و با آنان مقابله می‌کنند.

حمام‌های قدیم و جدید لاهیجان و آداب حمام

حمام در تمدن چند هزار ساله‌ی زندگی انسان‌ها جایگاه ویـژه‌ای دارد و نقش مهمی را در سلامتی و زیبائی انسان ایفا می‌کند. تـاریخ پیـدایش حمام معلوم نیست. انسان‌های اولیه مانند حیوانات در دریـاهـا، رودهـا، جوی‌ها، چشمه‌ها، برکه‌های آب، استخر و حوضچه‌های طبیعی، قوباهـا و ... آب تنی می‌کردند. بعد شستن خود را در آب یاد گرفتنـد و هـر جـا آب گرم و سرد معدنی پیدا می‌شد، از آن بـرای شسـتن خـود اسـتفاده می‌کردند و برای بهره‌وری خوب و بیشتر در همجوار آن آب‌ها حوضچه بعداً اطاقک‌ها ساختند و حمام‌های اولیه همان‌ها بودند. بعدها بـه مـرور بعضی از اقوام و ملل آن را تکمیل و بصـورت حمـام رسـمی افتـاد و از قومی به قومی و از منطقه‌ای به منطقـه‌ای دیگـر رفـت و بتـدریج بـه شکل حمام‌های امروزی در آمد. در کارنامه‌ی اردشیر بابکان به حمام و گرمابه و آبزن اشاره شده و از دوره‌های هخامنشی، اشکانی و ساسـانی و بعد از آن آثار حمام دیده شده مانند تخـت جمشـید، تخـت سـلیمان (تکاب) و ... و در ویرانه‌هـای شـهرهـا، آبـادی‌هـای باسـتانی و قـلاع نشانه‌هائی از حمام به شکل‌های متفاوت و با معماری‌های مختلف پیـدا شده و می‌شود. از جمله‌ی حمام‌ها ویرانه و نشانه‌های آن‌ها دیده شـده قلعه‌ی ضحاک عجب‌شیر و قلعه‌ی ضحاک هشترود، قلعـه‌ی مانـدانای مرند، حمام باستانی در نزدیکی غاری که من در اطراف سردرود کشـف کرده‌ام (بین ورنق و خلجان) که به غار قابل‌نـژاد مشـهور و نامگـذاری

شده و گویند از غار به آن حمام راهی بصورت دالان طولانی وجود داشت. من از طرف حمام آن دالان را پیدا و حدوداً پانزده متر رفتم و بیش از آن نتوانستم، چون مسدود شده بود و نقل شده در قیز قالا و قلعه‌ی اوللو(اولو- اولخو)ی لاهیجان حمام وجود داشت و آب قلعه‌ی اولو و حمامش از سبزه میدان اسکو می‌آمد و حمام در قلعه‌ی سه‌هزار ساله‌ی اورارتوئی (قلعه‌ی سلاسل) سردرود و ...

در آئین مهر قبل از عبادت حمام کردن واجب بود و در آئین زرتشتی استحمام و پاکیزگی بیش از آئین مهر سفارش شده است.

و در اسلام نظافت از ایمان شمرده شده. در دین زرتشتی آب مقدس است و در احکام دینی آن‌ها شستشو دادن بدن در آب روان و راکد حرام است بایستی اول بیرون از آب بدن را تمیز شسته و با بدن کاملاً پاکیزه وارد آب شد. همچنین در آیین مغول چنانچه رشیدالدین فضل‌الله در کتاب جامع‌التواریخ خود آورده، مأمور مغولی مسلمانی را که در آب جاری خود را شستشو می‌کرد، گرفت و گفت: «چرا کار حرامی کردی؟» مسلمان جواب داد: «من قانون مغولی را نمی‌دانستم.» و بسیار التماس نمود. مأمور به او گفت: «دولتیان از دور ما را می‌بینند. من نمی‌توانم تو را رها کنم. جزای تو مرگ است. ولی دلم بر تو می‌سوزد. پس یک کیسه‌ی پول به آب انداخت و به مسلمان گفت: «تو فقط در دیوان قضات بگو، کیسه‌ی پولم به آب افتاده بود. می‌خواستم آن را بیرون آورم.» و او هم چنان گفت. دیوان دستور

بازرسی داد و در جستجو کیسه پول را در آن محل یافتند و مسلمان از مرگ نجات یافت و اعراب مسلمان در دوره‌ی عباسیان بنا به تقلید از ایرانیان و به راهنمائی درباریان ایرانی به رونق فرهنگ حمام اهمیت دادند. در دوره‌ی سلجوقیان تعداد حمام‌ها در آبادی‌ها چند برابر شد و بنا به دستور پادشاهان سلجوقی حمام و کتاب‌خانه حتی در کاروانسراها احداث و رسم شد و دوره‌ی صفوی حمام‌های زیادی ساخته شد و رسمی چند بر رسم‌های حمام افزوده گردید. در تاریخ آمده برای شاه سلطان حسین صفوی یک روز در هر هفته حمام بزرگ پایتخت قُرق (قوروق) می‌شد. چون به شدت وسواسی بود. از صبح تا نزدیک غروب خود را آب می‌کشید و به خیال خود پاک نمی‌شد. تا اینکه ملا باشی که همیشه همراه او بود. می‌گفت: «حضرت ظلل الله وقت غروب است .نوبت جن‌هاست که به حمام وارد شوند. چون شاه سلطان حسین ترسو و خرافاتی بود و به اجنّه باور داشت، حمام را از ترس جنیان ترک می‌کرد. کریم خان زند چندین بنا و آثار از جمله حمام‌های زیبا از خود به یادگار گذاشت. گویند کریم خان زند به یک روستائی گفت: «چند روز در میان حمام می‌کنی؟» گفت: «یک بار ما را موقع تولد می‌شویند، یک بار موقع مرگ.» عبداله مستوفی در جلد دوم شرح زندگانی من آورده، در پترزبورگ زنی معلم، دختری را که در آن روز از روستا به شهر برای کار آمده بود، پول داد تا به حمام برود و دختر گفت: «حمام

چیست؟» معلم گفت: «چگونه خود را شستشو می‌کردید؟» گفت: «سالی دو سه بار در جوب‌ها.»
گویند یک روستائی با روستائی دیگر روبرو آمده همراه شده صحبت آغازیدند. یکی از دیگری پرسید: «از چند مدت حمام می‌کنی؟»
گفت: هر سال یک بار در عید نوروز و همراهش تعجب کرد و گفت: «بیر دفعه دئ سو قوشویام دا!» یعنی یک بار بگو اردک آبی هستم و تمام کن! این حکایات را آوردم تا معلوم کنم که لاهیجان یک روستای معمولی نبود. چون از دوران باستان همیشه دارای حمام‌های متعدد بوده و کلاً این منطقه از قدیم دارای تمدن و فرهنگ بود. مانند اسفهلان که حمام قدیمی و بسیار زیبا داشته که اخیراً مرمت شده و آن حمام از جمله سه حمامی است که یک معمار ساخته است یکی در باکو مشهور به حمام مشهدی عباد. دومی در سردرود (بازار حمامی، قدیم حمام) و سومی همان حمام اسفهلان است. در سردرود که از دوران کهن حمام‌های زیادی بود. از جمله حمام قلعه، حمام تابیه، حمام گونبذ باغی، حمام بازار، حمام قلعه‌بان که بزرگی گنبد این حمام بی‌نظیر بود و ماجرای آمدن مظفرالدین شاه قاجار به حمام بازار سردرود را در کتاب مجموعه اشعار و مقالات خودم نوشته‌ام و حمام‌های لاهیجان بنا به قول قدیم‌ها عبارت بودند از:
۱- حمام باستانی که نشانه‌هائی از آن اخیراً در کوشن نبات علی لاهیجانی دیده شده.

۲- حمام امیرخان در جنب کاروانسرای بزرگ کنار جاده ابریشم
۳- حمام اولو قلعه‌سی (اوللو داغی)
۴- خزنه‌لی حمام که در این اواخر تعطیل و خرابی بر آن راه یافت و یکی از دو ارباب لاهیجان (دکتر شفیع امینی) آن را داخل حصار باغ خود قرار داد.
۵- حمام نسبتاً قدیمی در بورج دیبی
۶- حمام جدید در جنب مرده‌شوی خانه که آقای حاج حسن کشتی احداث و مدتی مورد استفاده‌ی اهالی قرار گرفت تا اینکه آبیاری (آب لوله کشی) زرّینه‌رود در سال ۱۳۸۴ به لاهیجان آمد و به خانه‌ها نیز لوله‌کشی کردند و اهالی در اندک زمانی حمام‌هایی در خانه‌ی خود ساختند. در قدیم مردم درباره‌ی حمام باورهائی داشتند عجیب که به چند نمونه اشاره می‌کنیم:
۱- حمام سنگینی است. (حمام آغیر اولار.)
۲- بعد از غروب آفتاب تا اذان صبح نوبت جن‌هاست و حمام قوروق جن‌هاست.
۳- هر کس قبل از طلوع آفتاب تنها وارد حمام خالی شود، جن‌زده می‌شود.
۴- هر کس عریان و بدون لنگ وارد حمام (گرمخانه) شود، جن‌ها بر او دست می‌رسانند.
۵- خوابیدن در حمام موجب سفاهت و ابلهی است.

۶- شانه کردن موی در حمام موجب کم موئی و زشت‌روئی است.
۷- بول کرد بر خزنه‌ی حمام موجب کوری است.
۸- هر کس در یک ماه سه بار به حمام برود و در یکی از آن‌ها موی زهار خود را بر طرف نکند، نسل او قطع می‌شود.
۹- هر کس روز چهارشنبه نوره (حمام داواسی) پودر نظافت کشد پیسی (جذام) می‌گیرد.
۱۰- هر کس موقع بیرون آمدن از حمام آب سرد بر دو پای خود نریزد، یا دو پای خود را داخل آب سرد نکند جنّی که در حمام بر بدن او داخل شده بیرون نیاید.
۱۱- هر کس کمتر به حمام برود، بلغم بر او غلبه کند.
۱۲- هر کس با شکم پر (در حال سیری) به حمام رود، فربه شود.
۱۳- هر کس با شکم خالی به حمام رود، لاغر شود.
۱۴- هر کس روز به حمام رود، نیمی از روح او از بدنش می‌رود و او عاجز می‌شود.
۱۵- هر کس در حمام بخواند، گیج می‌شود.
۱۶- هر کس هر روز به حمام رود و عادت کند که با آب نسبتاً سرد آب تنی کند و فوراً از حمام بیرون آید، بدن او قوی و اعصاب او دنج می‌شود.
۱۷- هر کس در حمام دیر کند، یعنی زیاد در حمام بماند، بدن او لغو می‌شود. یعنی شل می‌شود.

۱۸- هر کس در حمام جماع کند، کمر درد می‌گیرد.
۱۹- هر کس در حمام به عورت (پشت و جلو) دیگری نگاه کند، احول (چری) چپ چشم می‌گردد. یعنی چشم او کج می‌شود یا دوبین می‌شود (یک چیز را دو تا می‌بیند).
قدیم مردم به دلایل زیاد به حمام می‌رفتند از جمله:
۱- برای تمیز شدن و شستشوی بدن.
۲- مشت و مال و نرم شدن بدنش.
۳- برای معالجه
در قدیم طبیب‌ها بعضی از بیماری‌های خاص را در حمام درمان می‌کردند و بعضاً مریضی را به حمام برده و مورد عمل جراحی قرار می‌دادند.
۴- خبر رساندن یا جمع‌آوری خبر
چون حمامهائی که در کنار راه‌های اصلی مانند جاده ابریشم بودند، هر روز صدها غریبه از جمله تجّار شهرها و ممالک دیگر، نظامیان، خبر رسانان، زائران و ... به آن حمام‌ها وارد می‌شدند.
۵- دیدار قدیم محل، بعضی قول و قرار و صحبت و معامله و تبادل افکار و اخبار به حمام می‌گذاشتند.
۶- تفریح. بعضی‌ها برای سرگرمی به حمام می‌رفتند.
۷- شاهد بازی
۸- نوره (حمام داواسی- پودر نظافت- تعمیر) کشیدن- گذاشتن

۹- حجامت

۱۰- حقنه (اماله- تنقیه امعاء)

۱۱- خود نمائی

بعضی از افراد بدن و هیکل خوب و اندام تماشائی دارند. چهارشانه، عریض و تمام سینه هستند. دارای زیر بغل کفته و بازوهای برآمده می‌باشند یا خال بزرگ سیاه و زیبا در بدن مخصوصاً در پشت سینه (کورک) دارند. بعضی‌ها در بعضی از قسمت‌های بدن خود خال‌کوبی کرده‌اند. مانند تاج، شیر، گل و بوته، شمع و پروانه، گل و بلبل، قلب، قلب و تیر، ماه و ستاره، جام و مینا، یک جمله- شعر یا جمله‌ی نثر عاشقانه یا پند آموز، خنجر و پرنده و قفس، زنجیر یا تمثال یک پهلوان مثل رستم، سهراب، پوریای ولی، حضرت علی، و یا عکس دختر (معشوقه) و ... و برای نشان دادن آن‌ها و فخرفروشی به حمام می‌رفتند. چنانچه امروزه به سوناها و استخرهای سرپوشیده و ... می‌روند. به همین منظورها.

۱۲- رفع خستگی

۱۳- وقت گذرانی

۱۴- جشن عروسی- حمام عروسی(عروس حمامی- گلین حمامی)

۱۵- حمام داماد (کورکن حمامی)

۱۶- جستجو و انتخاب دختر (عروس)

توسط مادران، خواهران، خاله و عمه برای جوانان مجرد خود یا توسط دلاله‌ها و مشاطه‌ها چون در حمام تمام بدن دختران نمایان می‌شد و همه جای بدن او دیده می‌شد از موی و پوست گرفته تا ترکیب اندام و اعضای بدن حتی خالی اگر در بدن او بود دیده می‌شد.

۱۷- حمام زائو (زاهی حمامی)

۱۸- قوروق حمامی

صاحب منصب‌ها برای نشان دادن قدرت و حشمت خود حمام را قوروق می‌کردند. برای حرمسرای خود یا دوستان و نزدیکان یا دار و دسته.

۱۹- گذاشتن حنا یا رنگ

۲۰- عیش و عشرت

در قدیم عده‌ای از خوش‌گذرانان با صاحب حمام هماهنگ شده چند ساعتی از شب را در عیش و عیاشی بسر می‌بردند. در حمام بسته، محرمانه مشغول کار خود می‌شدند. در گذشته چندین بار شده که کسی یا کسانی به علت‌های مختلف شب هنگام به بام حمام رفته و صدائی از داخل حمام شنیدند. چون نگاه کردند، از روزنه‌های گنبد حمام حرکت‌ها عجیب و قریب بنظرشان آمده. چون در نور شمع از هفت-هشت متر بالا پشت شیشه‌ی چرک و بخار زده هیچ چیز درست دیده نمی‌شود. لذا خیال می‌کردند جن‌ها در حمام عروسی برپا کرده‌اند. چنانچه پیرمردی سردرودی نقل کرده بود. من یک شب از کنار حمام

بعد از نیمه شب می‌گذشتم. صدای مختصری از داخل حمام بنظرم آمد. کنجکاو شده به بام حمام رفتم. دیدم جن‌ها می‌زنند و می‌رقصند چون از بالا نگاه می‌کردم آدم‌ها را کوتوله دیده و جن فرض کرده بود و بعداً با اغراق تعریف کرده و مردم دهان به دهان با آب و تاب آن‌ها را جن و جمع آن‌ها را جشن عروسی جن‌ها در حمام بخود و دیگران تلقین کردند.

حمام‌ها متفاوت از نظر معماری، متعدد از مساحت و موقعیت بودند اندکی از آن‌ها در مکان و محل‌های استراتژی مثلاً در مرکز بازار یک شهر یا کنار جاده‌ی بین‌المللی مانند جاده ابریشم، با معماری خاص و خیلی بزرگ و حمام‌های بازار سردرود و حمام لاهیجان که هر کدام در کنار جاده ابریشم و در مکان موقعیت‌دار بودند که هر روز هزاران نفر از مقابل در آن‌ها عبور و مرور می‌کردند و صدها نفر بومی و غیره بومی از هر قوم و از هر دیار ده‌ها نفر در آن‌گونه حمام‌ها کار می‌کردند. دارای چهار و پنج خزینه، خانه، تالار، سکوهای زیاد بود. اولین خزنه آب سرد، دومی ولرم و سومی نیم گرم و چهارمی گرم و پنجمی خیلی گرم (داغ- جهنم) و نیز دارای تعمیرخانه، خلوت‌خانه، حناخانه (رنگ خانه- بزک‌خانه- دلاک‌خانه) طبابت‌خانه، صحبت‌خانه، استراحت‌خانه، خال‌کوب (نیشدر)خانه، عیش‌خانه، حرمخانه، زورخانه، بخارخانه، خشک خانه، تفریخ‌خانه، و... این‌ها در گرم‌خانه بودند و رختکن بزرگ و دایره داشت که در دورادورش سکوهای متعدد بود که سکوهای یک سمت

(نیم دایره) آن برای مشتری‌هـای معمـولی و سـکوهای سـمت دیگـر (نیم‌دایره‌ی دوم) عنوان‌دار بودند. مثلاً: ۱- خان سکگی‌سی
۲- نماز سکگی‌سی
۳- مشورت سکگی‌سی
۴- معامله سکگی‌سی
۵- چای قلیان (تریاک) سکگی‌سی
۶- شنا (سینو- ورزش- پهلوان) سکگی‌سی
۷- استراحت سکگی‌سی
در سکوی خان نوشته بود: «بزرگی خرج دارد.»
در سکوی نماز نوشته بود:
«عبادت بجز خدمت خلق نیست
به سجاده و تسبیح و دلق نیست»
در سکوی مشورت نوشته شده بود: «عقل قوت گیرد از عقل دگر»
در سکوی معامله نوشته شده بود: «دعوای اول معاملـه، بهتـر از صـلح آخر معامله است.»
در سکوی چای قلیان نوشته شـده بـود: «غرغـر زن بهتـر از خورخـور قلیان»
در سکوی پهلوان نوشته شده بود:
«گر بر سر نفس خود امیری، مردی
بر کور و کران خرده نگیری، مردی

مردی نبود فتاده را پای زدن
گر دست فتاده را بگیری مردی»

در سکوی استراحت نوشته شده بود:
«دوران اؤکوز، یاتان اؤکوزون باشینا سیچار!»
در سکوهای مشتریان عادی نوشته شده بود: «نظافت از ایمان است.»
و افرادی که در حمام‌های آنچنانی کار می‌کردند عبارت بودند از:
۱- سوچو (میراب): کسی که مسئول رساندن آب صاف و سالم به خزینه‌ها و انتقال آب گرم به حوضچه‌های گرم‌خانه و آب سرد به حوض‌های سردخانه، رختکن، تالار انتظار، حوضچه‌های فوّاره‌دار و آب آشامیدنی به ظرف‌های سنگی، سفالی و چرمی و چوبی و آبدارخانه و ...
۲- قهوه‌چی: کسی که مسئول قهوه، چای، قلیان، تریاک و ... بود.
۳- آتش‌دار: کسی که مسئول روشن کردن و روشن نگه‌داشتن اجاق‌ها و تهیه و رساندن آتش به مجمرها و منقل‌ها و سر قلیان‌ها و چوبوق‌ها و ...
۴- حمامچی: حمامدار کسی که یا مالک حمام یا حمام را اجاره کرده و اداره می‌کند و کارهای حمام را مدیریت می‌نماید و از در آمد حمام و کارهای حمام و اجناس فروخته شده هزینه‌ی نگهداری حمام، تعمیر و غیره و مزد کارکنان و عمله‌جات و بهای اجناس را می‌پرداخت و مابقی را بعنوان درآمد خود و سود خالص برمی‌دارد.

۵- چراغدار: کسی که مسئول روشن کردن چراغ‌هـای داخـل و خـارج (جلـو در و دور و بـر) حمـام، جلـو خـان، ورودی (دهلیـز) دالان اول، انتظارخانه، دالان دوم، رختکن و سکوهای آن، دالان سوم و تعمیرخانه و ... و تهیه پیه و پیلته (روغن و فتیله)ی آن‌ها و خاموش کـردن آن‌هـا هنگام بستن حمام

۶- دخیل‌دار (حسابدار): که امانت دار و فروشـنده‌ی انـواع اجنـاس نیـز بوده و در تابلوی بزرگ بالای سرش نوشته شده بود:

«هر که دارد امانت موجود
بسپارد به بنده وقت ورود
نسپارد وگر شود مفقود
بنده مسئول آن نخواهم بود»

و به ترکی نوشته شده بود:

«واردی امانت، منه وئر مشتری
نقد پول و ساعت و انگشتری
قویما جیبینده قالا سیم و زری
اوغرو آپارسا، داها مندن دئییل
تاپیشیر امانت منه، وار هر نه‌یین
قوی قالا بیر شالواریلان کؤینه‌یین
قویما جیبینده قالا سیم و زرین
وئر گؤزلیم ساخلایا بو نوکرین»

زمان قدیم در بعضی از حمام‌ها برای غسل پول نمی‌گرفتند. یعنی هر کس فقط برای غسل به خزنه فرو رفته، بیرون می‌آمد، مجانی بود و بعضی از مشتریان بومی و محلی نسیه حمام می‌کردند و بعضی‌ها بجای پول تخم مرغ، گردو و ... می‌آوردند. مثلاً چهار تخم مرغ می‌دادند یا بیست گردو.

دخیل‌دار چیزهایی که در حمام مورد استفاده قرار می‌گرفت و مصرف می‌شد، در قفسه‌ی بغل خود چیده و می‌فروخت از جمله:

۱- گلاب که موقع پوشیدن لباس بر دست و صورت خود می‌زدند، عطر، آیاق داشی (سنگ پا)، جان کیسه‌سی (کیسه‌ای که در گرم‌خانه برای درآوردن چرک‌های بدن آهسته بر پوست می‌کشند). کندر، اسپند، صابون، نوشور (سفید آب)، نوره (پودر نظافت- حمام داواسی)، حنا و انواع رنگ‌های گیاهی برای رنگ کردن موها، مازو (پودر مازو را مخلوط حنا می‌کردند)، انواع روغن‌های طبّی و داروئی (از جمله روغن زیتون، کتان، بنفشه، کنجد و ...) تخم گیاهان داروئی از جمله تخم ریحان، خاکشیر، توتون، تنباکو، تخم شربتی، سیاه دانه

۷- آبدارچی (قهوه‌چی- چایچی) کسی که برای مشتریان و درخواست کنندگان چای، قلیان، قهوه، چیق (چوبوق)، شربت عسل، شربت خاکشیر، شربت آبلیمو، شربت نارنج، دوغ، شربت گل، آب و ... می‌رساند و نوعی بستنی و فالوده، شیرینی، حلوا، نقل و نبات می‌داد.

۸- نظافتچی کسی که همیشه همه جا را می‌شست یا دستمال می‌کشید از بیرون حمام گرفته تا دالان‌ها، تالارها، خانه‌ها، در و دیوارها تا آیینه‌ها که بر دیوارها و پایه‌ها نصب شده بود. آیینه‌های سنگی (داش آینا) آن آیینه‌ها در جای نمناک که مثل حمام در اندک مدّتی تیره و تار می‌شدند، نظافتچی با خاکستر نم آن‌ها را می‌سایید بعد با دستمال تمیز پاک می‌کرد چنانچه گفته‌اند:

«روزگار آیینه را محتاج خاکستر کند.»

صیقل دادن با خاکستر نم آن آیینه‌ی تیره و تار را چنان شفاف می‌کرد که مثل چراغ می‌درخشید.

۹- جامه‌دار کسی که مسئول لباس‌ها و بقچه‌ها و کفش‌های مشتریان بود و مرتبه و مقام مشتریان را در نظر گرفته رفتار مناسب مقام می‌کرد. در آن کار استاد و ائل‌دار و مردم شناس و مردم دار بود. موقع پوشیدن لباس در کنار هر مشتری حاضر و بر او سر می‌زند و در پوشیدن لباس، جوراب، بستن کمر (بئل قورشاغی)، کفش به هر پیر و غریبه کمک می‌کرد ولی برای بزرگان احترام بیشتر و خاصی بجا می‌آورد. بقچه‌ی آن‌ها را اجازه گرفته، باز می‌کرد و تک‌تک لباس‌های آن‌ها را در دست می‌گرفت و آن‌ها می‌پوشیدند و کفش‌های آنان را در مقابلشان جفت می‌کرد.

۱۰- تولانبارچی مسئول روشن کردن تون حمام با هر چه در اختیارش می‌گذاشتند. مانند فضولات حیوانات (بوئوەن، یشمه، قیغ، کرمه، یاپبا،

پهن، تزک و ...)، هیزم، خار و خاشاک، ریشه، کؤتوک و ... به اندازه‌ای که آب گرم شود تا بسته شدن حمام و شستشوی آخرین مشتری به قدر کافی گرم (داغ) و به مقدار کفایت و نیز مسئول بیرون ریختن خاکسترهای اضافی تون بود.

۱۱- خزنه‌دار (خزنه‌چی) کسی که مسئول خزینه‌های حمام بود که آن‌ها را تمیز نگهدارد و زه (لجن) کشی نماید و موی‌ها و روغن (چرک)های جمع شده در روی آب خزنه‌ی گرم را با بوته‌های فشرده‌ی درخت زالزالک (یئمیشان) یا عناب جمع نماید.

۱۲- فیته‌چی (فوته‌چی) کسی که مسئول فوته و لنگ بود. هنگام ورود به مشتریان فوته‌ی خشک و موقع خروج مشتری از حمام (گرمخانه)، فوته خیس آنان را گرفته و فوته‌ی خشک می‌داد و لنگ خشک نیز به شانه‌های آنان می‌انداخت.

۱۳- نوره‌دار- دارو (حمام داواسی) دار مسئول تعمیرخانه کسی که ظروف تعمیر را تمیز و آماده نگه‌می‌داشت و دارو (پودر نظافت) تازه را در اختیار مشتریان می‌گذاشت و عهده‌دار آب و نظافت تعمیرخانه نیز بود. موقع تخریب حمام کهنه سردرود یکی از تماشاچیان شوخ طبع گفت:

«ییخیسیز ییخین حمامی، ییخمایین تعمیرخانانی
ییخاسیز تعمیرخانانی، توک باسار او یان بو یانی»

پودر نظافت را با آهک نرم تازه و زاینیخ و نوشادر و .. درست می‌کردند.

۱۴- کیسه کش (جان سورتن) کسی که با کیسه حمام (حمام کیسه‌سی) یا جان کیسه‌سی چرک بدن مشتریان را تمیز می‌کرد. خاطره‌ای در باره کیسه‌کش امیرزاده شاعری گفته: «فقیر بودم. در خانه چیزی برای خوردن نداشتیم. با زنم تا نیمه شب گرسنه نشسته بودیم. در زدند. وقتی باز کردم حاجب خاندان برمکی را دیدم که گفت: «با من بیا به قصر و کاخ امیر برویم و باید شعری در باره‌ی نوزادی که امشب در خاندان آن‌ها به دنیا آمده انشاء کنی.» من نام پسر نوزاد را پرسیده و شعری نیکو در طول راه سرودم چون به کاخ رسیدیم، جشنی غریب بود. امر کردند شعر را خواندم خوششان آمد و هر کدام انعام کافی دادند. آخر شب به خانه خود رسیدم. در حالیکه اول شب از من فقیرتر و آخر شب از من غنی‌تر در آن شهر شاعری نبود. تا اینکه در سال ۱۸۸ هجری قمری هارون‌الرشید بر برمکیان حسد ورزید و حکم قتل عام آنان را صادر نمود. من از دولت برمکیان صاحب ثروت شدم. بعد از بیست سال روزی در حمام کیسه‌کش جوان جان مرا کیسه می‌کشید، که آن شعر یادم آمد و خواندم آن کیسه‌کش بی‌صدا گریه کرد و اشک از چشمانش سرازیر شد. گفتم: «چرا گریه می‌کنی؟» گفت: «این شعر در حق کیست؟» و من ماجرا را گفتم و او گفت: «آن نوزاد منم. وقتی قتل عام خاندان ما شروع شد، من کودک بودم و یکی از کنیزان از تاریکی شب استفاده کرده و مخفیانه مرا ربوده و از مهلکه بیرون برده و نجات داده و به شخصی امین سپرده بود که او مرا بزرگ کرد و از

دنیا رفت. من بیست ساله‌ام و در این حمام کیسه‌کشی مـی‌کـنم. هـیچ کس مرا نمی‌شناسد.

«روزگار است، گهی عزت دهد، گه خوار دارد
چرخ گردون است، از این بازیچه‌ها بسیار دارد»

خلاصه‌ی شجره‌نامه‌ی خاندان طباطبائی (دیبا)

علم انساب و شجره‌نامه‌شناسی یکی از شاخه‌های تاریخ‌نگاری محلی می‌باشد.

شجره‌ی خاندان طباطبائی دیبا

شجره‌نامه‌ی خانواده‌ی طباطبائی دیبا شاخه‌ای از طباطبائی‌های تبریز می‌باشد که شیخ جواد شریعت خزانه‌دار حضرت عبدالعظیم در سال ۱۳۶۵ به دستور حاج ناصرالسلطنه پسر میرزا رفیع نظام‌العلماء تنظیم کرده است.

شجره‌ی خانواده‌ی طباطبائی دیبا در ۳۲ پشت به امام حسن مجتبی عیله‌السلام می‌رسد.

چون حسن مثنی ابن امام حسن از دختر امام حسین عیله‌السلام دارای چهار اولاد ذکور بوده از این رو سلسله‌ی طباطبائی دیبا هم حسنی و هم حسینی می‌باشند.

نام طباطبائی، یک از اولاد ذکور حسن مثنی به نام جناب ابراهیم مکنی به ابن حسن است که در زندان منصور خلیفه‌ی عباسی در سال ۱۴۵ هجری قمری در سن ۶۷ سالگی وفات نموده و آن را سه پسر بود که یکی از آن‌ها جناب اسمعیل طباطبائی است که دارای پسری به نام ابراهیم طباطبائی بوده و اول کسی است که ملقب به طباطبائی شده و نسب طباطبائی به این جناب می‌رسد.

جد اعلای خانواده‌ی طباطبائی دیبا

جدّ اعلای این خانواده حاج میرزا علی اصغر مستوفی پسر میـرزا رفیـع بن میر ابی‌طالب وزیر بود که نسبت آن بزرگوار در ۳۲ پشت مشروح به حضرت محمد رسول اکرم (ص) و حضرت امام حسن می‌رسد.

مبداء کلمه‌ی دیبا

چون جد بیست و یکم از امـام حسـن ایـن خـانواده بنـام میراسـمعیل همیشه زربفت حریری می‌پوشید و او به اسمعیل دیباج مشهور بـود، در یک جمع خانواده به سـال ۱۳۱۳ خورشـیدی نـام دیبـا بـا حـذف (ج)، انتخاب و بعد از کلمه‌ی طباطبائی بنام خانواده اضافه گردید.

خلاصه‌ی زندگی نامه‌ی ناظم‌الدولـه، اربـاب لاهیجـان در عهد قاجار.

سید اسدالله‌خان ملقب به نـاظم‌الدولـه فرزنـد حـاج میـرزا علـی اصـغر مستوفی در سال ۱۲۵۲ قمـری در تبریـز بـه دنیـا آمـد. پـس از اتمـام تحصیلات مقدماتی با فرصت‌هایی که در آن زمان بـه دسـت آمـد، در کشورهای اروپایی بـه خصـوص روسـیه، ترکیـه مبـادرت بـه تکمیـل تحصیلات و ادبیات و زبان‌های خارجی نمود. در عهد ناصرالـدین شـاه، هنگامی که میرزا عبدالرحیم قائم مقام در پطرزبورگ وزیر مختـار بـود، به سمت نائب اول سفارت منصوب و سپس به سمت وزیر مختـاری در پطرزبورگ مشغول خدمت گردید. چندی بعد کارگـذار آذربایجـان شـد، بعداً حکمران اردبیل و مشکین و سپس سفیر کبیر دولت شاهنشاهی در استانبول گردید.

در عهد مظفرالدین شاه قاجار یک‌بار حاکم تهران و سپس استاندار فارس شد و چندی بعد به وزارت دادگستری منصوب گردید.
سید اسدالله‌خان ناظم‌الدوله با سیده حاجی بگیم خانم دختر حاج سید مهدی قاضی معروف تبریزی ازدواج نموده و چهار پسر به‌نام‌های حسین، رضا، حسن و یحیی و سه دختر به‌نام‌های آسیه سلطان (قدس‌الدوله)، زیبا (کشورالدوله) و عفت خانم داشته.
ناظم‌الدوله در سال ۱۳۱۹ قمری در رستم آباد یکی از قریه‌های تهران در سن ۶۷ سالگی اتفاقی مرد و در آرامگاه خانوادگی در قم به خاک سپرده شد.

خلاصه‌ی شرح حال سیدیحیی ناظم‌الدوله‌ی دوم

سید یحیی در سال ۱۳۰۳ قمری در شهر تبریز پا به عرصه‌ی وجود نهاد. پس از اتمام تحصیلات در آن شهر و تکمیل معلومات در مسافرت‌های عدیده که به خارجه نمود به سمت منشی مظفرالدین شاه قاجار برگزیده شد. یکبار ریاست اداره‌ی معادن نمک و دوبار ریاست مالیه آذربایجان را به عهده گرفت. در زمان ولیعهدی محمدحسن میرزا ولیعهد به ریاست کابینه ولیعهد منتصب شد. در دوره‌ی سوم از طرف مردم آذربایجان به سمت نمایندگی مردم در مجلس منتخب گردید. مدت یازده سال در مقام ریاست کابینه‌ی نخست‌وزیری در عهد سلطنت رضاخان بود . سید یحیی به سال ۱۳۵۹ قمری در سال ۵۶

سالگی در تهران درگذشت. و در ایوان حضرت معصومه در قم دفن گردید.
سید یحیی پنج پسر داشت به‌نام‌های سعدی‌خان، خسروخان، منوچهرخان، امیرخان و سهراب‌خان (پدر فرح، همسر شاه) سهراب خان غیر از فرح فرزند دیگری نداشت و فرح دیبا تنها فرزند سهراب خان بود که در ۲۱ سالگی توسط عمویش منوچهر دیبا (ارباب لاهیجان) و اردشیر زاهدی و شهناز پهلوی با محمدرضا شاه پهلوی ازدواج نمود. این ازدواج در سال ۱۳۳۸ خورشیدی صورت گرفت و فرح از این سال ملکه‌ی ایران شد.
چون سیداسدالله‌خان ناظم‌الدوله ارباب لاهیجان بود، اکثر افراد این خانواده‌ی بزرگ به لاهیجان رفت و آمد می‌کردند. مخصوصاً سرشناسان این خاندان در فصل‌های بهار و تابستان و اوائل پاییز در لاهیجان دیده می‌شدند. در این فصول دو سه بار در هر هفته رجال قاجار و دیگر مهمانان با کالسکه به لاهیچان می‌آمدند. و بعضاً یک روز یا چند روز در عمارت باغ ارباب (چینارلی باغ) می‌ماندند. از جمله این اشخاص سرشناس خود سیداسدالله‌خان ناظم‌الدوله که در سر هر فرصت با خانواده و گه گاهی با ولیعهد قاجار، وزراء، سفراء و صاحب منصبان می‌آمد. چون خودش در عهد ناصرالدین شاه قاجار به منصب‌های متعدد عالی رسیده بود، مانند سفیر کبیر دولت شاهنشاهی ایران در استانبول، سرکنسول ایران در تفلیس، وزیر مختاری در

پطرزبورگ، حکمران اردبیـل و مشـکین، کارگـذار آذربایجـان و... و در عهد مظفـر الـدین شـاه قاجـار حـاکم تهـران، اسـتاندار فـارس، وزیـر دادگستری و... و با مقامات عالی کشوری نشست و برخواسـتی داشـت، هر چند یکبار یک هیئتی از آنـان را بـه بـاغ بهشـت آسـای لاهیجـان (ارباب باغی) دعوت و مهمانانی‌های مفصلی ترتیب داده می‌شد و اکثـراً رجال قاجار و دیگر بزرگان مملکت بارها به لاهیجـان آمـده و در ایـن آبادی آباد و سرسبز مهمان شده بودند بعد از سیداسدالله‌خان فرزندانش به نام‌های حسین، رضا، حسـن، یحیـی، آسـیه سـلطان، زیبـا و عفـت صاحب اموال و املاک او شدند و از همه بیشتر سیدیحیی نـاظم‌الدولـه دوم به لاهیجان رفت و آمد می‌کرد.

فرح قبل از ازدواج با شاه چندین بار به لاهیجان آمده بود. ولـی بعـد از ازدواج دیگر نیامد ولی پدرش سـهراب دیبـا (پـدر زن شـاه) و مـادرش فریده قطبی (مادر زن شاه) بعداً نیز به لاهیجان رفت و آمد داشتند.

فریده قطبی مادر زن شاه آخرین بار در سال ۱۳۵۰ خورشـیدی قبـل از آمدن سیل به لاهیجان آمد و بعد از آمدن سیل بعضـی از عـوام‌النـاس گفتند: «از شومی قدم او بود که سیل به لاهیجان آمد!»

بعد از سیدیحیی ناظم‌الدوله دوم سیدمنوچهرخان طباطبائی دیبـا اربـاب لاهیجان شد. منوچهر دیبا اهل کار و تلاش بود و بـه درد لاهیجـان و اهل لاهیجان می‌خورد. اهل کوشش و عمل بود. بیشتر در لبـاس کـار دیده می‌شد. علاقه‌ی زیادی به کشاورزی و دامداری داشت و در هر دو

مـورد کارشـناس و وارد بـه جزئیـات آن‌هـا بـود. گـاوداری بزرگـی در لاهیجان به راه انداخته بود. گاوهای بزرگ و شیرده از خارج آورده بـود. افراد زیادی برای او کار می‌کردند که مزد همه آن‌ها را می‌داد و مجانی از آن‌ها کار نمی‌کشید. خودش با تراکتور زمین‌های را که متعلـق بـه او بود شخم می‌زد و تمام زمین‌هایش را زیر کشت و زرع می‌برد. هـر روز شیر گاوهای خود را با دستگاه شیردوشی می‌دوشید و با ماشین بار خود را به تبریز می‌برد. باغ بسیار بزرگی در لاهیجان داشت که افراد زیـادی در آن باغ کار می‌کردند. باغبان‌هایی به آنجا رسیدگی می‌کردنـد در آن باغ نمونه‌ای از هر درخت میوه که در آذربایجان می‌روید، وجود داشـت. آدم پرکار و باذوق و نیرومند بود. با این همه کـار و ایجـاد کـار و آبـاد کردن زمین‌ها، تولید غلات، حبوبات، میوه‌جات و گوشت و لبنیات نقش مهمی در رونق اقتصادی لاهیجان و منطقه ایفا می‌نمود. منوچهر دیبـا این جدیت و کاردانی را از جدش ناظم‌الدوله‌ی بزرگ به ارث برده بـود. اسدالله‌خان ناظم‌الدوله اولین خط تلفن را در عهد قاجاریه بـه لاهیجـان آورد و چند بار برای ترمیم و تعمیر خان ارخی اقدام نمود. نهر خان کـه از پشت کوه عینالی به طرف لاهیجان کشیده شده است، قدیمی است. در زمان میرزا خان، ارباب لاهیجان وجود داشت و در زمان هادی‌خـان، ارباب لاهیجان کاملاً از آن استفاده می‌شد و در زمـان ترکیـان، اربـاب لاهیجان همیشه آب در آن نهر جاری بود. سهم ترکیان را دکتر شـفیع امینی خرید. دکتر شفیع امینی آدم باسواد و روشن‌فکری بود و عمـده‌ی

سهم و زمین‌های خود را در لاهیجان به زارعین خود داد و بیش از ده هزار متر مربع به خانه‌ی فرهنگ، مسجد امام زمان، و... اهداء نمود و این سعادتمندی مردم لاهیجان است که از اول تا انقلاب همه‌ی اربابانی که دیده‌اند، همه‌ی آن‌ها کاردان بودند نه کودن و تقریباً رفتارشان با اهالی خوب بود و کارهای بزرگ نیز انجام داده‌اند. از جمله حفر و احداث نهر خان (خان ارخی) که مختص لاهیجان بود.

۲- نهر شاه چلبی (شاه چلبی ارخی) که از آن روستای کوردلر و لاهیجان استفاده می‌کردند.

۳- نهر ملک (ملیک ارخی) که روستاهای تازا کند و بارانلو و لاهیجان استفاده می‌کردند.

۴- نهر بارانلو که مختص بارانلو بود.

۵- نهر آی قوت (آی قوت ارخی) که از آرپا دره‌سی می‌آمد و آب آن « مورد استفاده همه‌ی روستاها و آبادی‌های در مسیر قرار می‌گرفت تا به لاهیجان می‌رسید.

۶- نهر میرفتاح

۷- نهر نهند

۸- نهر داغ داش

هر کدام از نهرها چند متر عرض داشتند و علاوه بر آن در دو طرف هر کدام از آن نهرها راه عبور به عرض دو اسب سوار در کنار هم وجود داشت که جووان‌ها (نگهبانان و حافظان آب) و میراب‌ها و آب برها

بیل به دوش از آن کناره‌ها (راه‌ها) عبور و مـرور مـی‌کردنـد و منـوچهر دیبا نیز مدت زمانی که ارباب لاهیجان بود، چند بار اقدام بـه لایروبـی نهر خان نمود. اولین ماشین را به لاهیجان آورد و همان روز که ماشین وارد لاهیجان شد در جلوی ماشین قربانی کردند و مردم برای تماشای ماشین ارباب جمع شده بودند، اسپند دود کرده، صلوات می‌فرسـتادند و آقای دیبا در جمع مردم گفته بود، هر کس کار ضـروری داشـته باشـد، مریض داشته باشد، شب یا روز به ما مراجعه کند و من به هر جـا لازم باشد با این ماشین می‌رسانم و این ماشین در اختیار همه است و اهـالی خاطره‌ها نقل می‌کنند که شب هنگام مریض داشتیم. ناچـار شـدیم بـه آقای دیبا مراجعه کنیم و او از خواب بیدار شده و با گشاده‌روئی ما را به تبریز رسانده و همراه ما ماند و در هر مورد کمکمان کرد. اگـر مـریض بستری شد. خودمان را به لاهیجـان آورد و اگـر سـرپائی درمـان شـد، همه‌ی ما را در راه با صحبت مشغول و به خانه‌یمان رساند آدم بی‌ریا و یک‌رو بود و از تجمل پرستی کلّاً برکنار بود. در فصول میوه چند سبد از میوه‌های باغ خود را چیده به سردرود می‌آورد و عمده بـه حـاجی عمـو اوغلو میوه‌فروش می‌فروخت. هیچ وقت از قدرت و مقام و مرتبه‌ای کـه آن روز داشت سوء استفاده نکـرد و از زورگـوئی و قـدرت‌نمـائی بـدش می‌آمد. در سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۴ از طرف مـردم نیـر اردبیـل نماینـده‌ی مردم در مجلس شورای ملی شد. معمولاً در مسائل سیاسی- اجتمـاعی در صف مخالفین دولت می‌ایستاد. بعد از سال ۵۴ دوبـاره در انتخابـات

مجلس ملی از نیر شرکت کرد. ولی ظاهراً رأی نیاورد و مخالفین دولت (رژیم) آن زمان عقیده داشتند که در شمارش آراء تخلف صورت گرفته و با نقشه‌ی قبلی مانع رفتن آقای دیبا به مجلس شورای ملی شدند. ایشان طی یک تلگراف به آقای جمشید آموزگار وزیر کشور اعتراض خود را اعلان کردند ولی جواب نیامد و ترتیب اثر داده نشد و منوچهر دیبا از رژیم پهلوی و دولتش قهر کردند و تصمیم گرفتند از ایران کوچ کرده و به سوئیس بروند و در مرحله‌ی اول افراد خانواده (زن و فرزندان) خود را به سوئیس فرستاد و اقدام بفروش تمامی املاک و اموال خود در لاهیجان نمودند که شامل کلیه زمین‌ها که قریب به دویست هکتار بود و موتور آب، دامداری و باغ بزرگ (چنارباغی-لایجان باغی) و ماشین آلات و غیره بود که شخصی همه‌ی آن‌ها را به بیست میلیون تومان خواست و آقای دیبا حاضر نشد به آن مبلغ بفروشد. چون در نظر او این‌ها شصت میلیون تومان ارزش داشت که خریدار می‌خواست به یک سوم قیمت واقعی آن‌ها را بخرد آقای دیبا علاوه بر املاک و اموال در لاهیجان در اردبیل، نیر، تبریز (ششگلان)، قراملک، باغ معروف، کجاباد، سردرود، شیخ حسن، سعدبگ یا سعد بَی املاک و اموالی داشت و عمده دلیل و علتی که مانع رفتن خود او از ایران شد، علاقه‌ی خاصی بود که به لاهیجان و مردم لاهیجان داشت. شاهد این گفتار خیرخواهی او بود به تک‌تک اهالی لاهیجان. اگر کسی کار از وی می‌خواست به او کار می‌داد. در لاهیجان آدم بیکار

پیدا نمی‌شد. به عیادت مریضان می‌رفت. اگر کسی از دنیا می‌رفـت، در تشییع جنازه، قبرستان و مسجد او حاضر می‌شـد. از فقیـر و غنـی هـر کسی از دنیا می‌رفت، در مجلس تعزیه او شرکت می‌کرد. اگر تعزیـه در مسجد برگذار می‌شد یا در خانه، آقای دیبا برای تسلیت و فاتحه‌خـوانی حاضر می‌شـد. در دیگـر مراسـمات و مناسـبت‌هـا در اعیـاد و وفیـات، مخصوصاً در نوروز خانه‌اش به روی همه باز بود و بـا روی بـاز از همـه پذیرایی می‌کرد و در محرم مداوم در عزاداری‌ها شرکت می‌کـرد و هـر سال از عزاداران دعوت می‌کرد و برای پختن شام شب عاشورا در جلـو عمارت و نزدیکی چنار بزرگ بـاغش دیـگ‌هـای متعـدد روی اوجـاق می‌چیدند. غذای فـراوان از بـرنج و گوشـت تـازه و ... احسـان مـی‌داد. برای بهبودی وضعیت اقتصادی و معیشت مردم لاهیجان بـرای اولـین بار دامداری نوین را به این منطقه (لاهیجان) آوردند و با زحمت فراوان بیش از سی عدد گاو آمریکائی را از خارج با هواپیمـا آوردنـد. آن زمـان چون در خارج وسیله برای سوار کردن گاوهای غول پیکر در فرودگاه‌ها ساخته بودند ولی در فرودگاه تبریز نبود، آقای دیبا چند روز قبل عده‌ای از استاد نجارها را جمع و وسیله‌ای بزرگ چون پلکان‌های راحت بـرای پیاده کردن گاو ساختند ولی مسئولین فرودگاه حاضر به بکار بـردن آن وسیله نشدند. لذا مجبور شدند، گاوها را در فرودگاه تهران پیاده کننـد و با قطار در نزدیکترین ایستگاه قطار به لاهیجان یعنی ایسـتگاه عباسـی ینگی‌کند پیاده کنند. آن روز یکی از روزهای خوش و خاطره انگیز ایـن

منطقه بود. عده‌ی زیادی از مردم لاهیجان و دیگر آبادی‌های منطقه برای تماشای گاوهای غول پیکر به ایستگاه عباسی ینگی‌کند آمده بودند. عده‌ای اسپند دود می‌کرد. شیرینی فراوان در آنجا بین مردم تماشاگر پخش می‌شد. آقای دیبا نیک اندیشه و در هر کار قصدش خیر بود و در مقابل هیچ پیش آمد و مصائب سر خم نمی‌کرد. ولی دوری از زن و بچه‌ها (خانواده) در او اثر کرده بود و روحش را می‌آزرد. چون آن‌ها برای همیشه در سوئیس ماندگار شدند. زنش به نام ژنیت که اهل سوئیس بود و چهار فرزندش که یکی دختر بنام مریم و سه تا پسر به نام‌های مهران، مهیار و پسر دیگرش به نام مهرداد در سه سالگی در لاهیجان به دیگ شیر در حال جوش افتاد و از دنیا رفته بود. تا اینکه انقلاب رخ داد. بعد از شش ماه گذشته از برقراری انقلاب (در نیمه‌ی سال ۵۸) ایشان را دستگیر و اموالش از طرف جمهوری اسلامی و چند نفر قدرتمند از دستش گرفته شد و چیزی برایش باقی نگذاشتند و درخواستش را که یک مقدار از زمین‌های زراعیش را برای کاشتن گندم و غیره باقی گذارند، رد شد و خواستند خودش را نیز بکشند. (اعدام کنند) ولی عده‌ای زیاد از ریش سفیدان و اهالی لاهیجان و شیخ حسن و ... در دادگاه انقلاب حاضر و همگی شهادت دادند که آقای دیبا ارباب لاهیجان بی‌گناه است و به کسی ظلم و ستم نکرده همیشه خیرخواه مردم و اهل کار و کوشش و زحمت کش است و تا حال وجودش موجب وحدت و صلح و صفایش مردم محل و تلاش و

کارهایش ایجاد کار و تولید شیر و گوشت و میوه‌جات و گندم و غیره شده و موجب رونق اقتصادی منطقه گشته است. یکی از شهود در دادگاه گفته بود که شخصی مقداری از زمین‌های آقای دیبا را به ملک خود الحاق کرده بود. یعنی سد ملک خود را به طرف ملک آقای دیبا پیش برده و مساحت ملک خود را افزایش داده بود که یکی از کارکنان ارباب از این موضوع باخبر شده و به ایشان گزارش می‌دهد. ولی آقای دیبا به آن مرد می‌گوید: «خبرچینی کار بدی است.» و نیز می‌گوید: «آدم باید بعضی چیزها را نبیند، بعضی چیزها را نشنود و بسیار چیزها را نگوید.» دیگری گفت: «هر کس در ادارات گرفتار می‌شد، به ارباب رجوع می‌کردند. اگر از طرف رژیم پهلوی بود، رهایش می‌کرد، اگر بدهکار بود، کمکش می‌کرد و اگر اختلاف بود، در صلح و سازش می‌کوشید. طرفدار مظلوم بود. در لاهیجان بیکار و گدا پیدا نمی‌شد. رک و بی‌باک بود. روز سیزده سال ۵۵ راه اصلی ترافیک بود. موقع عصر پیرمرد کشاورز با موتورسیکلت از مزرعه‌اش برمی‌گشت که افسر پلیس به او سیلی زده و گفت چرا با موتور به جاده آمده‌ای. تصادفاً آقای دیبا همانجا در ترافیک بود و آن صحنه را دیده و با عصبانیت پیدا شده و دو تا سیلی محکمی به افسر بی‌ادب زده بود که چرا این پیرمرد کشاورز را زدی و آقای صمصام قلعه‌چه‌ای آنجا بود و آقای دیبا را می‌شناخت و با صدای بلند گفته بود:

«ال، الین اوستونه‌دی! والله! الی تمام اللرین اوستونه‌دی! ساغ اول آقای دیبا!» و سرهنگ می‌فهمد که سیلی را از دست قـویتر از خـود خـورده است و از آقای دیبا عذرخواهی می‌کند و آقای دیبا می‌گوید: «از آقـای که زده‌ای عـذرخواهی کـن و افسـر پلـیس بـه پاهـای پیرمـرد افتـاده عذرخواهی می‌کند. خلاصه آقای منوچهر طباطبائی دیبا چـون گنـاهی نداشت، پای دار می‌رود، ولی بالای دار نمـی‌رود و بـه همّـت و کمـک مردم از بند رها می‌شود و کمی بعـد گذرنامـه گرفتـه و بلـیط هواپیمـا خریده بود تا پیش خانواده‌اش به سوئیس برود. ولی از دست اجل و بند کمند مرگ نمی‌تواند رها شود و در همان شبی کـه آخـرین شـبش در ایران بود، از دنیا مـی‌رود. مـن در آخـرین روزهـای زنـدگیش کـه بـه مغازه‌ی حاج عمو اوغلو در سـردرود آمـده بـود، او را دیـده و پرسـیدم: «آقای دیبا بیشتر چه قشری بـه تـو بیشـترین بـدی را کـرد؟» گفـت: «منصور حلاج را بدار بستند و دولتیان و متشرعان سـنگ بـه طـرف او می‌انداختند و او ناله نمی‌کرد. وقتی شبلی کلوخی ریز بطرف او انداخت، حلاج گریه و ناله سر داد. گفتند: اینکه در مقابل آن همه سنگ چیـزی نبود. گفت: شبلی یار و آشنای من بود و می‌دانست که نباید انـداخت.» بعد افزود: «آقای قابل‌نژاد بعضی از خویش و اقربا و فامیل و آشـناهایم درباره‌ی من بی‌انصافی و بی‌وجدانی بی‌حد و اندازه و بی‌نهایت کردند.

«من از بیگانگان هرگز ننالم
که با من هر چه کرد، آن آشنا کرد»

آقای دیبا ارباب لاهیجان در تـاریخ ۱۳۰۰ خورشـیدی بـدنیا آمـد و در ۶۹/۹/۲ از دنیای فانی چشم بربست و در وادی رحمت تبریز بلوک ۲۳ ردیف۴۱ قبر ۲۰ دفن گردید.